کتاب

نزهة القلوب

تألیف

عالم فاضل حمد الله مستوفی قزوینی

اطاب الله ثراه

المقالة الثالثة

در صفت بلدان وولایات وبقاع

بسعی واهتمام وتصحیح اقل العباد

گای لیسترانج انگلیسی

در مطبعهٔ بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسید

سنه ۱۳۳۱ هجری مطابق سنه ۱۹۱۳ م

مقالـه سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع و آن بر چهار قسم است

قسم اول، در ذکر حرمین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

اگرچه آن موضع از ملك ایران نیست و بیشتر غرض از تالیف این کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمان است تیمن و تبرك‌را ابتدا کردن بدآن و قسمی علیحده در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است تا این کتاب اکثر احوال‌را شامل باشد و در اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده منها قوله تعالی[1] سُبْحَانَ ٱلَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلأَقْصَى ٱلَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ و در مصابیح[2] از رسول صلعم مرویست لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا

حرم[3] الکعبة المعظمة عظم الله قدرها خانه کعبه در مسجد حرام است و آن مسجد در شهر مکه است و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دویم است و طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا کام و نیك و مناسب افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد و در دره است که طرف شرقی آن کوه ابو قبیس و کوه قعیقعان است و ابو قبیس

(1) Qurān XVII. 1. (2) Cf. Bukh. I. 299. (3) Here and throughout حرم or حرام indifferently.

بزرگتر است و طرف غربی آن کوه منی و کوه ثبیر و آن کوه بلند است مشرف بر منی و مزدلفه و کبش قربان اسماعیل عم از او فرود آمد و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است شهری بزرگ است دورش زیاده از ده هزار گام بود اما در اندرونش خراب ومعاطل وجبال و تلها بسیار است در شان آن کلام و احادیث بیشمار وارد است منها قوله تعالی[1] وَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا و قال رسول الله صلعم ان هذا البلد حرم الله یوم خلق السّموات والارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القیمة و قال حین واقفا علی الجزورة[2] والله انك لخیر الارض او احب ارض الله عز و جل الی و لولا انی أخْرِجْتُ منك ما خرجت و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله[3] تعالی بِوَادٍ غَيْرِ ذِى زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ و هرچه ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آورند ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکه بر ارتفاعات طایف است و طایف نزدیك کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ میباشد و در ملك عرب غیر آنجا نبود و هوای طایف بسبب آن کوه خوش است و اثمارش نیکو و بسیار است و در کتاب معارف[4] ابن قتیبة آمده که وهب بن منبه رضع گوید که چون آدم عم از بهشت بزمین سرندیب هبوط کرد و بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد و اورا بر فرقت بهشت تاسف عظیم بود حق سبحانه و تعالی خیمه از بهشت برو فرستاد آنرا بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانهء بود از یك پاره یاقوت با قنادیل زرین و در دیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود و آدمرا عم بزیارت آن امر شد وآدمرا عم بدان تسکین میبود و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت وفات آدم عم آن خانه‌را بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث عم بر

(1) Qurān II. 120. (2) Yaq. II. 262. Tab. III. 2381. M. al-M. 230.
(3) Qurān XIV. 40. (4) Ibn Qut. 9.

جای آن خانهٔ از سنگ و گل بساختند و در زمان طوفان خراب شد و کمابیش دو هزار سال خراب ماند تا چون ابراهیم خلیل عم اسماعیل را عم از هاجر بیاورد و ساره‌را بر آن رشك خواست اورا الزام نمود تا هاجر و اسماعیل را از پیش ساره دور کند و او بفرمان حق تعالی ایشانرا بدان زمین عاطل برد و بگذاشت هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدویـد و اکنون آن دویدن بر حجاج واجب شـده است و اسماعیل عم میگریست و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد هاجر پـاره خاك بر پیش آن آب بند کرد تا تلف نشود و نقل است که اگر هاجر آن آب را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر و گفته اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودے امـا بسبب کفرشان بزیر زمین رفت تا مانند چاهی شد چون آنجا آب پیدا شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت چون اسماعیل بحد مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه کعبه بساختند از سنگ کوه قعیقعان و آن خانه بی سقف بود حق تعالی حجر الاسودرا از بهشت بدیشان فرستاد تـا در رکن خانه نشاندنـد و آن سنگی است بمقدار نیم گز در نیم گز تقریبـا در اول سفید بود از بس که کفار دست ناپاك بدان مالیدند سیاه شد کما قال النّبی صلعم نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی آدم(۱) و قال صلعم فی الحجر و انه یبعث الله یوم القیامة و له عینان یبصر بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من استلمه وقال صلعم ان الحجر الاسود یحشر یوم القیامة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد لکل من قبله و انّه حجر یطفو علی الماء ولا یسخن بالنار اذا اوقد علیه چون ایشان خانه کعبه‌را بساختند و بزیارت آن امر شد مردم بدآنجا مقام کردند و ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند بتدریج شهری معظم شد هوایش بغایت

(1) Cf. M. al-M. 219.

گرم است و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آن چاهرا و انباشتن آن و آن که کسی نمیدانست که کجاهست مشهوراست و عبد المطلب جد رسول صلعم در خواب دید و آنرا حفر کرد و در آنجا اهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای باو مقرر شد و از چاه بر طرف شرقی کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گز است و بر سرش قبهٔ ساخته اند و دو درخت مربع از چوب ساج گذرانیده و هر یک شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورناکست و مکیان را پیوسته آب از آن چاه بود و در عهد بنی عباس زبیده خاتون منکوحهٔ هارون الرشید در مکه کاریزی اخراج کرد بعد از او در زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعهد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر باز بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت او تجدید عمارتش کرد بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود در عهد امیر چوپان آنرا جاری گردانید و اکنون در مکه آب روان است و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول و بر مذهب حنفی شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل عم و فرمان حق تعالی همه حرم است و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود حرم است و میقاتش ذو الحلیفة[1] از و تا مکه یازده روز است دویم از راه جده تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه[2] و ازو تا مکه بیست فرسنگ سیم از راه مصر و شام تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش جحفه[3] و ازو تا مکه سی و سه فرسنگ است و تا دریا دو میل بود چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش یلملم[4] و ازو تا مکه بیست و هفت فرسنگ بود پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن[5] و ازو

(1) Yqb. 313. Yaq. II. 324. (2) Only in B.L.: position unknown.
(3) Yaq. II. 35. (4) Yaq. IV. 1025. (5) قرن المنازل Yaq. IV. 72.

تا مکه یکشبانه روز است ششم از راه طائف تا یازده میل که سه فرسنگ ودو میل بود حرم است و میقاتش رخاطر[1] و ازو تا مکه یازده فرسنگ است هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میقاتش ذات العرق و ازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود و دور حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود و جهة نشان در آن دور امیال ساخته اند و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد و دور حوالی میقاتگاه هفت صد وسی وسه میل که دویست وچهل وچهار فرسنگ ومیلی بود نهاده شد

مسجد حرام او در میان شهراست و صحن او طواف گاه حجاج و خانه کعبه بر میان آن صحن است وآنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام وکعبه باشد ومسجد حرام‌را چهار در است باب بنی شیبه بر طرف عراقی است ومایل شمال وباب صفا مایل بطرف مغرب در عهد رسول صلعم پنج سال پیش از مبعث عموم قریش خانه کعبه‌را عمارت کردند وبدرختهای که نجاشی پاد شاه حبشه جهة کنیسای انطاکیه براه دریا بشام میبردند وحق تعالی آن کشتی‌را غرق کرده آنرا بجده انداخت و مکیان باجازت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند و چهار قایمه چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول صلعم براه حکمی بدست مبارك خود بتراضی قریش حجر الاسودرا به بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند بر بلندی کم از قامتی تا دست در آن توان مالید وآن رکن مایل شرقی است ومقام ابراهیم و زمزم نزدیك اوست و رکنی که مایل شمال است رکن شامی گویند و رکن که مایل غربیست رکن حبشی گویند وآنکه جنوبی است رکن یمانی
٢٤ گویند و دری یك مصراعی بر در خانه کعبه نشانده اند و رویش در نقره

(1) Variants حاط, ارحایم, از خاطر, unknown.

کوفته اند از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند در عهد عبد الله ابن زبیر رضعهما چون بنی امیة دیوار کعبه‌را بسنگ منجنیق خراب کرده بودند او آنرا عمارت کرد وخانه‌را بزرگتر و دو در گردانید وحجر الاسود در اندرون خانه کعبه در دیوار نشاند وگفت که چون رسول صلعم فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر الاسودرا بیرون آورد چنانکه رسول صلعم کرده بود بر رکن شمالی که عراقی گویند نشاند وخانه با قدر اول برد و یك در ساخت وطول آن خانه بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است مساحتش باشد پانصد و هفتاد و پنج گز و مساحت اندررن خانه کعبه چهار صد وچهل وچهار گز است وعلو آن خانه بر بیرون بیست و هفت گز است و بامش بقلعی اندوده وناودانش از نقره بود بطرف راست و در چپ خانه زمزم است[1] اول کسی که آن خانه‌را جامه پوشانید تبع یمن اسعد ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور ساسانی بود وقصی پنجم پدر حضرت رسول صلعم بوده است و در این معنی گفته‌اند[2]

شعر

وكسونا البيت الذى حرم اللـــه مـلاء معضداً و بـروداً

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالا آن طیران نتواند کرد و امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چند که امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد خریده بود اضافت مسجد کرد تا بزرگ شد و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارت

---

(1) The B.M. MS Add. 7708 (f. 152b) adds this و در جنب خانه حلا که سنه ۹۸۲ هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلا خالص و در آن خانه معظمه دو مصراع است در نقره کوفته

(2) Mas. III. 226.

عالی ساخت و ستونها سنگین از شام بدانجا نقل کرد و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه‌را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنة ست و ستین و مایه بر آن زیادتی افزود اکنون برقرار است طول طواف گاه سیصد و هفتاد گز است در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یکهزار و پانصد و هشتاد گز و در حوالی آن خانقاه و مدارس و ابواب خیر بسیار است از جمله زاهد خمارتاش عمادی قزوینی رحمه الله جهة حجاج قزاونه خانقاهی ساخته است وسی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره از آنجا در حرم مسجد کشوده است و خانه که بدار محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول صلعم آنجا اتفاق افتاده بطرف مسجد حرام است و خیزران والدهٔ هارون الرشید آنرا با مسجد مضم ساخت و سقایة الحاج بطرف غربی خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار الندوة هم در غربی مسجد است در پس دار الامارة و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قبیس است و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است گویند که صفا و مروه نام مردی و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید اهل مکه مردرا بر سر کوه صفا و زنرا بر سر کوه مروه بردند تا بینندگان‌را عبرت باشد آن کوهها بدین نام مشهور شد بعضی گویند که این نام خود آن کوهها‌را است و نام آن مرد و زن اساف و ناهله(1) بوده است و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار آمده است منها قوله تعالی(2) إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ ٱللّٰهِ و از رسول صلعم مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و حطیم(3) در میان کوه صفا و مروه است بحد کوه قعیقعان و منی دره

(1) Variants نابله, نایله. (2) Qurān II. 153. (3) I. H. 25. Muq. 72.

است بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل و جمره[1] عقبه درآخر منی است و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است و کوه عرفات هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم و ازو تا مکه سه میل است و مسجد عایشه هم خارج حرم است و جمره اولی و حدیبیه محاذی حرم است و مازمین شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن عرنه است[2] و آنجا راه حایط بنی عامر است و حجاج نماز ظهر و عصر در آنجا گذارند و آنجا چشمه است بـه عبد الله بن عامر بن کریز[3] منسوب است و مزدلفه در میان مکه و عرفات است و حجاج نماز شام و خفتن و صبح نیز آنجا گذارند و بطن محسر وادی است میان منی و مزدلفه[4] و کوه حرا بطرف مکـه است و رسول صلعم آنرا طواف میکرد و آن نیز در حرکت می آمد رسول صلعم گفت اسکن یا حرا تا ساکن شد و بوقت معجزهٔ شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید بود و زمین بطحا که یك فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد و کوه ثور الطحل[5] که غار رسول صلعم در آنجاست در راه مدینه است و جده فرضه اهل مکه است در راه دریا بدو مرحله از پیغمبران آدم صفی و جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابو قبیس مدفون انـد و صالح پیغمبر عم در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیك دار الندوة است در غربی مسجد حرام و اسماعیل با والده‌اش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند و دو فرزند رسول صلعم که از خدیجه بوده اند و پس از هجره متوفی شدند در مقبره مکه خفته اند و آن مقبره بطرف شهر است و از صحابه عظام فراون آنجا مدفونند اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ایشان ابو امامه باهلی و او در سنة ست و ثمانین نماند و از علما آکابر اولیا ابو عبد الرحمان نسایی خامس ارباب الصحاح فی الحدیث و محمد بن علی

(1) Yaq. II. 117. (2) I. H. 25. (3) Yaq. I. 611.

(4) Yaq. IV. 426. Qaz. I. 157. (5) Yaq. I. 662. Qaz. I. 156.

کتانی[1] و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر خلیفه عباسی در سنة تسع عشر و ثلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتل عام کرد چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته پرتر افتاده بود و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرد و بر سر چاه مبرز انداخت و مدت بیست سال در دست قرامطه بود تا در سنة تسع و ثلثین و ثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوکلای مطیع خلیفه فروختند و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر دیگر مخاذیل ایمن ماند حفظها الله تعالی الی یوم القیامة من شر کل مخذول و مطرود و مردود

و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرح که متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت بر این موجب است از مکه تا سلطانیه که دار الملك ایران است براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ تبریز هم دار الملك است براه بغداد سیصد و هشتاد فرسنگ بغداد هم دار الملك است براه نجف اشرف دویست و شصت فرسنگ است از مکه تا ری سیصد و پنج فرسگ تا اردبیل دوصد و بیست و چهار فرسگ تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسگ تا کاشان دویست و شصت فرسگ تا اصفهان سیصد و یك فرسنگ تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ تا شوستر دویست وسی و یك فرسگ تا قاین دو صد و هشتاد فرسگ تا نیشاپور چهار صد و بیست فرسگ تا تفلیس پانصد و یك فرسگ تا بلخ پانصد و هفت فرسگ تا مرو چهار صد و هشتاد و یك فرسنگ تا قم دویست و نود و چهار فرسنگ تا سبزوار چهار صد و دو فرسنگ تا یزد سیصد و چهار فرسنگ تا قزوین سیصد و هفتاد فرسنگ تا شیراز دویست و هفت فرسنگ تا نیریز سیصد و نه فرسنگ تا هرموز دویست و چهار فرسنگ و تا دیگر بلاد ربع مسکین که خارج ۲

(1) Naf. 199. No. 215.

بغر، است بچهار حد مکه بقیاس بعد در طول و عرض نجومی است و اکثر زیجات آمده و چون این قیاس هوئتی بود در هر درجه هم در طیموس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن رص نشیند بر این موجب بر آمد تخمینا و تقریبا

طرف شرقی ولایات هند دهلی و قنوج و سومنات ببعد سی درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ و بزیتون ببعد سی و چهار درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ خنسای دار الملك ماچین ببعد پنجاه و دو درجه یکهزار و سیصد فرسنگ مچین دار الملك صین ببعد پنجاه و شش درجه یك هزار و چهار صد فرسنگ خان بلیغ دار الملك ختائی ببعد چهل و شش درجه یك هزار و صد و پنجاه فرسنگ نیز و مکران ببعد بیست درجه پانصد فرسنگ دیبل ببعد بیست درجه پانصد فرسنگ قندهار و کشمیر ببعد سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه فرسنگ ما وراء النهر ببعد سی درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ دیار ایغور و تنکت ببعد سی و دو درجه هفت صد و پنجاه فرسنگ ملك تبت ببعد سی درجه هفت صد فرسنگ مملکت خوارزم ببعد سی و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ سقسین و بلغار ببعد سی و دو درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ صغانیان ببعد بیست و نه درجه هفت صد و بیست و پنج فرسنگ کیماك ببعد سی و دو درجه هشتصد فرسنگ فرخار ببعد بیست و هفت درجه ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ کابل ببعد بیست و یك درجه پانصد و بیست و پنج فرسنگ قرغیز و سلنکا ببعد بیست و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ دیار یاجوج و ماجوج ببعد شصت و دو درجه یك هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ

طرف غربی حجاج این طرفرا بضرورت گذر بر مدینه باشد تا آنجا قیاس کنیم و از مدینه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است مصر تا مدینه صد و پنجاه فرسنگ اسکندریه دویست و ده فرسنگ دمشق دار الملك

شام صد و بیست فرسنگ بلاد حبشه ببعد دواز ده درجه سیصد ی ار
پنجاه فرسـ
بلاد مغرب درو عبد المومن ببعد سی درجه هفت صد و
به یك هزار و
قرطبه دار الملك اندلس است ببعد چهل و هشت درجه
ت صد و پنجاه
دویست فرسنگ قیروان ببعد سی و چهار درجه هش
باه فرسنگ
فرسنگ ولایت بربر ببعد دوازده درجه هشتصد و پنج
و پنجاه فرسنگ الآن

طرف شمالی براه بغداد دشت قپچاق چهار صد
چهار صد فرسنگ دیار
و چرکس شیصد و پنجاه فوسنگ آس و روس چ
سقلاب سیصد و پنجاه
فرنگ پانصد فرسنگ یونان دویست فوسنگ د
اه فرسنگ
فرسنگ بدریه و سنوریه و بلند چهار صد و پنج
آمد پس بمدینه رفت

طرف جنوبی اهل این دیاررا اول بمکه باید
چهل فرسنگ
تا مکه ثبت کنیم طایف هشت فرسنگ صنعا یمن صد
گ عمان صد
تهامه صد و چهل و هشت فرسنگ عدن صد و بیست فرسـ ر
نیف
و چهل فرسنگ سرندیب سیصد فرسنگ دیگر ولایترا که جهة تخمـ
نطویل ثبت نیفتاد و چون بـا ولایتی که در آن جوار است و مثبت
شده قیاس کنند کمیت معلوم گردد تخمینا والعلم عند الله تعالی

حرم الروضة الشریفة شرفها الله تعالی

روضه رسول صلی الله علیه وآله در شهر مدینـه است وآن شهررا اول یثرب می‌گفتند رسول صلعم اورا مدینه خواند کما قال صلعم ان الله سمی المدینه طابـة از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات سه لك و عرض از حط استوا که بعضی گفته‌اند که آن زمین‌را تهامه خوانند و در صور الاقالیم گوید تهامه از ملك یمن است وآن شهر ومکه از ملك حجاز در پای کوه احد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بر یك فرسنگ و نیم و راه مکه از آن جانب درآید وطرف غربی کوه سلع[1]

بشمالی کوه احد است بر دو فرسنگی و مدینه‌را از آن نزدیکتر نیست رسول صلعم در وقت حرب الاحزاب بتدبیر سلمان فارسی اورا خندقی حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش و عضد الدوله فنا خسرو دیلمی اورا بارو کشید شهری کوچك است بمساحت کم از نیمه مکه بود اما در آن بلاد زمین عاطل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو آب روان است دزاعگ و باغستان ونخیلات دارد وخرمای بردی وعجوه در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول ودر شان مدینه احادیث بسیار وارد است منها فی مصابیح قال النبی صلعم حدیث(1) ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین لابتیها ینختلق علیه لا یراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح القتل ولا یخبط فیها الا لعلف وقال النبی صلعم علی بیبان المدینة الملائکة لا یدخلها الطاعون والدجال قال صلعم من استطاع ان یموت فی المدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها وقال صلعم آخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فضل بن عباس(2) رضی الله عنهما در حق مدینه گفت ، شعر

وعلی طیبة التی بارك . الله علیها لخاتم المرسلینا

و صرمة انصاری گفت(2) شعر

فلما اتانا اظهر الله دینه . واصبح مسرورا بطیبة راضیا

پیش از وصول رسول صلعم بدانجا حکامش از قبل مرزبان بادیه بودندی یا از قبل حکام یمن و اکثر اوقات از قوم بنی قریظة یا بنی نضیر کس بر آنجا حاکم بودی و یکی از انصار گفته بود(3) شعر

نودی الخرج بعد خراج کسری . و خرج بنی قریظة والنضیر

(1) M. al M. 231 Qaz. II. 71.

(2) Read العباس بن الفضل العلوی and cf. I. K. 128, and note c.

(3) I. K. 128.

و از خواص آن شهر است که چون در او تردد کنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شد

روضهٔ شریفهٔ که خوابگاه مصطفی صلعم است در آن شهر است در خانه عایشه همانجا که وفاتش رسید و اکنون آن مقام داخل مسجداست و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمالی بود و قبله مدینه کنج ما بین مشرق وجنوب است امیر المومنین ابو بکر صدیق وعمر فاروق رضعهما هم درآنجا مدفونند و بوقت آنکه رسول صلعم بمدینه هجرة فرمود آن موضع زمین ساده بود رسول صلعم آنرا بخرید ومسجد و خانه ساخت بخشت خام وچوب نخل وعمر رضع بر آن زیادتی نمود وعثمان عفان رضع برآن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد وسقف از چوب ساج ساخت وولید بن عبد الملك مروانی بر آن عمارت فراوان افزود و المهدی بالله محمد بن عبد الله العباسی رحمه الله آنرا فراخ گردانید و مامون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتی کرد واکنون بر آن قرار است طول آن مسجد چهارده گز است وعرض دوازده گز است ودر اطراف آن مدارس وخانقاهات بسیار است ومبانی خیر بیشمار از جمله در این عهد امیر چوپان در غربی آن مدرسه وحمامی بساخت و پیش از آن در مدینه حمام نبود ودر آن حدود مساکن مردم نیز بسیار است و در فضیلت آن مسجد در مصابیح[۱] از رسول صلعم مرویست که ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی حوضی و در کتاب استظهار الاخبار تالیف قاضی احمد دامغانی ومجمع ارباب الملك[۲] قاضی رکن الدین جوینی آمد است که حاکم اسمعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمة مغرب بود از مدینه علویرا بفریفت تا در شب از خانه او نقب بروضة رسول صلعم میزدند تا امیر المومنین ابو بکر صدیق وعمر خطاب رضعهما از آن

(۱) Cf. Bukh. I. 300, line 10 and line 6 from below. (۲) Cf. H. Kh. Nos 609 and 11, 418.

روضه بیرون آورند و هرچه خواهند با ایشان کنند و در آن روزها در مدینه گردباد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد مردمان بترسیدند و در انابت کوشیدند و در حرم رسول صلعم گریختند آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد حاکم مدینه نقابان‌را بگرفت وسیاست کرد همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدی عشر واربعمایه بود و از کرامات ابو بکر و عمر رضعهما که بعد از وفاتشان بقرب چهار صد سال چنین ظهور یافت حاکم اسمعیلی آن سال بسر نبرد

مصلی حضرت رسول صلعم که در اعیاد و ایام شریفه در او خطبه فرمودی و آن در غربی مدینه است و داخل شهر ومقبره مدینه که بقیع خوانند در شرقی شهر است و در او قبور ابراهیم ابن رسول صلعم و بنات مصطفی صلعم و عثمان بن عفان و امیر المومنین حسن و عباس بن عبد المطلب وامام زین العابدین وامام محمد باقر وامام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند واکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا آسوده‌اند اول ایشان اسعد بن زراره واو هم در آن سال وصول رسول صلعم بمدینه در گذشت وآخرشان سهل بن سعد ساعدی واو در سنة احدی وتسعین نماند واز تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند واز کبار ائمة وعلما امام مالك بن انس الاصبحی ونافع اول قراء سبعة وعثمان ومالك مابین گورستان بقیع وگورستان جهودان بدار البوار مدفونند وچاه اریس که انگشتری رسول صلعم از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده بود و پیدا نگشت در نخلستان قبا است بر دو میل مدینه مایل قبله و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده و در حوالی آن شهر دیهها معتبر بوده است بل قصبات مشتهر اکثر ان اکنون خرابست منها خیبر بریبست و هفت فرسنگی و آن دیه سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن قری خانه زیاد بوده و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی و آن بمساحت بزرگتر از

طایف بوده و دیه حجر از توابع وادی القری است بر یك روزهٔ راه ازو و آن مقام قوم ثمود بوده است و حق تعالی در قران در حق آن قوم فرموده که[١] وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُوا ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ زیراکه ایشان در کوه خانها ساخته بودند چنانکه حق تعالی میفرماید[٢] وَتَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا و در آنجا چاهی بوده که درگاه نزاع ایشان با ناقه صالح عم بآبشخور از آنجا حق تعالی میفرموده قوله[٣] لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و حصن ینبع[٤] بر امیر المومنین علی مرتضی رضع وقف کرده بود بعد ازو اولادش بتصرف داشتند و دیه فدك که رسول صلعم چون بصلح مسخر گردانیده خاص خود فرموده بوده بعد ازو فاطمة عم و امیر المومنین علی مرتضی رضع خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند امیر المومنین عمر رضع مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبرانرا میراث نبود کما قال النبی صلعم نحن معاش الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و دیه سمیره بر سی فرسنگی مدینه با قلعة فید از ولایت طی که عایشه میگفت که رسول صلعم بمهر من داده و امیر المومنین علی رضع مسلم نداشت و مواضع عربیه و وحیده و نمره و حدیقه و عادی و خضره و سایره و رحبه و سیاله و سایة و رهاط و غراب و الکحل و حمیه[٥] و غیر آن دیگر قری مدینه‌اند و دیه جار فرضه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و کوه رضوی که سنگ آسان از آنجا آرند هم بر سه مرحله شهر است بر سر راه بنی طی و دیه ابوا که مادر رسول صلعم آنجا مدفون شد بر راه مکه است بر چهل و چهار فرسنگ مدینه و مرحله جحفه که میقاتست بده فرسنگ ازو بر سوی مکه است و تیه موسی عم بر راه مصر و شام است تا مدینه بچند مرحله و آن زمین بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آن است و بدیگر نقلها کمتر ازین

(١) Qur. LXXXIX, 8. (٢) Qur. XXVI, 149.
(٣) Qur. XXVI. 155. (٤) Yaq. IV. 1039. (٥) Cf. I. K. 129.

مسجد اقصی آن مسجد در شهر اورشلم است و آن شهررا بعربی بیت المقدس و بعبری ایلیا خوانند از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات نول و عرض از خط استوا لان بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت و در کتاب معارف(1) ابن قتیبة آمده که وهب بن منبه گوید که اسحاق پیغمبر عم پسرش یعقوب عمرا فرمود که دختران خال خود لابان بن ناهر بن آزررا در نکاح آورد و او بدین مهم عازم خانه خال خود شد در آن راه شبی بمرحله اورشلم بخواب دید که بر فوق او از آسمان دری کشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فرشتگان ازو فرو می آمدندی و برو میرفتندی پس حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی انی انا الله لا اله الا انا الهك و اله آبائك و قد ورثتك هذه الارض المقدسة و ذریتك من بعدك و بارکت فیك و فیهم و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معك و احفظك حتی اردّك الی هذا المکان و اجعله بیتا تعبدنی فیه و ذریتك فهو بیت المقدس بدان سبب آن زمین‌را قدس خوانند و یعقوب بعد از تاهل در زمین کنعان مقام کرد و کنعان بر سه فرسنگی آنجاست بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلم ساختند و تختگاه آنجا بردند و چون روزگار بر زمان داود عم رسید حق تعالی اورا خلافت داد چنانکه در کلام مجید میفرماید قوله تعالی (2) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ او در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سلیمان عم باتمام رسانید و از تاریخ اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته‌اند گویند سلیمان عم بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد عزرائیل بفرمان رب جلیل روحش قبض کرد او همچنان ایستاده بود تا بعد از یك سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه چوب

(1) Ibn Qut. 20. (2) Qur. XXXVIII. 25.

عصا خورده عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد و بعد از آن بخت النصر بکین یحیی پیغمبر عم بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن مسجدرا نیز خراب گردانید عزیــر پیغمبر عم را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدائی تعالی این مسجد و شهررا بتازگی آبادان نماید بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح اورا قبض کردند و او صد سال خفته بود تا ملکی از ملوك فارس که بنی اسرائیل اورا کوشك و فارسیان گودرز اشغانی خوانند آنرا بحال عمارت آورد و بعد از آن عزیر عم زنده شد و تجدید دعوت دین موسی عم ایشانرا دلیل شد تا توریه که شعیا پیغمبر عم نوشتــه بود و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده کس نمیدانست که کدام ستان است بیرون آوردند و مصدق دعوی عزیر عم شد و اورا در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد و ایشان در رواج دین و تزیین عمارت ان مسجد می افزودند در عهد اسلام امیر المومنین عمر خطاب رضع آن مسجدرا در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا عدیم المثال شد و بمرتبه رسید که در تاریخ شام ومغرب آمده که در ربع مسکون بغیر حرمان عمارتی عالی تر از آن عمارت نیست و در سنه تسعین و اربعمایه هجری فرنگیان آن ملك‌را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابهاء اسلامی خراب کردند و تا نود و پنج سال بر این صورت بماند تا در سنه خمس و ثمانین و خمسمایه آل ایوب آنرا بتوفیق الله بحوزه اسلام گرفتند و درو شعار مسلمانی آشکارا کرده بــر درگاهش نوشتنــد قوله تعالی(۱) وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّالِحُونَ و سنگ صخره که رسول صلعم در شب اسری ازو بمعراج رفت و آن سنگ بموافقت رسول صلعم ده گزی یك طرفش از

(۱) Qur. XXI. 105.

زمین بر خواست و چون رسول صلعم گفت که قِف همچنان نیم خیز بماند در آن مسجد است و اکنون زیارت گاه معتبر و اکثر مشاهیر انبیا که آنجا بوده اند شر یکرا محرابیست اما محراب داود عم از همه معتبر تر است هم بعمارت و هم بتبرك و در کتاب مسالك الممالك(۱) آمده که مقام حضرت ابراهیم خلیل بر سیزده میل مسجد اقصی است که چهار فرسنگ و میلی بود و اکنون آن موضع شهرچه است که دورش سه هزار گام باشد و در کتاب صور الاقالیم آمده که بردو فرسنگی بیت المقدس دیهی است آنرا ناصرة(۲) الخلیل خوانند ولادت عیسی عم آنجا بوده است و ترسایانرا بدین سبب نصرانی خوانند و الله اعلم،

قسم دویم. در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطلعی و مقصدی و مخلصی

مطلع. در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود آفاق و قسمه بلاد آن

واما شرح قسمتها در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره از آن قسمت اقاویل مختلف است پارسیان گویند حکیم هرمس که اورا المثلث بالحکمة خوانند و النعمة نیز گویند زیراکه هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود و او ادریس پیغمبر عم بود زمینرا بهفت بخش کرده است برسبیل هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی اول از طرف جنوب کشور هندوان است دویم کشور تازیان و یمن و حبش سیم کشور شام و مصر و مغرب چهارم که وسط است کشور ایران زمین پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ششم کشور ترك و خزر هفتم کشور چین و ما چین و ختای و ختن و تبت و بعد از آنکه فریدون مملکت خودرا بر سه پسر خود بخش میکرد بر بهنا بسه قسم کرد قسم شرقی توررا داد و قسم غربی بسلم داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود به پسر کهتر

(1) I. K. 79. (2) Read بیت لحم, Yaq. I. 779.

ایرج داد و بدو باز خواند و ایران گفتند و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته شعر[1]

و قسمنا ملکنا فی دهرنا * قسمة اللحم علی ظهر الوضم
و جعلنا الشام و الروم الی * مغرب الشمس الی الغطریف سلم
و لتور جعل الترك له * و بلاد الصین یحویها ابن عم
و لایران جعلنا عنوة * فارس الملك و فزنا بالنعم

و مشهور است که سلم و تور جهة آنکه بخش ایرج بهتر داده بود اورا بکشتند و آن کینه در میان آن مملکتها بماند و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست و اورا ایران نام بوده و جمعی گویند بهوشنگ منسوب است و او نیز ایران نام داشت اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوب است و اهل غرب گویند که نوح پیغمبر عم ربع مسکون‌را بر درازی به سه بهره کرد بخش جنوبی حام‌را داد و آن زمین سیاهان است و بخش شمالی یافث‌را داد و آن زمین سفیدان و سرخ چهره‌گانرا است و بخش میانی‌را سام داد و آن زمین اسمرانرا است و ایران از آن جمله است و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدم ربع مسکون‌را از مصر بر بدو نیم توهم کرده‌اند شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا دریای شام بدو نیم کرد جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوبیه خوانند و آن مقام سیاهان است و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی[2] گویند آن مقام سفیدان و سرخ چهره‌گان است و نیمه ایسیارا از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمهٔ طرف جنوب بدو بخش کردند طرف میان کمتر و طرف بیرون بیشتر جانب میانرا ایسیای خرد خواندند و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزر است و جانب بیرونرا ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و ختن و ما چین و چین و هند و سند و آن حدود است و حکماء هند بخش ربع مسکون‌را بصورت سه در سه نهاده‌اند بخش جنوبی‌را دکشن خوانند و آن زمین تازیان است

(1) I. K. 16. Mas. II. 116. (2) Variant اوربی.

و بخش شمالی‌را اوتر خوانند و آن ترکان‌را است و بخش شرقی‌را بورب خوانند و اهل چین و ما چین‌را است و بخش غربی‌را بسجم خوانند قوم مصر و بربررا است و بخش زاویه ما بین جنوب و شرق اگنی گویند هندوان‌را است و بخش زاویه ما بین شرق و شمال ایشن خوانند قوم ختای و ختن‌را است و بخش زاویه ما بین شمال و غرب بایب گویند اهل روم و فرنگ‌را است و بخش زاویه ما بین غرب و جنوب نیرت گویند اهل قبط و بربر و افریقه و اندلس‌را است و بخش در بین مدویش خوانند یعنی میانه مملکت ایرانیان‌را است غرض آنکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکون است و خلاصهٔ دیار و اکناف و امصار و اطراف آن

اما طولها و عرضها ملك ایران زمین بموجب شرح ما قبل در واقع بر میان ربع مسکون است مایل بغرب چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقی است و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارم است و اندکی از اقالیمهای دویم و پنجم افتاده است و شرحش برین موجب طولش از قونیه روم است و آن‌را نول طول است تا جیحون بلخ و آنرا صا طولست مسافت ما بین الطولین که طول ایران زمین است بحسب اصطرلاب لدل باشد که بحسب بطلیموس هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی هفتصد و شصت و یك فرسنگ و تسعی و بقیاس ابو ریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ و از سلطانیه تا قونیه روم سیصد و یك فرسنگ است و عرضش از عبادان بصره است و آن‌را کطك عرض است تا بـاب الابواب تمور قپو و آنرا مه عرض است مسافت ما بین العرضین که عرض ایران زمین است باصطرلاب یه م باشد که بحساب بطلیموس سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار پیمانی سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و ثلثان تسعی بود و بقیاس ابو

ریحان دویست و هفتاد و یك فرسنگ باشد و بحسب پیمانش طرق از عبادان تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد و از سلطانیه تا باب الابواب تمور قاپو صد و یازده فرسنگ باشد و ساحتش بحسب طول و عرض پیمانش به اصطرلابی تم و این اعلاء طول و عرض ایران زمین است و لا شك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیار است اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوا است و آن در مرتبه اعلا است آنجا نیز آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است مرتبه اعلا دارد ثبت افتاد و صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است بر این موجب است که در این جدول نهاده میشود و اگرچه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعه اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرضش تقریبا سی و هشت درجه اما چون از این شرح طول و عرض غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعه افتاده است سهولت‌را از آنچه از حد ایران دور بود اجتناب واجب نمود بدان سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه درجه باشد و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه و بالله التوفیق(1)

و اما حدود اقاصیها ایران زمین‌را حد شرقی ولایت سند و کابل و صغانیان و ما وراء النهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغار است و حد غربی ولایت نیکسار و سیس و شام و حد شمال ولایت آس و روس و مگیر و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قپچاق خوانند و الان و فرنگ است و فارق میان این ولایت و ایران زمین فلجه اسکندر و بحر خزراست که آنرا بحر جیلان و مازندران نیز گویند

(1) A rough Map of Irān is given in the MSS at this place.

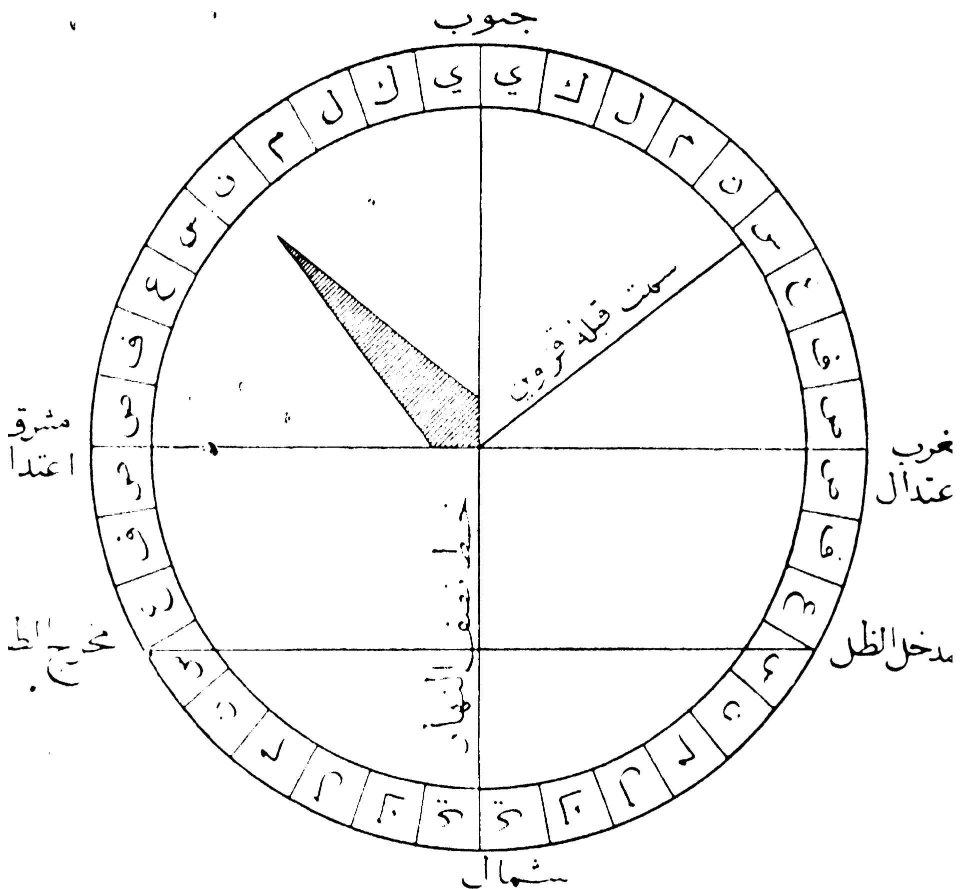
و حد جنوبی از بیابان نجد است که براه مکه است و آن بیابان‌را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است و پیوسته است و تا ولایت هند میرسد و اگرچه از این ولایت بیرونی بعضی احیانا در تصرف حکام ایران بود است و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته اند اما چون از این حدود غرض شرح ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمود

و اما قبلهٔ بلدانها قبله تمامت ایران زمین ما بین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود در رکن آن موضوع است بر آن سه طرف دیگر شرف دارد و حدیث نبوی بر این معنی دلیل است قال صلعم[1] ان الرکن و المقام یاقوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء ابناء ما بین المشرق و المغرب و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است و لا شك بحسب افق طول و عرض بلدان قبلهٔ هر موضع‌را با دیگر ولایت تفاوتی باشد و ولایت عراقین و اذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعضی گرجستان و تمام کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعضی خراسان‌را باید که چون روی بقبله آرند قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود و عیوق‌را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب‌را غروب در پیش قبله بود و در وقت اعتدال ربیعی و خریفی مغرب بر دست راست و مشرق بر دست چپ نزدیك بود و ولایت ارمن و روم و دیار بکر و ربیعه و بعضی گرجستان‌را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد و ولایت بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفازه و قهستان و بعضی خراسان‌را میل بجانب غرب این شرح باید کرد تا روی بقبله درست آید و مکران و هرمز و

(1) M. al. M. 219.

قیس و بحرین‌را روی بمغرب مطلق باید کرد و صورت هریك‌را در جدولی که در ما قبل ذکر رفت بتخمین روشن است و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است و طریق دایره هندی آنکه زمین‌را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعا انحراف و تقعیر و علو نباشد و بحیثیتی بود که اگر قدری آب برآن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند پش برآن زمین ببعدی که خواهد دایره بکشد و به بلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریك و تنش موازی بقعر باشد تا آسان بر زمین نشیند و آن عمودرا بر مرکز دایره نهند و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتوان رفت و باید که بعد سر عمود بدایره هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره هندی است پس بوقت چاشت ظل عمودرا گوش دارند تا چون از بیرون دایره در اندرون دایره خواهد آمد بر خط دایره موضع ملتقی آن ظل نشان کنند و هم چنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر از اندرون دایره هندی به بیرون خواهد رفت موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کند و برین هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و آن خطرا تنصیف کنند و از این تنصیف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه بجانبین دایره هندی برسد این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد و از این خط در آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود هر دو قوس‌را تنصیف کنند و خطی برآن کشند لا شك آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و مغرب بلد مطلوب باشد و این دو خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل باشد دو نقطه که بر خط مشوق و مغرب بود شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال بود و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال

بود و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی منقسم شود و هر ربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه بود و صورت



دایره هندی اینست که کشیده شده پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود و گفته شد که طول مکه شرفها الله تعالی عز و عرض آن کام پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد شهر مطلوب و مکه بر یك خط نصف النهار افتاده باشد بر تقریر مساوات طولین و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب یعنی چون روی بقبله آرد شمال بر پشت ایشان بود و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب

کمتر از عرض مکه بود سمت قبله برخط نصف النهـار بود بجانب شمال یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود و اگر عرض بلد مطلوب و عرض مکـه مساوی بود و طول مختلف سمت قبله بـر خط مشرق و مغرب بود و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله روی بمغرب بود و اگر کمتر باشد روی بمشرق باشد و درین چهار صورت حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب در خور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه باشد در بلادی کـه طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرضش کمتر از عرض مکه بود سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه و عوضش بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله و جهت سهولت تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد و عمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضیل ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و همچنین تفاضیل ما بین عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرنـد و فضل ما بین الطولین در طول جدول و تفاضیل ما بین العرضین در عرض جدول در آرند آنچه برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو در جدول انحراف سمت قبله باشد از خط نصف النهار و آن قدر درجه و دقیقه بود پس اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود بمقدار آن انحراف

از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که برسند میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند آن خط سمت قبله آن موضع باشد محراب بسر آن خط راست کنند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض مکه باشد بقدر انحراف سمت از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب باید شمرد و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در معرفت سمت قبله تمام است و جهت معرفت طریق این عمل تمثیل‌را معرفت سمت قبله قزوین یاد میرود تا بر این قیاس در جمع بلاد عمل توان کرد قزوین‌را طول فه و عرض لو و مکه‌را شرفها الله تعالی طول عز و عرض کام تفاوت ما بین الطولین ح و ما بین العرضین یدك تفضیل ما بین الطولین از طول جدول در آمدیم و تفضیل ما بین العرضین از عرض جدول بموضع ملتقا هر دو بعد تدقیق حساب کرده شد کح لو بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه بر آمد این مقدار انحراف سمت قبلهٔ قزوین است از نقطه جنوب و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم سمت قبله قزوین شد چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول این است که بر این صفحه نگاشته شد و الله اعلم بالصواب

مقصد ، در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت و آن بیست باب است هر یك در وصف مملکتی

و در تمامت ایران زمین قری شهریست بیرون ولایات مفرد ، حقوق

دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده است و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکردهانـــد و جداگانه نوشتندی بچند نوبت که جامع الحساب ممالك نوشتیم تا اول عهد غازان خان تغمده الله بغفرانه یکهزار و هفتصد و چند تومان بوده است و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که در ولایت روی بآبادانی نهاده بوده بمبلغ دو هزار و صد تمان و کسری میرسید و اکنون همانا نیمه آن نباشد چه اکثر ولایات از این تحکمات و تردد لشکرها بر افتاده است دست از زرع باز داشتند و در مسالك الممالك(1) آمده که در هجدهم سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کفر بود زیرا که در نوزدهمس حضرت رسول صلعم بشرف وحي مشرف شد جامع الحساب مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار و بیست هزار دینار رز سرخ بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند و بقیاس این زمان هشتاد هزار و چهار تومان رایج باشد و در رساله ملك شاهی آمده که در عهد سلطان ملك شاه سلجوقی بیست و یکهزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده است و دیناری زر سرخرا دو دینار و دو دانك حساب کردندی که پنجاه هزار تومان و کسری بودی خرابی و آبادانی جهان از این قیاس توان کرد و شك نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عام که در آن زمان رفت اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی هنوز تدارك پذیر نبودی و جهان بدان حال اول نرفتی که پیش از آن واقعه بود علی الخصوص در این زمانه از کثرت وقوع حدثان

بیت

هر روز که بگذرد خوشا امده دی
هر سال که نو شود خوشا غارت پـــار

ورد خلایق شده، حق سبحانه و تعالی نظـــر مرحمت و رافت فرموده

(1) But cf. I. K. 15.

ایران زمین مملکت و سایر بلاد مسلمین‌را تا ابد الدهر از نکبات زمان در حفظ و امان خود نگـاه داراد و آمانی کامل و رخصتی شامل و عدلی تمام و ثباتی بر دوام کرامت کناد بمنه و جوده و سعة لطفه و کرمه

باب اول، در ذکر بلاد عراق عرب ،

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب‌را دل ایران شهر خوانـده اند و چون دل سلطان وجود است ابتـدا بشرح آن اولی بود و در صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است آنرا مقدم داشتن اولیتر است و بحقیقت چون امیر المونین علی مرتضی عم‌را[1] دار الملك بوده و آنجا آسوده و پانصد و چهل سال مقر خلافت بنی عباس گشته آنرا تقدیم واجبست حدودش تا بیابان نجد و دریا فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ و عرض از عقبه حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجـد هشتاد فرسنگ مساحتش باشد ده هزار فرسنگ و در عهد خلافت عمر خطاب رضع که عراق عرب‌را بر مسلمانان وقف نمود بمساحت جریان اشارت کرد بعد از احتیاط سی و شش بار هزار هزار جریب بر آوردند و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت دارد هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت گز در شصت گز چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب باشد اما جهت انکه این مساحت ده هزار فرسنگ آن طول و عرض مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد و این معنی در واقع صورت نه بندد چه ما لا کلام جائی فراختر و جائی تنگ‌تر اتفاق افتاد و بیشتر آن دیار خود بیابانها و بطایح است که خراب و عاطل تواند بود و آن مساحت که در عهد عمر رضع کرده انـد لا شك بر زمین مزروع و

(1) The Paris Ms., Anciens fonds 139, here and elsewhere has رضع.

مغروس بوده باشد که آب بران مشرف شود و بدان سبب این تفاوت دارد و عمر رضع بر یك جریب زمین گندم کار چهار درهم و بر زمین جو کار دو درهم و بر نخلستان هشت درهم و چهل نخل‌را جریبی شمرده اند و بر رز و میوه شش درهم خراج معین گردد و اهل ذمت‌را شمار کرده پانصد هزار آدمی بر آمدند ایشانرا سه مرتبه معین کرد اعلی‌را چهل و هشت درهم اوسطرا بیست و چهار درهم و ادنی‌را دوازده درهم جزیه منعین کرد تا سال بسال میدادند مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درهم بود که باصطلاح این زمان دو هزار و صد و سی و سه ترمان و کسری باشد و در عهد حجاج بن یوسف بهجده بار هزار هزار دوهم آمد که سیصد تومان این زمان باشد تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین اثر کرد اگر چه سنیان عمررا عادل دانند و الا شیعه ظالم شمرند و هرچه از آن ترتیب اکنون بر قرار است خراج راتب میخوانند و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملك در سنه خمس و ثلاثین خانی سیصد و چند تومان رایج بود و از آن نیز بسبب ظلم حکام بسیاری منکسر میشد و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر رضع مساحت کرده اند معمور و مزروع و مغروس بودی اضعاف این قدر پیش حاصل داشتی چه اگر همه‌را جوکار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یکهزار و دویست تومان رایج باشد و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند عراق عرب‌را زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده است و لیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه بوده است که ذبح گاورا مانع بوده‌اند و شاعری گفته است (1) شعر

شکونا الیه خراب السواد . فحرم جهلا لحوم البقر

(1) I. K. 15. Yaq. III. 178.

اکنون چون حکامرا اهتمام بآبادانی جهان نمانده است چنانکه باب المال بعضی ولایت عراق از نهیب عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده اند لا شك محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همه ملك ایران زمین و دیگر بلاد مسلمینرا حکام عادل منصف نصب گرداناد انه علی ما یشاء قدیر و اکنون بشرح ولایت و بلاد مشغول شویم و اگرچه به نسبت حروف اول حرف الف باید نوشت و شهر کوفه از حرف کاف و بغداد از حرف با است اما چون کوفه دار الملك و مدفن حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است و بغداد ام البلاد آن مملکت و مقر خلافت بنی عباس بوده و مشهد امام موسی الکاظم عم و امام محمد التقی عم بوده ابتدا بدان هر دو کرده باز بسر ترتیب حروف رویم و در تمامت ابواب همین قاعده مقرر است که اول دار الملك هر دیاررا یاد کنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم

کوفه از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات عط لب و عرض از خط استوا لا له و از روی اتفاقی چون این طول و عرض بحسب تجنیس عطلت ولا له است لا جرم از اهل آنجا کاری نیاید و قولشان اعتمادرا نشاید کرد و قضیه ایشان با اهل بیت رسول صلعم شاهد این معنی است و عربرا مثل بود الکوفی لا یوفی هوشنگ پیشدادی ساخته بود و خراب شده سعد ابی وقاص تجدید عمارتش کرد بعهد عمر رضع طالع عمارتش برج دلو بود و قصبه هاشمیه در جنب آن امیر المومنین علی مرتضی رضع بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام رسانیده و آنرا و کوفهرا بارو کشید دور آن بارو هجده هزار گام است هوا آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش نیز بیشتر ورزد آبش از نهر ناحیه است که از فرات بر گرفته اند نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات حاصل نیکو دارد و تنوری که آب طوفان در عهد نوح عم اول از آنجا بر آمد

و کلام مجید[1] وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ شاهد است و بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجد است در کنج ما بین قبلی و غربی و چون امیر المومنین علی مرتضی رضعرا در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد اثر دست مبارك آن حضرت در آن ستون پدید شد اکنون از بس که مردم از جهت تبرك دست در آن مالیده اند گوی شده است و حضرت امیر المومنین رضع در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه کوفه بغیر از آنجا چاه آب شیرین نمیباشد و در دیگر چاهها آب شور و تلخ بود و بیشتر شهر کوفه اکنون خراب است و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و زبان ایشان عربی مغیر گردانیده است و در او مزارات صحابه بسیار است آخرین ایشان عبد الله بن بکر و او در سنه ست و ثمانین نماند و از اکابر علما و مشایخ قبر ابو عمرو[2] ثالث قراء سبعه و ولایات بسیار از توابع کوفه است و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرر است و در این عهد پاره بادیه بر شیوه تمامت دیار عراق عرب باغستانرا خراجی مقرر است بعضی راتب و بهری حادث میخوانند و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثلثی بانی[3] یعنی زراعت فرماینده و خرج دهنده و ثلثی بزرگ تصرف نمایند و این ولایترا در این زمان مقرر بدیوان است و بطرف قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است و آنرا مشهد غروی[4] خوانند جهت آنکه چون امیر المومنین‌را در مسجد کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش‌را بر شتری بار کنند و آنرا سر دهند و مشمر گردانند هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند و همچنین کردند آن شتر بر آنجا که اکنون مشهد است فرود آمد اورا آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر مبارکش‌را آشکار نمی توانستند کرد تا در عهد بنی عباس هارون الرشید خلیفه رضع در سنه

(1) Qur. XI, 42. (2) Khall. N°. 516. (3) Variants ثانی, مافی, ثانی.
(4) غرفی, عربی, عروی, غزوی.

خمس و سبعین و مایه در آن حدود شکار میکرد نخچیری از بیم او پناه بآن زمین برد او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین نمیرفت و از آن زمین شکوهی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود قبر حضرت امیر المومنین رضع خبر دادند امر کرد زمین‌را کاویدند حضرت‌را خفته و زخم رسیده یافتند مقبره اورا ظاهر کردند و مردم بر آنجا مجاور شدند بعد از صد و نود وچند سال عضد الدوله فنا خسرو دیلمی در سنه ست و ستین و ثلثمایه آنرا عمارت عالی ساخت چنانکه اکنون هست و آن مقام شهرچه شد دورش دو هزار و پانصد گام است و غازان خان در آنجا دار السیاده و خانقاه ساخت سلطان ملك شاه سلجوقی در رساله آورده است که در راه کوفه بمشهد مناری کج شده دید چنانکه نیمی از زمین بر خاسته و نیمی افتاده از حال آن پرسید گفتند که حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع اینجا می گذشت این منار بجهت تواضع کج شد حضرت امیر المومنین اشارت کرد که بایست همچنین بماند و بطرف غربی کوفه بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیر المومنین حسین بن علی رضعهماست آنرا مشهد حایری خوانند جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعهد متوکل خلیفه آب در او بستند تا خراب شود آب حیرت آورد و زمینی که ضریح حضرت است خشك ماند عمارت آن مشهد نیز عضد الدوله فنا خسرو دیلمی ساخت و آن موضع نیز شهرچه شده است که دورش دو هزار و چهار صد گام است و بر ظاهر آن قبر هجدهم جدم حر ریاحی[1] است و اول کسی که جان‌را جهت امیر المومنین حسین فدا کرد و در آن جنگ شهید شد او است از طرف یزید علیه اللعنة و از رسول صلعم مرویست که من زار الحسین لیلة النیة غفر الله له السنة و شب نیة گفته شد که غره شهر رجب است و بر طرف شمالی بر چهار فرسنگی بنزدیك دیه بیر ملاحه مشهد ذو الکفل پیغمبر است[2] و بنی اسرائیل

(۱) Tab. II. 350. (۲) Yaq. I. 594.

گور اورا چون مسلمانان کعبه‌را زیارت کنند زیارت کردندی اولجایتو سلطان مغول تولیت آن مشهدرا از بنی اسرائیل باز گرفت و بمسلمانان داد و آنجا مسجد و منبر ساخت و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر عم است و مشهد حذیفه بن الیمان است[1] مصاحب رسول صلعم

بغداد ازاقلیم سیم است و ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامی است و برطرف دجله افتاده است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوالج در زمان اکاسره بر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود شاپور ذو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دیهی ساباط نام از توابع نهروان وکسری انوشروان خفف الله عنه بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود و باغ داد نام کرده بغداد اسم علم آن شد وعرب آنرا مدینه السلام خوانند و عجم زورا گویند امیر المومنین المنصور بالله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی ابن عبد الله بن عباس رضعهم که دوم خلیفه عباسی بود و بابو دوانیق مشهور در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخته طالع آغاز عمارت آن برج قوس پسرش المهدی بالله محمد بن عبد الله رضع دار الخلافه باطرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد و چون نوبت خلافت بپسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و بمرتبه رسانید که طولش چهار فرسنگ و عرض یك فرسنگ و نیم عمارت و احواش بود و در عهد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعهما جهت آنکه اورا غلامان بسیار بودند و بغدادیان از ایشان بزحمت بودند دار الخلافه بسامره بردند و آنجا عمارت عالیه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی و معتمد بسامره دار الخلافه آنجا داشتند تا المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طلحه بن المتوکل علی الله که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافت باز ببغداد آورد و بعد از او تمامت

(۱) Naw. 199.

خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند و پسرش المکتفی بالله علی بن المعتضد دار الشاطئیة(۱) و جامع طرف شرقی ساخت و چون خلافت بمستظهر بالله احمد بن المقتدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت دور بارو بطرف شرقیش که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و چهار دروازه دارد باب خراسان(۲) و باب خلج(۳) و باب الحلبه و باب السوق السلطان و محلهی است بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند بارو او دوازده هزار گام است و اکثر عمارت شهر از آجر است و آب و هوا او درست دارد و بگرمی و نرمی مایل است و شمالش کشوده و غریب و شهریرا سازکار بود و با مزاج زنان سازکار تر بود و موافق‌تر از مردان و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد و در آن وقت نیز نا یافت کلی نبود اما گران باشد میوههای آن هرچه گرمسیری باشد بسیار و نیکو است چون خرمای مختوم و خستوی و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست اما آنچه سردسیری باشد سخت نیك نمیآید پنبه و غله بود و دیگر حبوبات بغایت نیکو می آید چنانکه در اغلب اوقات یك من تخم ببست من ریع میدهد و از این گونه نشو و نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود که دو سه باع دور سنونش میباشد و درخت خروع(۴) چنان میگردد که مردی بر شاخشی نشیند و نی شکند شکارگاههای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار و زمین هموار وعلف خوارهاش سازکار بود و غله آن ملك را از قوت نشو و نما تا نخورانند ریع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیك فربه باشند آب دجله بر میان شهر میگذرد و از فرات نهر عیسی(۵) هم در شهر بدجله میپیوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

(۱) Variants السلطنیه، الشاطبة، الشاطبیة، السلطنه، الشیاطبیه، النشاطیه.

(۲) باب طریق خراسان. (۳) خلج، الخلخ، الحلج، الخلع، الحلج.

(۴) Or ضروع which is a kind of grape vine. (۵) عیسی بن مریم.

آب نهروان با هر دو می پیوندد و بواسط میرسد و آب شط از کثرت زورقها تماشای کفان‌را خوش آید مصرع

چو در شب ز انجم ره کهکشان * نماید و عظیم خوش در نظر آید

اما بحقیقت آن خوشی به تهلکه غرق شدن نمی ارزد آب چاهش تلخ و شور باشد و کمابیش پانزده گز فرو رود و بجهت ریختن و جامه شستن بکار دارند مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم غم باشد اما کسالت بر طبیعت ایشان غالب باشد و پیوسته روزگار خودرا بذوق میگذرانند اغنیارا غایت تنعم کردن بآسانی میسر گردد و هرچه از اسباب تنعم طلبند مهیا توان کرد و فقرارا بفلسی چند قناعت نمودن کفاف حاصل بود و اکثر مردم ایشان ضخیم الجثه باشند و ضخامت جثه ایشان بمرتبه که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خبازی‌را که در بازار نظامیه نشستی وزن کردند هفت صد و چهل رطل بغدادی بود زبان ایشان عربی مغیر است وچون آن شهر مصر جامع است از مسلمانان تمامت مذاهب در آنجا بسیارند اما غلو اهل سنة و سافعیه‌را است و قوت حنابله‌را و از اقوم دیگر ادیان هم اعداد بیشمارند و در او مدارس و خانقاه بسیار است منها نظامیه که ام المدارس است و مستنصریه که خوشترین عمارت آنجا است گویند که از خواص بغداد است که تا غایت هیچ خلیفه و حاکم‌را آنجا وفات نرسیده بر ظاهر آن مشاهد و مزارات متبرکه بسیار است بر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده او حضرت امام محمد تقی الجواد رضعهما است و آن موضع اکنون شهرچهی است دورش شش هزار گام بود و مزارات ایمه و مشایخ و اولیا مثل احمد حنبل رضع و ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و سری سقطی و معروف کرخی و شبلی و حسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمد مسروق و ابن محمد مرتعش و ابو الحسن حصری و ابو یعقوب بویطی صاحب وجه مذهب شافعی رضع و دیگر علما و مشایخ رحمهم الله و در جانب

شرقی مشهد امام اعظم ابو حنیفه و در رصافه که شهرچه بوده مزارات خلفای بنی عباس رضعهم و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد القادر گیلانی و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ سکران و دیگر مشاهد است که شرح تمامت تطویلی دارد و از بغداد تا دیگر بلاد عراق عرب مسافت بر این موجب است انبار یازده فرسنگ بصره هفتاد فرسنگ بعقوبا هشت فرسنگ تکریت سی و دو فرسنگ نهروان پنج فرسنگ نعمانیه هشت فرسنگ حله هجده فرسنگ حدیثه پنجاه و هشت فرسنگ حلوان سی و پنج فرسنگ سامره بیست و دو فرسنگ کوفه بیست و چهار فرسنگ مداین شش فرسنگ جبل ده فرسنگ واسط چهل فرسنگ و در این وقت محصول دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و تقریبا هشتاد تومان میباشد و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهر است افرجه[1] و مقاطعات گویند و دیگر اعمال عر یك متعاقب خواهد آمد و در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم بسیار است از آنچه بر خاطر است شمه ثبت میرود ومنها قول اثیر الدین الاومانی[2] بیت

گر تو خواهی که جهان جمله بیك جا بینی
و آن جهانرا همه در عیش مهیا بینی
همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد
و انگهش همچو فلك گرد ثریا بینی

و این قصیده مطولست و از قول الانوری شعر

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر
کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

این نیز قصیده مطولست و در عرب گفته اند شعر

بغداد دار لاهل المال طیبة ‧ و للمفالیس دار الضنك و الضیق

(١) Variants افرجه و مقاطعان . (٢) Cf. Dawlat Shāh, 172.

و من گفته ام   شعر

بغداد خوش است لیکن از بهر کسی * کورا بمراد دل بود دست رسی
با همنفسی بسر برو عمر عزیز * ضایع نگذارد از جوانی نفسی

اگرچه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر قناعت کرد، انبار از اقلیم سیم برکنار آب فرات بجانب مشرق افتاده است لهراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود بدین سبب انبار گویند شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن کرد وسفاح خلیفه اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دار الملك ساخت و دور باروش پنج هزار گام است و آب وهوا و محصول و خوی و طبع مردم او مانند بغداد است حقوق دیوانش یك تومان میباشد و داخل تمغای شهر بغداد است، بابل از اقلیم سیم است و از مداین سبع عراق است و برکنار فرات بجانب شرقی افتاده است قینان بن انوش بن شیث بن آدم عم ساخت طهمورث دیوبند پیشدادی تجدید عمارتش کرد و شهری سخت بزرگ و دار الملك نمرود و ضحاك علونی[1] بوده است و ضحاك در آنجا قلعه ساخته بود آنرا کنگ دز گفتندی اکنون تلی مانده و در آن شهر جادوان بسیار بوده اند و بعد از ضحاك ملوك کنعان آنرا دار الملك داشته اند و بعد از انکه خراب شد اسکندر رومی تجدید عمارتش کرد اکنون باز خراب است و از توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعه آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات[2] گوید هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند و در دیگر کتب آمده که در چاه گوگرد بکوه دماوند محبوس اند، براز الروز حقوق دیوانش دو تمان است و اقلیم سیم و مال او بتمغا مقرر است، بصره از اقلیم سیم است شهر اسلامی است طولش از جزایر خالدات عد و عرض از خط استوا ل امیر المومنین عمر خطاب رضع ساخت در سنه خمس عشر هجری و معمار در آن عتبه

(1) Tab. I. 202. ابن علوان .   (2) Qaz. II. 202.

ابن غزوان بود مسجد جامع آن عبد الله بن عامر از خشت خام ساخته بود زیاد بن ابیه بآجر کرد و امیر المومنین علی مرتضی رضع آنـرا بزرگ گردانید مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارك خود بر بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت کعبه‌را در نظر آورد و قبله بر سمت آن راست کرد گویند که هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند بتمام معمور نمیباشند و هـر جند جهد در عمارتش کنند یك جانبش خراب میشود و شاهد این معنی مسجد جامع جدید شیراز امت که پیوسته یك طرفش خراب میباشد و در مسجد بصره مناریست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی سوگند دهد که جنبان شو یا ساکن باش چنان گردد و این معنی اگرچه عقل پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر المومنین علی رضع‌را عقل در آن مدخل ندارد و در آنجا مزار طلحه و زبیر رضعهما است و آنـرا شهرت و شکوه تمام است و مزارات صحابه بسیار است آخرین ایشان انس بن مالك و او در سنه احدی و تسعین نماند و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر و سفیان ثوری و ابو داود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیرهم بیشمار است هوای آن شهر روز بغایت گرم است اما شب به نسبت خوشتر بود آب چاهش شور است اما از شط العرب جوی خوش آنجا روان است آنرا نهر ابله خوانند قرب چهار فرسنگ طول دارد و ملك بصرة باغستان بیشمار دارد و زمین باغستان بلنـد است و آب شط العرب در گو اما بوقت مد دریا همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره‌را مسقی کند طول آن باغستان قریب سی فرسنگ در عرض دو فرسنگ و در اکثر مواضع از غلبه درختان کمابیش صد گز زیادت دیدار ندهد و نزهتی آن مقام از مشاهیر جهان است و خرماهای خوب دارد و خرمای آنجارا تا هند و چین و ماچین میبرند اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و بر مذهب اثنی عشری و زبانشان عربی مغیر است و فارسی نیز گویند

ولایات بسیار از توابع آنجا است و معظم ان بلاس و زکیه و میسان که مهبط ابلیس علیه اللعنة شد و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید عمارتش کرد و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی گفته‌اند مصراع لیس قریة وراء عبادان طول عبادان از جزایر خالدات قد ك و عرض از خط استوا کط ك و فضیلت عبادان حدیث بسیار وارد است اورا از ثغور شمارند که سرحد مسلمانی است با کفار هند حقوق دیوانی بصره و ولایت، چنانچه در این عهد پیش از این فترات بود چهل و چهار تومان یك هزار دینار رایج بود ، بندنیجین[1] در دفاتر دیوانی آنرا لحف می نویسند و در تلفظ بندیبان[2] میخوانند شهرکی کوچك است و بآب و هوا و محصولات مقابل بیات حقوق دیوانش هفت تومان و شش هزار دینار است ، بیات قصبهٔ است و بادرایا و باکسایا دو قصبه دیگر است و با چند موضع از طوابع بیات است و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است و در بیات آب روان نیز تلخ است اما آب کاریزش که بر یك فرسنگی بیات است خوش طعم بود و حقوق دیوانی آن چهار تومان و شش هزار دینار رایج است و در بادرایا قسب بسیار است ، تکریت از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عزك و عرض از خط استوا لدل بر کنار دجله افتاده است بجانب غربی شهری وسط بوده است دورش ششهزار و یك صد گام است و قلعه محکم دارد هم بر کنار دجله هوایش درست است از میوهاش خربزه‌اش نیکو باشد گویند که در یك سال سه نوبت زرع کنند ، تل عقرقوف[3] کی کاوس ساخت بعضی اورا نمرود شمارند آنرا بسبب آن ساخت که جون ابراهیم عم را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت و اورا اختیار کرد ، حدیثه از اقلیم چهارم است و بآب و هوا و محصول

(1) Variants بندنجین , بندیجن
(2) مندبنان , وندینان , وندسان , بندینان
(3) Or عفرقوب

مقابل تکریت ، حربی شهری وسط است و آب از دجله خورد و باغستان
بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجهزار و یك صد دینار
است ، حله از اقلیم سیم است شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات عط م
و عرض از خط استوا لا ن امیر سیف الدولة صدقه منصور بن دبیس
اسدی ساخت بزمان قایم خلیفه در سنه ست و ثلاثین و اربعمایه[1] ، آب
فرات بر میان شهر میگذرد و غلبه شهر بر جانب غربی بود و بطرف
شرقی عمارت اندك است و نخلستان بسیار دارد و بدین سبب هوایش
متعفن است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است اهل
آنجا شیعه اثنی عشری اند سفید چهره ضخیم جثه همچون اهل بغداد و
زبان عربی مغیر است و در کار مذهب بغایت متعصب باشند و در آنجا
مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن
العسکری رضع که در سامره در سنه اربع و ستین و مایتین غایب شد
باز از آنجا بیرون خواهد آمد حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است ، حلوان
از اقلیم چهارم و از مداین سبعه عراق عرب است طولش از جزایر
خالدات فب نه و عرض از خط استوا لد قباد بن فیروز ساسانی ساخت
اکنون خراب است و بقدر مختصر مزرعه مانده و درو از مزارات اکابر
قبر حمزه سادس قرای سبعه است ولایتش کمابیش سی پاره قریه است
حقوق دیوانش ششهزار و صد دینار است ، حیره از اقلیم سیم است و
از مداین سبعه عراق است شهری بزرگ بود و بر یك فرسنگی کوفه اکنون
خراب است سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسمار و افواه مشهور
است دو کوشك بوده است در آنجا نعمان بن منذر جهت بهرام گور
ساخته اطلالش بر جاست و عمارتی بس عالی بوده است و شاعری در
حق او گفته[2] شعر

(1) Read A. H. 495, Yaq. II. 323, and Caliph Mustazhir.

(2) Quoted I. K. 162. Some MSS give other verses, namely those attributed

۱۰۵۶ /

و بنت مجدها قبائل قحطا * ن و اقوالها ببهرام جور
و بایوانه الخورنق فیهم * عرفوا رسم مکلهم و السدیر

خالص ولایت حالا خراب است بر آب نهروان اما مرتفع تمام است و سی پاره دیه بود حقوق دیوانش هفت تومان و سه هزار دینار است، خانقین قصبه بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده است آب حلوان بر آنجا گذرد و بیست موضع از مواضع آنجا است حقوق دیوانش یك تومان و دو هزار و دویست دینار است، دجیل ولایت معتبر است و از دجله آب میخورد و بدین سبب دجیل میخوانند قصبه وانه شهرستان آنجا است و دیههای معتبر دارد و قریب صد پاره دیه باشد و جای نیك مرتفع است انار دراجی آنجا بهتر از دیگر ولایت بغداد است حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و پنج هزار دینار است، دقوق[1] از اقلیم چهارم است و شهری وسط و آب و هوای خوشتر از ولایت عراق عرب بوده و در حوالی آن چاههای نفط است حقوق دیوانش هفت تومان و هشت هزار و ششصد دینار است، دیر عاقول شهرکی است در میان واسط و بغداد و هوا متعفن دارد بسبب نخلستان، رومیه از اقلیم سیم است و از مداین سبعه عراق عرب بود انوشروان عادل ساخت نزدیك مداین بر شکل انطاکیه اکنون خراب است، راذان و بین النهرین دو ولایت است بر آب نهروان محصولات نیکو دارد حقوق دیوانش پنج تومان زنکیاباد ولایت است در غربی خانقین حقوق دیوانش یك تومان و یك هزار و پانصد دینار است، سامره از اقلیم چهارم است بر جانب شرقی دجله افتاده است و باغات و بعضی عمارات و قری آن بر جانب غربی است طولش از جزایر خالدات عط نج و عرض از خط استوا لد ه در

to Adiyy ibn Zayd, quoted by I. F. 178 and Yaq. II. 492, on Khawarnaq.

(1) Variant دقیق (2) Rādhān I. K. 6. Bayn-an-Nahrayn unknown.

اول شاپور ذو الاکتاف ساخته بود و چون به نسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا سر من رای خوانده اند بعد از خرابیش امیر المومنین المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعهما تجدید عمارت آن شهر کرد و دار الملك ساخت و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول عمارات و احواش آن بود و در عرض یك فرسنگ و فرمود تا بتوبره اسپان او خاك آورده تلی ساخته و آنرا تل المخالی خوانند و بر آنجا کوشکی بلند ساخت و در سامره مسجد جامع عالی بنا کرد و کاسه سنگی که دورش بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز یکپاره در میان آن مسجد نهادند آنرا کاسه فرعون خوانند و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ چنان سنگ نیست و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز چنانکه ممرش در بیرون بود بدین صورت منار پیش ازو کسی نساخته بود و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی الرضا عم و از آن پسرش امام حسن عسکری رضعهما و متوکل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از آن عظیم تر عمارتی نبود و بنام خود جعفریه خواندی اما بشومی آنکه قبر امیر المومنین حسین بن علی رضعهمارا خراب کرد و مردمرا از مجاور شدن بر آنجا مانع شد بعد ازو آن کوشك بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز شد اکنون از سامره مختصری معمور است، صدرین ولایتی است غله و خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شد و آب از فرات میخورد و حقوق دیوانش سه تومان است، طریق خراسان ولایتی معتبر است و شهرش قصبه بعقوبا و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خواند بمرور زمان بعقوبا شد بر کنار آب نهروان است و جوی از آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها بر آن نهر زراعت میکنند باغستان و نخلستان بسیار دارد نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار صد نارنج بیك درهم میدهند هوای آن مانند بغداد است اما بسبب

بسیاری نخلستان بعفونت مایل است و شهرهای باجسری و شهرابان[1] که دختری ابان نام[2] از تخم کسری ساخته و اعمال طابق و مهرود[3] از توابع آن عمل است و آن اعمال هشتاد پاره دیه است حقوق دیوانی آن شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفتر مثبت است، عانه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عول و عرض از خط استوا لده شهری وسط است و شهرستان بسیار دارد و آب و هوا و محصول مقابل دجیل، عکبرا[4] شاپور ذو الاکتاف ساخت شهر بود و اکنون خراب است، قصر شیرین از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت منکوهه اش[5] شیرین و آن قلعه بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ دورش دو هزار گام است و در غربی آن قلعه جهت خسرو پرویز باجگاهی[6] ساخته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده و از آن رباط اندکی معمور است آب حلوان از آنجا میگذرد و هوای عظیم بد دارد و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید جویی که گویند شیر درو میرفت جهت باجگاه ساخته اند که بر بلندی است تا آب روان بر باجگاه باشد و یمکن که خیك شیر در آن جوی افکنده باشند تا بباجگاه و قلعه برده اما آنجا که نم جوی است زیراکه زهر گیاه است چراگاه گله نیست[7] قادسیه شهر وسط بوده و از مداین سبعه عراق عرب و اکنون خراب است، قوسان[8] شهری وسط است و قرب صد پاره دیه از توابع آن حقوق دیوانش نه تومان و چهار هزار دینار است، محول شهرچه است بر دو فرسنگ بغداد بر جانب غربی بطرف نهر عیسی افتاده باغستان اش بباغات بغداد پیوسته و درو خلفا عمارات خوب ساخته اند و بر سر او

---

(1) Variant شهربان. (2) کلبان ,کله بان ,کله بانی. (3) Yaq. I. 813. III. 486. IV. 700. (4) عسکره ,عکره ,عسکریه ,عکبره. Cf. Yaq. III. 675. عسکر المعتصم. (5) همخوابه (6) تاجگاهی (7) For a more comprehensible text, cf. Qaz. II. 296. (8) Or قوران but see Yaq. IV. 200.

کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند جهت آنکه در میان باغستان است در او پشه بسیار میبود بافسون پشه‌را بسته اند چنانکه در آن عمارت یك نمیباشد حقوق دیوانی محول داخل عمل نهر عیسی است، مداین از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لج نا طهمورث دیوبند پیشدادی ساخت و گرداباد خوانند و جمشید باتمام رسانید و طیسفون گفت معظمترین مداین سبعه عراق بوده است و بدین سبب اورا مداین گفته اند و شش شهر دیگر قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان بوده است و هر هفت شهر اکنون خراب است و جمشید پیشدادی در مداین بر دجله از سنگ و آجر قنطره ساخته بود و اسکندر رومی گفت که اثری عظیم است ملوك فرس‌را و آنرا خراب کرد اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دار الملك ساخت خواست قول نیز همچنان بسازد و دستش نداد و از زنجیر جسر بست و بعد ازو اغلب اکاسره آنرا دار الملك ساختند شاپور ذو الاکتاف در آن شهر عمارت کرد و انوشروان عادل درو ایوان کسری ساخت و آن سرای بوده است از گچ و آجر و از آن عالیتر عمارت آجری کس نکرده بود بحتری در وصف آن گفته(1) شعر

وکان الایوان من عجب الصنعة جوب فی جنب ارعن جلس
مشمخر تعلو له شرفات . رفعت فی رؤوس رضوی وقدس
لبس یدری اصنع انس لجن . سکنوه ام صنع جن لانس

صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو شصت و پنج گز و در اطراف این سرای و عمارات فراوان که در خور آن باشد و در نیکوکاری بانیش و استحکام آن عمارت گفته اند بیت

(1) I. K. 162.

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می نکند بارگاه کسری‌را

ابو دوانیق خلیفه بوقت که شهر بغداد میساخت خواست که آن ایوانرا خراب گرداند و بدان آلت بغدادرا بسازد و با وزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد وزیر خلیفه‌را مانع شد گفت بروزگارها باز گویند که پادشاهی خواست که شهر بسازد تا دیگری خراب نکرد شهر خود نتوانست ساخت خلیفه مسموع نداشت گفت هنوز ترا دل بکسری میکشد و نمیخواهی که اثار کبر آن ناچیز شود و در خرابی شروع نمود دید آلت که از آن حاصل میشود بخرج مخرب و اجرت نقل آن وفا نمیکند خواست ترك گیرد وزیرش مانع شد و گفت الشروع ملزم چون در خرابی شروع کردی بتمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی ساخت و دیگری نتوانست خراب کرد اما طاق ایوان که در شب ولادت حضرت رسول صلعم بمعجزه او شکسته شده بگذار که آن اثری عظیم است و شاهدی عدل بر نبوت پیغمبر[1] محمد مصطفی صلی الله علیه و تا آن طاق بر جا بود آن معجزه از دیدها پنهان نبود و نیز همکنانرا معلوم شود که آن کسی که او آن خانه کرد چون در آنجا بپای بایستادی سرش بسقف رسیدی بیرون آید و خاندان چنین کس‌را که این عمارات کرد بر اندازد و کارش خدائی بود نه هوائی اکنون شهر مداین خراب است بر طرف غربی قصبه مانده است و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی که محاذی ایوان کسری است هیچ عمارتی نیست در آن زمین آب چاه مانند بغداد تلخ و شور است و از کرامات سلمان گویند که چون اورا وفات رسید و غسلش میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز آب بجای خود رفت اما همچنان شیرین مانده است و در آن حدود جز آن یك

(1) Variant عمزاده ات.

چاه آب شیرین نمیدهد، معبادیه از آکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی ابو الوفا(۱) در آن زمین مدفونند، نهر عیسی عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس که عمزاده ابو دوانیق خلیفه بود از فرات ببرید و بدان دیهها و مزارع ساخت و آن هفتاد پاره دیه باشد و مرتفع تمام ولایت مستنصری(۲) و شرب دیهها که محاذی بغداد است از توابع نهر عیسی است حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع هشتاد و هفت تومان و ششهزار و پانصد و پنج دینار مقرر است، نهر ملك بعضی گویند که سلیمان بن داود عم حفر کرد و بعضی گویند منوجهر پیشدادی و برخی گویند اسکندر رومی و اصح آنکه شاپور بن اشك بن دارا که اورا شاپور بزرگ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیهها ساخت و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام حقوق دیوان آنجا پنج تومان بوده است، نهروان شهر بزرگ است و از مداین سبعه عراق عرب است از اقلیم سیم بر کنار آب تامره افتاده است و آن آبرا آنجا نهروان خوانند و آن شهر اکنون بکلی خراب است و آن زمین از حساب بر جلولا و توابع بعقوبا باشد، نعمانیه قصبه است میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد، نیل ولایت است چند پاره دیه از توابع آن و غله خیز عظیم است و نخلستان و باغستان بسیار دارد، هیت شهر است و درو قلعه محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره دیه و توابع دارد از قریه جبه(۳) که بقیع است تا هیت پانزده فرسنگ باغستان متصل است و بر هر دو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار دارد و میوهها میباشد و در قریه جبه که از توابع آن میباشد هوا معتدل است چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه باغی باشد و

(۱) He died at Baghdad. See *Safīnat-al-Auliyā* N°. 313.

(۲) Variant مستظهری.

(۳) حبه.

از میوهای سردسیری و گرمسیری حاصل میشود اما در هیت از بوسے گند چشمه قیر نمیتوان بود، واسط شهر اسلامی است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فال و عرض از خط استوا لا ك حجاج بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین به طرف دجله افتاده است و غلبه او بر طرف غربی است و نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش بعفونت مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر بتمغا مقرر است چهل و چهار تومان و هشتهزار و پانصد دینار است

باب دوم، در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است و در او چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوا معتدل دارد و بعضی بگرمی و بعضی بسردی مایل است حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفازه و قومس و جیلانات پیوسته است و طولش از سفید رود تا یزد صد و شصت فرسنگ در عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ و در ما قبل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و درین معنی گفته اند شعر

چهار شهراست عراق از ره تخمین گویند
طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود
اصفهان کاهل جهان جمله مقرند بدان
در اقالیم چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا
در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود
قم بنسبت کم ازیناست ولیکن آن نیز
نیك نیك ارچه نباشد بد بد هم نبود
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود

حقوق دیوانی ولایت عراق در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان

بجامع الحساب در آمد و نسخه دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین الدین نصیر[1] مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده و عراق عجم‌را دو هزار و پانصد و بیسب[2] نومان و کسری این زمان حاصل بوده است و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمده

تومانین اصفهان درو سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارفاآن، اصفهان از اقلیم چهارم شمرده اند اما بحسب طول و عرض حکما از اقلیم سیوم گرفته اند طولش از جزایر خالدات عوم و عرض از خط استوا لب که در اصل چهار دیه بوده است کران و کوشك و جوباره و دردشت آنرا با چند مزرعه بعضی گویند طهمورث پیشدادی و چندی جمشید و ذو القرنین ساخته بودند و چون کیقباد اول کیانیان آنرا دار الملك ساخته کثرت مردم آنجا حاصل شد بر بیرون دیهها عمارت میکردند بتدریج با هم پیوست و شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه اورا بارو کشید و دور باروش بیست و یکهزار گام باشد طالع عمارتش برج قوس چهل و چهار محله و دروازه دارد و هوای او معتدل است در تابستان و زمستان سرما و گرما چنان نبود که کسی‌را از کار باز دارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد درو کمتر اتفاق افتد خاکش مرده‌را دیر ریزاند و هرچه بر آن بسازند از غله او غیر آن نیکو بکار دارد و تا چند سال تباه نکند و درو بیماری مزمن و وبا کمتر بود آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهر جاری باشد و آب چاهش در پنج شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیك بود و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اکثر بهتر از مقام اول بود و در ریع نیز کمتر نباشد الا انار که آنجا نیکو نباید و آن نیز از نیکوی آب و هوا است که انار در هوای

(1) Variants ناصر , نصر (2) شصت و هشت

متعفن نیك آید و تسعیر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد اما نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوههای او بغایت خوب و نازك بود بتخصیص سیب و بـه و امـرود بلخی و عثمانی و زردآلو و سرمش و ترغش نیکوی باشد و خربزه اش تمام شیرین است و ازین میوهها از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد نتوان خورد و کثرت خوردن آن مضرتیست و میوههای او تا هند و روم برند و علفزارهای نیکو دارند و هر چهار پائی که آنجا فربه شود دو چندان توانائی داشته باشد که بجای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهای است بزرگترین مرغزارشان بلاشان و شکارگاههای فراوان و نیکو دارد چون گاوخانی و هرهشکاری درو باشد و در آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب خیر بسیار است از جمله مدرسه که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است بمحله جلباره بتی سنگین بوزن کابیش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده و از سلطان آنرا برابر مروارید عشری باز می خریدند نفروخت و نداد و بیاورد و ناموس دین‌را در آستانه آن مدرسه بـر در افگند و مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و درطاعت درجه تمام دارند اما بیشتر اوقات بـا هم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوای هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوائی با ناخوشی آن فتنه مقابل نمی توان کرد و بدین سبب گفته اند

بیت

اصفهان شهرکیست پر نعمت * جز جوانی درو نمی بایـد
همه چیزش نیکوست الا آنکه * اصفهانی درو نمی بایـد

و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفت[1]

شعر

تا دردشت هست و جوباره * نیست ازکشتن وکشش چاره

(1) Dawlat-Shāh p. 149. The three latter couplets are quoted by him p. 152. The MSS give several unimportant variants.

ای خداوند سبع سیاره * لشکری‌را فرست خونخواره
تا دردشت‌را چو دشت کند * جوی خون راند او ز جوباره
عدد هر دو شان بیفزاید * هر کسی‌را کند دو صد پاره

از رسول صلعم مرویست بروایت عبد الله بن عباس رضعهما یخرج الدجال من یهودیة الاصفهان حتی یاتی الکوفة فیلحقه قوم من المدینة و قوم من الطور و قوم من ذی یمن و قوم من قزوین سئل یا رسول الله ما قزوین قال قوم یکونون باخرة یخرجون من الدنیا زهدا فیها یرد الله بهم قوما من الکفر الی الایمان و حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقرر است و در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت ولایتش هشت ناحیه است و چهار صد پاره دیه بیرون مزارع که داخل دیهها باشد اول ناحیت جی در نواحی شهر باشد هفتاد و پنج پاره دیه و طهران و ماربانان و جادوان[1] و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانده اند و اسکندر رومی ساخته و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده معظم قرای آن است دوم ناحیت ماربین پنجاه و هشت پاره دیه است خوزان و قرطان و رنان[2] و اندوآن معظم قرای آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است از پیوستگی باغستان و دیهها با هم متصل و در این معنی گفته اند شعر

ماربینی که نسخهٔ ارم است . افتاب اندر او درم درمست

و در این ناحیت قلعه بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است آنرا آتشگاه گفته اند و در او بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود سیوم ناحیت کرارج[3] سی و سه پاره دیه است دشته و اشکاوند و فیزادان[4] از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی اشجار دیهها با هم چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هنشوبه[5] و

(۱) Variants ماربایان and جودان ,جدان ,جاوان. (۲) ریان ,رمان.
(۳) کراروج (۴) فرذان ,فیراوان ,قبراوان.
(۵) معشوبه ,سعشوبه ,شعثوبه.

رازنان[1] و قهجارستان[2] معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز میخورند بدان سبب قهاب[3] میخوانند پنجم ناحیت برخوار است سی و دو پاره دیه است دیه جز معظم قرای آن و این ناحیترا نیز آب از کاریز است و دیگر نواحیرا آب از زنده‌رود و بدین ناحیت بدیه جز بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود ششم ناحیت لنجان[4] بیست پاره دیه است کونان[5] و قهدریجان[6] و کلیشاد معظم قرای آن هفتم ناحیت برآآن[7] هشتاد پاده دیه است و اسکشان[8] و برسیان و رنین[9] و سمنارت[10] و جوزدان و فساران وکومان[11] وکاخ و دادمان[12] معظم قرای آن هشتم ناحیت رودشت[13] شصت پاره دیه است فارفاآن قصبه آن و قولطان و ورزنه[14] و اسکران[15] و کمندان معظم قرای آن و این دیهارا که معظم قرای میخوانند از آنها است که در دیگر ولایت شهر خوانند زیراکه در هر یك از آن دیها کمابیش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاه هست و حمامات دارد حقوق دیوانی آن ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی سهل اصفهانی‌را تربت آنجا است و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت بر این موجب است اردستان سی و چهار فرسنگ ایدج لر بزرگ چهل و پنج فرسنگ بروجرد لر کوچك شصت و شش فرسنگ جربادقان سی و یك فرسنگ و نیم دلیجان سی و پنج فرسنگ ری هشتاد و شش فرسنگ شهر فیروزان شش فرسنگ ساوه شصت وچهار فرسنگ سلطانیه صد و شش

---

(۱) Variant رادان, راران. (۲) Often written قهجارستان or قهجورسان.
(۳) On margin of one MSS قنوات, in explanation. (۴) انجان (۵) کومان.
(۶) Often written قهدریجان. (۷) براوان. (۸) اشکیشان.
(۹) ترسن, دبیرستان, هرسیان, هریشان. (۱۰) سمنارت, سمناورد, غمارت.
(۱۱) قشاران, فناران and کوهان. (۱۲) کاخ و وادیان or دادنان.
(۱۳) رودشتی, رودشتین. (۱۴) قورطان and درزنه. (۱۵) اسکهران. For other variants cf. J. N. 291.

فرسنگ ونیم قزوین نود و دو فرسنگ قم پنجاه و دو فرسنگ قومشه فارس چهارده فرسنگ کرج چهل و پنج فرسنگ کاشان سی و دو فرسنگ لوردگان لر بزرگ سی و پنج فرسنگ نطنز بیست و یك فرسنگ نائین بیست و شش فرسنگ نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ همدان شصت و دو فرسنگ یزد شصت و دو فرسنگ، فیروزان شهری است بدو قسم بر کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فو یح و عرض از خط استوا لب کد اکنون داخل اصفهان است، کیومرث ساخت در آب و هوا و غله و میوه و پنبه و غیر آن و طبع و خوی و مذهب اهل آنجا مانند اصفهان حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و پانصد دینار است،

تومان ری این تومانرا شهری سوای ری نبوده است اکنون که ری خراب است ورامین شهر آنجا است و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب میآید هر یك قصبه شده و حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده و ملك ری بعظمتی بوده که حکومتش در اول عمر سعد علیه اللعنة باعث قتل امیر المومنین حسین بن علی رضعهما شد و آن حکایت مشهور است، ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد خوانند طولش از جزایر خالدات عو ك و عرض از خط استوا له ل شهر گرمسیر است و شمالش بسته و هواش متعفن و آبش ناگوارنده و در او وبا بسیار بود و در این معنی گفته اند شعر

دیدم سحر گهی ملك الموت‌را بخواب
پی کفش می گریخت ز دست وبای ری
گفتم تو نیز گفت چورے دست بر کشد
بو یحیی ضعیف چه سنجد بپای ری

و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی‌را در باب خوشی شهر با هم مناظره شد هر یك هنر شهر خود غرض میکرد اصفهانی گفت خاك اصفهان

مرده‌را تا سی چهل سال نریزاند رازی گفت خاك ری مرده سی چهل ساله‌را بر در دکان بداد و ستد دارد و نمی راند و بدین مضحکه اصفانی‌را ملزم گردانید شهر ری‌را شیث بن آدم پیغمبر عم ساخت هوشنگ پیشدادی عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر بن ایرج(۱) ابن فریدون تجدید عمارتش کرد بـاز خراب یافت امیر المومنین المهدی بالله محمد بن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار و هفت صد و پنجاه مناره در آن بود دور باروش دوازده هزار گام است طالع عمارتش برج عقرب اهل شهررا بر سر سنگی با هم مخاصمت افتاد زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب شد و در عهد غازان خان ملك فخر الدین رئی بحکم یرلیغ درو اندك عمارتی افزود و جمعی‌را ساکن گردانید قلعه طبرك بجانب شمال در پای کوه افتاده است ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرجبی و قها(۲) که در صحرا است و تمامت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین و قصران و ورزنین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبران(۳) میخوانـنـد ورامین و خاوه قرای بهنـام و سبور قرج است و قوهه(٤) و شندر(٥) و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است(٦) این ولایت بچهار قسم است ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دیه است ورامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است دوم ناحیت سبور قرج و در او نود پاره دیه است قوهه(۷) و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجاست سیوم

(۱) Variant میسحوربا. (۲) Yaq. IV. 208. 490. (۳) Yaq. II, 622. III, 928. IV, 105. 921. (٤) Or قوهد. Yaq. IV, 53. 205. (٥) Yaq. III. 329 possibly we should read شنشت. (٦) The paragraph following is given in the British Museum MS. Add. 23543 f. 176*a*. (۷) Or قوهد.

ناحیت فشابویه است و در او سی پاره دیه است کوشك و علیاباد و کیلین[۱] و جرم و قوج اغاز معظم قرای آنجاست چهارم ناحیت غار است و سبب تسمیه غار آن است که امام زاده از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام‌را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جال کولی غاری پدید آمـد امام زاده پناه بدان غار برده غایب شد و الحال آن ناحیت‌را جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد و در او چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جبان مشهور است و فیروز بهرام و دولت اباد از معظم قرای آن ناحیت است[۲] و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوه‌هاش انـار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور نیکوست اما خورنده میوه‌های آنجا بر مسافران از تب ایمن نبود و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوهه[۳] و چند موضع دیگر که حنفی باشند و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوهه خران[۴] میخوانند و در ری اهل بیت بسیار مدفون انـد و از اکابر و اولیـا آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرا السبعه[۵] و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب و

---

(۱) Yaq. IV. 334. (۲) The above paragraph is also given by C. Schéfer in his extracts from the *Nuzhat*, and he has added here a long passage on the districts of Ray, the original of which is not to be found in the Paris MSS or, apparently, elsewhere. In his *Siasset Nameh Supplément* it runs from p. 173, 4 lines from below, to p. 176, line 10. Its language is verbose and it would appear to have been a marginal note by some later writer.

(۳) Or قوهد. (٤) Yaq. IV. 205. (٥) Naf. p. 153. N°. 153. Khall. N^os^. 444, 578.

حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومان است پانزده تومان و یکهزار و پانصد دینار است، طهران قصبه معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن و در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند، ورامین در ما قبل دیهی بوده است و اکنون قصبه شده و دار الملك آن تومان گشته طولش از جزایر خالدات عزکه و عرض از خط استوا له کط در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوهها مانند آن اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود،

تومان سلطانیه و قزوین اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون در این چند سال شهر سلطانیه‌را انشا فرمودند و دار الملك ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهر است، سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی طول از جزایر خالدات فد و عرض از خط استوا لط ارغون خان بن ابقای خان بن هولاگو خان مغول بنیاد فرمود پسرش اولجایتو سلطان تغمده الله بغفرانه باتمام رسانید و بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام نا کرده ماند سی هزار گام و درو قلعه است از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطان است و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود هوایش بسردی مایل است و آبش از چاه و قنوات است ونیك هاضم و چاه آنجا از دو سه گزی است تا بده گز و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیك روزه راه است و هرچه مردم‌را بکار آید در آن ولایات موجود و بسیار است و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارات عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر نباشد مردم آنجا از هر ولایات آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه

ملك و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یك رویه نشده اما بفارسی ممزوج مایلتر است و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و در این سالها اگر اردوها در آنجا می بودی سی تومان و الا بیست تومان حاصل داشت و از سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت بر این موجب است ابهر نه فرسنگ اندر طارم ده فرسنگ اصفهان صد وشش فرسنگ اسداباد سی و هفت فرسنگ ری پنجاه فرسنگ زنجان پنج فرسنگ ساوه چهل و دو فرسنگ سجاس پنج فرسنگ قزوین نوزده فرسنگ قم پنجاه وچهار فرسنگ کاشان هفتاد و چهار فرسنگ همدان سی فرسنگ یزد صد و چهل و پنج فرسنگ تا دیگر بلاد مشهوره ایران زمین بر این صورت بغداد صد و هجده فرسنگ گواشیر بکرمان دویست و سه فرسنگ نیشابور بخراسان صد وهفتاد وهشت فرسنگ هری بخراسان دویست و پنجاه ویك فرسنگ بلخ بخراسان سیصد و چهار فرسنگ مرو بخراسان دویست و پنجاه وشش فرسنگ جرجان بمازندران صد و چهل و پنج فرسنگ دامغان بقومس صد و ده فرسنگ لاهجان بجیلان چهل و چهار فرسنگ تبریز اذربایجان چهل و شش فرسنگ قراباغ و اران هفتاد و دو فرسنگ شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ،

قزوین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا لو از حساب ثغور است جهت آنکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در محاربه بوده اند احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه وارد است و مشهور است در تدوین رافعی مسطور منها عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وآله اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة و بدین سبب اورا باب الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح گفته ام از اینجا نیز مجملا ربط سخن‌را یاد کنم در کتاب التبیان آمده[1] که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شادشاپور

(1) H. Kh. N°. 2404, *Fihrist* 221.

نام نهاده. و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانهای خر رود وابهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پدید است و مردم آنجا در دیه سرجه که باردشیر بابکان منسوب باشد مسکون ماند و مشهور است و در کتاب تدوین مسطور است که حصار شهرستان قزوین که اکنون محلتی است در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه ثلاث و ستین و اربعمایه اسکندری طالع عمارتش برج جوزا اطلال آن بارو هنوز باقی است بزمان امیر المومنین عثمان رضع برادر مادریش ولید بن عقبه الاموی سعید بن العاصی الاموی‌را(1) بایالت آن ثغر فرستاد او حصاررا بمردم مسکون گردانید و شهری شد و امیر المومنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر کرد و مدینه موسی خواند و غلامش مبارك ترکی شهرستان دیگر ساخت و مبارکاباد خواند چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره از تغلب دیالمه و ارتعاج و پریشانی خود بدو شکایت کردند او باروی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و جهت وفات او باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسین و مائتین هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم مسکون گردانید و شهری عظیم شد و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلاثه و سبعین و ثلثمایه جهت آنکه خرابی بحال بارو راه یافته بود و او در کتب احادیث دیده بود فانه یکون فی آخر الزمان بلدة بقرب الدیلم یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة من عمل فی عمارة سورها و لو بقدر کف من الطین غفر الله له ذنوبه صغیرها و کبیرها تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده بروایت عمر بن عبد العزیز مروانی رضع ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الآخر من الروم یقال لها الاسکندریه

(1) Bil. 322.

من رابط فی احدیهما یوما او قال یوما و لیلة وجبت له الجنة و قال عمر ابن عبد العزیــز اللهم لا تمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما دارا و منزلا و جهت خود در آنجا عمارت عالی ساخت در محله جوسق و اکنون آن زمین‌را صاحب اباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعمایه جهت نزاعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجد الدولة بن فخر الدوله با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافت امیر ابو علی جعفری مرمت آن خرابیها کرد و در سنه اثنی و سبعین و خمسمایه وزیر صدر الدین محمد بن عبد الله ملك مراغی تجدیــد عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو بآجر بر آورد و شرفهای آن از آجر ساخت و معمار در آن عمارت امام جمال الدین بابویه رافعی بود لشکر مغول آن بارورا خراب کردند و دور باروش ده هزار و سیصد گام بود بخلاف ادوار بــروج هوایش معتدل است و آبش از قنواتست و درو باغستان بسیار است و در هر سال یك نوبت بوقت آب خیز سقی کنند انگور و بادام و فستق بسیار ازو حاصل شود بعد از سقی سیل خربزه و هندوانه بکارند بی آنکه آب دیگر یابد بر نیکو دهد و اکثر اوقات آنجا ارزانی غله و انگور باشد نانش نیکو است و از میوهاش انگور و آلو برقع[1] خوب است شکارگاهها و علفزارها نیکو دارد بتخصیص علف اشتر بهتر از دیگر ولایات بود و شتر قزوینی بقیمت تر از شتران دیگر بر ســه فرسنگی آنجا چشمه است اورا انکول[2] خوانند و در روزهــا گرم تابستان آب آن چشمه یخ بندد و اگر روز خنك باشد یخ کمتر باشد چون یخ شهر تمام شود یخ از آنجا آرند و مردم آنجا بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صلب و زیرك اندکی حنفی و شیعی نیز باشد و با وجود قرب و جوار هرکز ماسور ملاحده نشدند و در آنجا مشهد امام زاده حسین پسر امام علی بن موسی الرضا عم و قبر یکی از صحابه و مزار اولیاء کبار بسیار است مثل خواجه احمد

(1) Variant ربج. (2) Variants مکول ، بکول.

غزالی و رضی الدین طالقانی و ابو بکر شادانی و ابراهیم هروی و خیر النساج سامری و ابن ماجه محدث و علك و فالك قزوینی[۱] و نور الدین و جمال الدین جیلی و امام الدین رافعی و غیرهم و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر راست و بمبلغ پنج تومان ونیم بدفتر درآمده و ولایتش کمابیش سیصد پاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیه و در آن دیههای معتبر است چون فارسجین و خیارج[۲] و قریستن[۳] و شال و سگزاباد و سیاه‌دهان[۴] و سومیقان[۵] و شهر سیاهك[۶] و شرفاباد و فراك[۷] و مارین[۸] و امثال آن ولایات‌را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانی است، ابهر از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا لوم کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعه گلین است داراب بن داراب کیانی ساخته و برادرش اسکندر رومی باتمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بها الدین حیدر از نسل اتابك نوشتگین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد دور بارو آن شهر پنجهزار و پانصد گام است هواش سرد است و آبش از رود خانه که بر آن شهر موسوم است و از حدود سلطانیه بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد و غله و میوه آن بسیار است و نیك میباشد اما نانش سخت نیك نبود و پنبه کم آید از میوهاش امرود سجستانی و الوی بو علی و گیلاس نیکو است مردم سفید چهره و شافعی مذهب اند اما تملق بر طبیعت ایشان جاری بود بر ظاهر آن شهر

(۱) Naf. p. 150. N°. 150. Khall. N°. 625. The *Haft Iqlīm* (India Office MS N°. 721 folio 430*b*) gives among the list of Sufi Saints buried in Qazvīn the name of Shaykh 'Alak, and quotes some of his sayings.

(۲) Variants جنارج ,صارح (۳) قرفسن ,فرفسین ,قرنشین (۴) سیادہی

(۵) ,سوسقان ,سونیقان ,سوشعان ,سومغان ,سوبیغان ,سومقان ,سویقان ,سیوتعان سوهقان ,سومیفان (۶) شهرستانك ,ستالك ,سیامك (۷) فولد .فرك .قولد

(۸) ,زنازین ,مامزین ,دیه‌ساوه ,دیه‌قزوین ,دیه‌ماوه ,دیه‌مارین ,مارنین ,ماقزین ماجین and cf. Yaq. III. 835.

مزار شیخ ابو بکر بن طاهر طیار[1] ابهری است ولایتش بیست و پنج پاره دیه است حقوق دیوانی آن شهر با ولاینش یك تومان و چهار هزار دینار است ، اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان و خسنجان[2] ولایات بسیار است ما بین عراق و جیلانات در کوهستان سخت افتاده است وهر ولایتی در حکم حاکم علیحده باشد و آن حاکم خودرا پادشاهی شمارد و مردم آنجا جنگی و مردانه باشند اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون شوند و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند اما بقوم شیعه و بواطنه نزدیکتر انـد و هوا آن ولایت سرد است و آبش از عیون و ادویه آن جبال حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر باشد و در او کوسفند نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارها بسیار بود و سازکار باشد ، اوه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه نه وعرض از خط استوا لد م بانی آن معلوم نیست طالع بناش سنبله دور باروش قرب پنجهزار گام است هواش معتدل است و آبش از رودخانه گاوماها[3] که بما بین بره میاید و در آن شهر زمستان یخ آب در چاه میبندند بچند کرت تـا فرو میخورد و در تابستان همچنان یخ آب باز میدهد و چون آن قدر که آب یخ فرو خورده باشد باز دهد بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها دهد وغله و پنبه در آنجا بسیار نیکو بود اما نانش سخت نیك نبود از میوهاش انجیر نیکو بود مردم آنجا سفید چهره و شیعه اثنی عشری اند و در آن مذهب بغایت متعصب انـد و باهم اتفاق نیکو دارنـد و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و ده هزار دینار ضمانی آن باشد و از آن ولایتش که چهل پاره ده است هفت هزار دینار است و شهر و ولایتش داخل بلوك ساوه است ، رود بار ولایت است که شاهرود بـر میانش

(1) Variant طیران, طابر, طاهران. See Qaz. II. 191. Yaq. I. 106.
(2) خوکان, خرکام, جرکان and خسیجان, حشیجان
(3) Or کاوماسا

میگذرد و بدان باز میخوانند و در شمالی قزوین بشش فرسنگی افتاده است در آنجا قریب به پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت و میمون‌دز و لنبسر(۱) بوده و معتبرترین همه قلعه الموت که دار الملك اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یك سال مقر دولت ایشان بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه‌لز و عرض از خط استوا لوکا الداعی الی الحق حسن بن زیـد الباقری در سنه ست و اربعین و ماتین ساخت و در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمایه حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه‌را در اول اله اموت گفته اند یعنی اشیانه عقاب که بچگانرا برو اموزش(۲) کردی بمرور الموت شد و حروف اله اموت بعدد جمل چند سال صعود حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالاتست در سنه اربع و خمسین و ستمایه بفرمان هولاگو خان آن قلعه‌را خراب کردند و ولایت رودبار اگرچه اکثرش گرمسیر است امـا سرد سیرش نیز چنان نزدیك است که در دو موضع که آواز هم توان شنید و در یکجا جو بدروند و در دیگری هنگام زرع جو باشد و حاصل نیکو باشد و غله و پنبه و انگور و میوه بسیار نیکو بود و از میوهاش سیب کم بکار آید و امرود کم از اصفهان نبود و نانش نیکو باشـد و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند و جمعی‌را که مراغیان خوانند بمزدکی نسبت کنند اما اهل رودبار تمامت خودرا مسلمان شمارند و اکنون پاره پا براه دین میآیند حقوق دیوانیش هشتهزار دینار است، زنجان از اقلیم چهام است طولش از جزایر خالدات فج م و عرض از خط استوا لو ل اردشیر بابکان ساخت و شهین خوانـد دور باروش ده هزار گام است در فترت مغول خراب شد هواش سرد است و آبش از آن رودخانه که بر آن شهر منسوب است و از حدود سلطانیه بر میخیزد و در سفید رود میریزد و از قنوات ارتفاعات آنجا اکثر

(۱) Variant لبسیر (۲) Or پرورش

غله بود و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست و از طارمین آورند و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند و بر طنز و استهزا بسیار اقدام نمایند و در صور الاقالیم گوید که غفلت بـر ایشان غالب است و زبانشان پهلوی راست است و از مزار اکابـر و اولیا در آن شهر بسیار است مثل قبر شیخ اخی فرج زنجانی و استاد عبد الغفار سکاك و عیسی کاشانی و غیره و حقوق دیوانیش بتمغا مقرر است و دوازده هزار دینار ضمانی آن و از ولایتش که کمابیش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه است که جمله دو تومان باشد، ساوه از اقلیم چهارم است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا له و در اول در آن زمین بحیره بوده است در شب ولادت رسول صلعم آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست بطالع جوزا در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعیـد خواجه ظهیر الدین علی بن ملك شرف الدین(١) ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت دور آن بارو هشت هـزار و دویست ذراع خلقی است پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز نصره دیه رود آبانرا(٢) نیز که پیوسته شهر است بارو کشید و داخل شهر کردانید و دور آن قرب چهار هزار ذراع خلقی بود هوا آن شهر بگرمی مایل است اما درست است و آبش از رود خانه مزدقان و قنوات در آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ آب در چاه بندند تا بهنگام گرما باز دهد ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود اما نانش سخت نیکو نبود از میوهاش انجیر و سیب و به و انگور مرق(٣) و انار خمراباد بغایت خوب است مردم آنجا و اهل شهـر شافعی مذهب پاك اعتقاد باشند و اهل ولایت بخلاف الوسجرد(٤) که سنی انـد تمامت دیهها

(١) Variant شمس الدین (٢) رود اباذن (٣) صرم
(٤) دلودسجرد ,ولوسجرد

شیعه اثنی عشری باشد حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و دو تومان ونیم ضمانی آن ولایت و ولایتش چهار ناحیت است و صد و بیست وپنج پاره دیه است اول ساوه[۱] چهل و شش پاره دیـه است خرم آباد و سراشیون و طیریز ناهید[۲] و ورزنه و انجیلاونـد و طردجرد[۳] معظم قرای آن و دوم آوه[۴] هفده پاره دیه است و سرو حمیرقان[۵] و قیلع بالع و نوذر[۶] وکهندان و ابردز وکاسواه[۷] معظم قرای آن و سیم جهرود[۸] بیست و پنج پاره دیه است و خیو[۹] و دستجرد و نامـه معظم قرای آن و چهارم بوسین جهل و دو پاره دیه است و راودان و ازناوه[۱۰] و شمیرم و مرق[۱۱] و دفس[۱۲] و خیجین معظم قرای آن و حقوق دیوانی این نواحی چهار تومان و نیم مقرر است جو وکاه این ولایت با چهار پایان سازکار نبود تا بمرتبه گفته اند که کاه قم بهتر از جو ساوه و از مزار اکابـر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد[۱۳] سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم رضعهما است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میگویند، ساوج بلاغ[۱۴] ولایتی است که در اوان سلاجقه مال بری میداده و در عهد مغول سوی شد هوا بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنوات است میوه و غله بسیار میباشد و نانش در غایت نیکو و حقوق دیوانی او دوازده هـزار دینار مقرر است و مردم انجا چون اکثر صحرا نشین اند مقید بمذهب نیستند و از اعظم قرای انجا خراو و نجم اباد[۱۵] و سنقراباد و در سنقراباد سادات

(۱) Variant سیاه (۲) سرایشنون and طیرنوماهیذ (۳) طروجرد, طخرود
(۴) وزواه, قداوه (۵) نبر, منبیر, صدر and حمزقان, حمیرقان
(۶) بالع, قلع, قتلغ بالغ and نوبر (۷) کاساو (۸) جیهر, حمیرود (۹) حیو
(۱۰) دراوران, وراوران and ارماوه, ارناده (۱۱) شموم, شمرم and برق
(۱۲) وفسن, دفسن (۱۳) احمد ابو اسحق (۱۴) Wanting B. L. from B. M. Add. 23543 f. 176b and Cambridge N°. 2624 f. 204a and N°. 3146 f. 267a.
(۱۵) خرا and بخراباد, تخماباد

عالی نسب و حسب اند و الحال خراب است، سجاس و سهرورد در اول دو شهر بوده است و در فترت مغول خراب شد اکنون بهر یك از قدر دیهی مانده و چند دیهی دیگر و نواحی جرود[1] و انجرود از توابع آن است بر جنوبی سلطانیه بیك روزه راه افتاده است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج ك و عرض از خط استوا لو ولایت سردسیر است و حاصلش غله و اندك میوه باشد زیاده از صد پاره دیه است و اکثرش مغول نشین قبر ارغون خان در کوه سجاس است و چندانکه عادت مغول بود نا پیدا کرده بودند و آن کوه‌را قورغ[2] گردانیده و مردم‌را از حدود گذشتن زحمت رسیدی دخترش اولجای[3] خاتون قبر پدررا اشکار کرده آنجا خانقاه ساخت و مردم بنشانید و اهل آن ولایت بر مذهب امام اعظم ابو حنیفه اند رحمه الله و در ولایت انجرود قصبه است مغول آنرا ستوربق[4] خواند بر سر پشته است کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض بزرگ بلکه دریاچه ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید دو جوی آب هریك بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند بر قرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمیباشد و این از نوادر است ابقای خان مغول آن سرای‌را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علف زاری خوب است حقوق دیوانی آن دو تومان و نیم است، سرجهان قلعه بود بر کوهی که محاذی طارمین است بر پنج فرسنگ سلطانیه بجانب شرقی است و کمابیش پنجاه پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود و دیه قهود که مغول آنرا صاین قلعه میخوانند و ام القری آنجا است و اکنون بسبب همسایگی سلطانیه آن موضع ابادانی میشود ولایت سردسیر است

(١) Variant خرود (٢) قوریغ (٣) اولجایتو, الجیاء, النجای cf. Habib pt. III. p. 76 top line. (٤) سفوربق, سقوربق, سنروق

حاصلش غله و پالیز باشد چون بر جاده عام واقع است و اخراجات بسیار دارند از حقوق دیوانی معافست، طارمین ولایت گرمسیر است بر شمال سلطانیه بر یك روزه راه و درو ارتفاعات بسیار نیکو میباشد و اکثر میوه سلطانیه از آنجاست در اول آنجا شهری فیروزاباد نام بزمین طارم[1] سفلی دار الملك بود اکنون بکلی خراب است و قصبه اندر بطارم علیا شهرستان آنجا شده طول آن از جزایر خالدات فــد وعرض از خط استوا لو مه مردم آن ولایت سنی شافعی مذهب اند و آن ولایت پنج عمل است اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است قرب صد پاره دیه است و جزلا و شورزد[2] و درام و حیات و قلات و رزید و شید[3] از معظم قرای آن است دوم بطارم سفلی توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مزرعه بوده است الون و خورنق[4] و شرزورلرد و کلیج[5] از معظمات آن است سیم هم بطارم سفلی توابع قلعه فردوس بیست پاره دیه است و سروان[6] معظم آن چهارم نسبار[7] و بریدون دو دیه معتبر است و هشت دیه دیگر از توابع آن پنجم دزاباد[8] سفلی بیست و پنج پاره دیه است و گاهار و گلچین و بلهل[9] از معظمات آن حقوق دیوانی آن ولایت با باغات قلات و ارد و هیکل[10] شش تومان و چهار هزار دینار است، طالقان ولایت سرد سیر است در شرقی قزوین طولش از جزایر خالدات فه مه وعرض از خط استوا لو ی در کوهستان افتاده است و کلاتها بوده و دیهها معتبر کمتر باشد حاصل آنجا غله و اندکی جوز و میوه بود و مردم آنجا دعوی مذهب سنه کنند اما به بواطنه مایلتر باشند ولایت سرانرود و جرود و قهپایه و کن و کرخ[11] از توابع آنجا است و در این ولایت دیهها معتبر بود حقوق

(۱) Often written طرم (۲) Variants جزلاد and سورزه (۳) زرند and شند
(٤) الرن and حروتق (٥) شروزلر and کلنج (٦) سردان , شیروان
(٧) نسار , نسازر (٨) دراباد (٩) کلها , کالچین and ملهل , بهل
(١٠) وارد هبلک , ارد ملک , دارد و هیکل (١١) سراندود , سرارود , سرابرود ,
قپانه . حرود . حود

دیوانی طالقان با این ولایت یك تومان است، کاغذکنان شهر وسط بوده است امیر میشود[1] زنجانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود و خونج نام کرده است چون در آنجا کاغذ خوب میکردند کاغذکنان مشهور شد اکنون خراب است و مقدار دیه وسط مانده مردم آنجا شافعی مذهب باشند هوایش سرد است و آبش از چشمهائی که از آن کوهها بر میخیزد و به سفید رود میریزد حاصلش غیر از پنبه[2] نبود مواضعی که در اول از توابع آنجا بوده قریب سی و پنج موضع است در فترت مغول خراب شده و اکنون چون مغول نشین است و ایشان زراعت میکنند آنرا مغولیه میخوانند ولایت هردقان[3] و درزاباد علیا هم از توابع آنجاست و قرب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد حقوق دیوانی کاغذکنان و این ولایت پنج هزار دینار است، مزدقان شهر وسط است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فد ن و عرض از خط استوا له دورش سه هزار گام بود و هوایش بسردی مایلست وآبش از رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان میاید غله و انگورش نیکو بود و میوه اندکی باشد و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند حقوق دیوانی آن و ولایتش که قرب شیزده پاره دیه است یکتومان است و در حکومت داخل بلوك ساوه است. تیرك و مرجمان و اندجن[4] تیرك قصبه است از اقلیم چهارم در شمال ابهر افتاده سی پاره دیه از توابع آن است هوایش سرد است ودر درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند آبش از همان کوهها بر میخیزد وبسفیدرود میریزد وحاصلش انگور و غله و میوه سردسیری بود مردم آنجا شافعی سنی مذهب اند حقوق دیوانیش چهار هزار دینار است مرجمان و اندجن و ولایت کابیش بیست پاره دیه است و

(1) Variants امره میشور ,برمشود : and for Sharwīn cf. Yaq. .V. 520 line 14.
(2) غله (3) درزاباد and مزدقان ,ومردمان ,وهزوقان (4) تیرك ,ترك ,هرك : هرجمان ,مرحمدان ,اندجی ,اندی ,اندخوی ,اندحس : Cf. Yaq. I. 372.

در آب و هوا و حاصل مانند تیرك و آن هر دورا ششهزار دینار متوجه دیوانیست و از حقوق دیوانی این ولایت وتیرك نیمی بدیوان قزوین برود و نیمی بدیوان طارمین، ولایت پشکل دره ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان چهل پاره دیه باشد هوایش معتدل است و آبش از کوهها بر میخیزد حاصلش غله و میوه و جوز بود و مردمش بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیك باشد خقوق دیوانیش سه هزار دینار است و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب مغول متصرف شدند ،

• تومان قم و کاشان قم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه یه و عرض از خط استوا لد مه طهمورث ساخت طالع عمارتش برج جوزا دور باروش زیادت از ده هزار گام است گویند بچهل گام بر باروی قزوین زیادتست و هوایش معتدل است و آبش از رودی که از جربادقان میآید و در آنجا همچون آوه زمستان یخ آب در چاه می بندند تا بهنگام گرما باز میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی بشوری مایل بود از ارتفاعاتش غله وپنبه بسیار بود و از میوههایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میباشد و مردم انجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت منعصب و اکثر آن شهر اکنون خراب است اما باروش بیشتر بر جاست و حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد ،کاشان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فوم و عرض از خط استوا لد زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت بطالع سنبله و بر ظاهر آن قلعه گلین است که آنرا فین خوانند هوا آن شهر گرمسیر است و آبش از کاریز فین و رودی که از قهرود و نیاستر[1] آید و بزمستان سرما چنان بود که یخ بسیار بگیرند و آنجا نیز همچو آوه یخ آب در چاه میگیرند تا بهنگام گرما باز میگردد و ارتفاعاتش وسط بود و از میوهایش خربزه و انگور نیکوست مردم شیعه

(۱) Variant نیاسر

مذهب اند و اکثرشان حکیم وضع و لطیف طبع و در آنجا جهال و بطال کمتر باشد و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و گویند که در آنجا غریب‌را کمتر زخم زنند و حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و در ولایتش کمابیش هجده پاره دیه است و اکثرش معظم و اهل آن ولایت سنی اند و در ولایتش بدیه قصر حشیش نادر بوده حقوق دیوانی شهر و ولایت یازده تومان و هفتهزار دینار است، اردستان ولایت است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول بکاشان مناسب و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، تفرش ولایت است که از هر طرف که بدو روند بگریوه فرو باید رفت سیزده پاره دیه است قم و طرخوران(۱) از معظمات اوست هوایش معتدل است و آبش از چشمها و کاریز که از آن کوهها بر میخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات انجا ارزانی بود و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند حقوق دیوانیش شش هزار دینار است، جربادقان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه‌لب و عرض از خط استوا لدم همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره خواند که در اول همایرا سمره گفتندی دخترش آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان(۲) گفت عرب معرب کردند جربادقان خواندند و هوایش معتدل است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود و مردم آنجا اکثر شافعی اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است و نیمور(۳) و دلیجان هم از توابع اوست حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است، دلیجان در اول شهر وسط بوده است طولش از جزایر خالدات فه‌م و عرض از خط استوا لج‌یه و این زمان خراب است و بیست پاره دیه توابع دارد و در محصولات نزدیک بجربادقان، زواره از اقلیم چهارم و بر سر مفازه

---

(۱) Variant ترخواران (۲) گرباذگان (۳) نمبور، نمبور، تیمور، یمنور

زواره برادر رستم دستان ساخت وسی پاره دیـه توابع آن بود حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است، فراهان و درو دیهها معتبر بود و دیه ساروق دار الملك آنجاست و طهمورث ساخت اکنون زلفاباد و ماسیر[1] عظیم قرای آنجاست طولش از جزایـر خالدات فد ك وعرض از خط استوا لد ن هوایش معتدل است و آبش از کاریزها ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود و مردم شیعه اثنی عشری انـد و بغایت متعصب و در آن بحیره است که آنرا مغول چغان ناوور خوانند و در آن حوالی شکارگاه خوب است حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینار است، کرج و گرهرود[2] از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات فدمه وعرض از خط استوا لد ابو دلف عجلی بعهد هارون الرشید ساخت کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه بس بزرگ است آنـرا چشمه کیخسرو خوانند مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنگ در سـه فرسنگ آنرا مرغزار کیتو[3] خوانند و در آن حدود قلعه محکم بوده آنرا فرزین[4] خوانند حقوق دیوانی آن یك تومان و یك هزار دینار است، نطنز از اقلیم چهارم است شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینار است، نیسور[5] از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی کرده بود اطلال و اثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو آتشخانه ساخت هوایش خوب و معتدل است و در محصول و ارتفاعات مانـند نطنز، مراودین[6] ولایت است بیست پـاره دیـه از توابع آن و حقوق دیوانیش سه هزار و دویست دینار است، وشاق[7] قلعه است در ولایت

(1) Variants دولتاباد, دلفاباد and ماستر, ماسر, مایس (2) گرمروذ (3) کیسو (4) فزین, قرزین (5) تیمور, نمیور, نیسمور (6) مراودتین, هرادوهن, مرادومن, هرادوین (7) وشق, وساق.

نطنز در اول آنرا کمرت گفتندی چون وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت نجیب الدین جربادقانی در حق او گفته شعر

چه سرکشی که بهر صبحدم بگاه طلوع * در آید از کمرت پای آفتاب بسنگ

تومان لر بزرگ ولایتی معتبر است و درو چند شهرها شولستان فارس و کردارکان قهپایه المستان(۱) از حساب آنجاست حقوق دیوانی که باتابك میرود میگوید بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابك بدیوان مغول میدهد نه تومان و یکهزار دینارست و مفصل آنکه از هر ولایت اورا حاصل چند است معلوم نیست، ایدج از اقلیم چهام است شهر کوچك و گرمسیر است هوای بد دارد جهت آنکه شمالش بسته است اما آبش گوارنده بود زیراکه تا کوه برف چهار فرسنگ است، عروج(۲) یعنی جابلق شهر سوس را گویند شهری کوچك است بر دو جانب آب نهاده باغستان بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو و درخت گرمسیری بسیار دارد، لردگان(۳) شهر کوچك است و هوای بد دارد و آبش ناگوارنده حاصلش انگور بسیار دارد، تومان لر کوچك ولایتی معتبر است حقوق دیوانی آنجا که اتابك میرفته گویند صد تومان بوده است اما آنچه بدیوان مغول میدهند نه تومان و یکهزار دینار بدفتر در آمده است، بروجرد از اقلیم چهارم است و شهر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق و حدیث بوده است آب و هوایش وسط است و شرابش نیکوست و درو زعفران بسیار بود، خرماباد شهر نیك بود اکنون خرابست و خرما بسیار است، سمسا(۴) ولایتی است از حساب مایرود(۵) بوده سی پاره دیه است و درو

(۱) Variants امشان ,املثان ,مهتابه لمستدن ,کور وارکان and که وارکان Cf. Qaz. II. 308. (۲) عروج and سوسن In many MSS Jābaliq, Sūs and Arūh are given in separate articles each name followed by a blank. (۳) لورگان ,لوردگان, لرگان. Before this in some MSS are the following names, but with blanks بیرون ,مارود ,قلعة مرو ,قلعة ما بجست ,کندمان (۴) سمها ,سهما (۵) مارود ,مارود

قلعه است. دزسیاه خوانند ، صیمره[1] شهری نیك بوده است و اکنون خراب است و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نمیباشد ، گردلاخ[2] قشلاق شجاع الدین خورشید ، کورشت[3] شهر بزرگ بوده و اکنون خراب است[4]

تومان همدن درو پنج شهر است

همدان از اقلیم چهام است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا له ی. جمشید پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه گلین است در میان شهر شهرستان خوانند دارا بن داراب ساخت اکثر آن قلعه اکنون خراب است و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه در کتاب طبقات گوید[5] دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگرانش بر زمین دیه بوده. چون خرابی بحال آن یافت جمشید پیشدادی تجدید عمارتش کرده آنرا بارو کشید و دور آن دوازده هزار گام است هوایش سرد است و آبش گوارنده از کوه الوند[6] و در اندرون شهر چشمهها بسیار است هم در طبقات آمده که یك هزار و ششصد و چند چشمه از آن کوه روانست و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار دارد و میوهاش در غایت ارزانی باشد و غله فراوان خیزد اما نانش نیکو نبود و مردم آنجا اکثر معتزله و مشبهه اند و در او مزارات متبرکه مثل قبر خواجه حافظ ابو العلای همدانی و بابا طاهر دیوانه و شیخ عین القضات و غیره بسیار حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و بمبلغ ده تومان و نیم حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوار[7] و در حوالی شهر

---

(1) Before this many MSS give the two following names, but with blanks: سیلاخور ,شابور ,خواست (2) Variant کزوملاخ (3) لورشت (4) In many MSS there are also the following names, but all with blanks after them مانرود or ,مابرود .مارو ,مابرود ,قلعة مانکره or قلعه ماکیر ,قلعه کبریت

(5) H. Kh. N°. 7932. (6) Or اروند (7) کربوار ,قربوار

است با دو فرسنگی هفتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه و لابجین[۱] و فخراباد و قاسماباد و کوشك باغ معظم قرای آن و ولایت ماشانرود[۲] که نسخه خلد برین و رشك نگارخانه چین است از حساب فریوار است و نه پاره دیه همچون یك باغ زیراکه قطعا معلوم نتوان کرد که زمین هر دیه کدام است از پیوستگی باغات باهمدیگر و در آن از کثرت درختان آفتاب نمی تابد طول ماشانـرود دو فرسنگ است و عرضش از نیم فرسنگ و شهر در نظر باشد و در دیه ماشان[۳] مزار ابو دجانه انصاری صاحب رسول صلعم ناحیه دوم ازماوین[٤] چهل و یك پاره دیه است و دیه درودا و اقاباد و تبعاباد[٥] و گرداباد و مارمهان و فامیتی[٦] معظم قرای آن ناحیه سیم شراهین[۷] چهل پاره دیه است و اورهن و فامره[۸] و کومجان و میلادجرد[۹] و اسطه و اشود[۱۰] معظم قرای آن ناحیه چهارم اعلم سی و پنج پاره دیه است اشوند و ادمان و استوزن[۱۱] و نوار و فروکه[۱۲] معظم قرای آن ناحیـه پنجم سردرود و برهندرود[۱۳] است که بیست و یك پاره دیه است دیه کرکهیربه و پیروز[۱٤] معظم قرای آن حقوق دیوانی آن ولایت در این سالها سیزده تومان و ششهزار دینار است،

اسداباد از اقلیم چهارم است و شهـر کوچك و هوایش معتدل است و آبش از کوه اروند و قنوات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید چهره اند حقوق دیوانیش یك تومان و پنج هزار و پانصد

(۱) Variants لاطی، لاخین، لاچین (۲) ماشاهرود، نامشابرود (۳) مامشان، داد و تاباد (٥) ازمابین، ازباردین، ارماروین، ازماردین، ارنادرین (٤) مارنجان، مادجهان، فارفهان (٦) درواقاباد، تیغاباد، درود و داوقاباد، دروذاداباد، اودرمن (۸) شرامین، شراهن (۷) فامیستی، فامسی، فارمنبن، فاسین، ماسین، کرمجان (۹) قاحره، فامرین، فزین، فارین and ادردهین، ادرین، ادرهیں، اومان، ادبان، اشنو (۱۱) اشورد، اشودر، واسط (۱۰) سیلاجرد and کوجهان، برهنردرود (۱۳) فرود، فروط، قروط and لوار، نوادر (۱۲) استورن، اسنوان سرورق، هرود and کرکهربد (۱٤) برمنه‌رود، برینه‌رود، برهنه‌رود

دینار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است، ماجعلو و تمسار(۱) موضع چند است اما علفزارهاست و شکارگاههای خوب دارد، خرقانین ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل است و آبش از چشمهای آن کوه بر میخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه کمتر باشد مواضع آبه و اردان و الیشار و گلچین(۲) و طبشکری و تبرك و الویر و سیف اباد(۳) از معظمات قرای آن حقوق دیوانی آن نه هزار و پانصد دینار است، درگزین در ما قبل دیهی بوده است از ناحیت اعلم اکنون قصبه است وچند موضع دیگر بدان باز میخوانند زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیار است غله و پنبه و انگور و میوه نیکو می آید مردم آنجا سنی شافعی مذهب پاك اعتقادند و متابع شیخ الاسلام شرف الدین درگزینی متع الله المسلمین بطول بقایه حقوق دیوانیش یك تومان و دو هزار دینار است، رودراور(٤) قصبه است از قصبات سکان(۵) و توی و دیه سرکان با هفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت موضع چون هندرود و سرکان رود و کرزان رود(٦) و لامجانرود و برزمهین(۷) از توابع آن هوایش معتدل است و آبش از کوه الوند جاریست و زمینش مرتفع تمام باشد و در آنجا زعفران بسیار باشد و بدین سبب آن زمین‌را زعفرانی خوانند حقوق دیوانیش دو تومان و سه هزار و پانصد دینار است، سامان دیهی بزرگ است و در حوالی خرقانین(۸) هوایش بسردی مایلست و آبش هم از آن کوه و بآب مزدقان پیوسته بساوه رود حاصلش غله و انگور و اندکی میوه بود حقوق دیوانیش یك هزار و دویست دینار است،

(۱) Variants باجعلو و تلبار ، باجلو و تیسان ، تیسامه (۲) اردوان ، اروان ، البشار ،
کلنجین ، کلنجین ، کلنجبین (۳) طبلشکری ، ترك ، الدیر ، سیناباد (٤) رودارور ،
رودراورد ، روداور ، رودارد ، رودرود ، روداورد (۵) شکان ، متکان ، مسکان
(٦) هند رود ، هفتد رود ، کرزانه رود
(۷) لامی رود ، برزمهن (۸) خرقان

شبدبهر و فولا[1] ولایتی است و چند مواضع از توابع آن، نهاوند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج یه و عرض از خط استوا لد ك شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از کوه الوند می آید و درو باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم آنجا اکراد اند و بر مذهب شیعه اثنی عشریند غله و انگور نیکو بود و پنبه اندکی ولایتش قریب صد پاره دیه است بسه ناحیه ملایر و اسفیدهان و جهوق[2] و حقوق دیوانیش سه تومان و هفتهزار دینار بود و در خیل اکراد صحرانشین بسیار است و هر ساله دوازده هزار گوسفند مقرری ایشانست، تومان یزد سه شهر است یزد در کتب ما تقدم از کوره اصطخر فارس گفته اند و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فط و عرض از خط استوا لب هوایش معتدل است و آبش از کاریزها و قنوات ضیاع بسیار در میان شهر گذرد ومردم بر آن سردابها و حوض خانها ساخته اند چنانکه بدو فرو باید رفت اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد و گلش بقوتست و شهری نیکست و پاك و مضبوط حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجارا کافی شود و از دیگر ولایات نیز بسیار بدآنجا برند از میوهایش انار بغایت نیکوست مردم آنجا اکثر بمذهب شافعی اند پیشه وران شان و دست کار ایشان سخت نیکو مرد و سلامت‌رو باشند و عمل پیشکار ایشان اکثر بغایت متعجب و متکبر و طامع ومفسد اهل آنجارا بسستی طبع نسبت کنند و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و از آن شهر و ولایتش بیست وپنج تومان و یکهزار دینار است، میبد شهری کوچك است و بآب و هوا و حاصل مانند یزد، نائین شهر کوچك است از اقلیم سیم است دور قلعه اش چهار هزار قدم است حقوق دیوانیش دو تومان و دویست دینارست،

(1) Variants شبدی نهر و فولاد ,شبدی و نهر فولاد ,سیدبهر و فولا
(2) محوق ,حبوق

باب سوم ، در ذکر بلاد اذربایجان ،

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر اکثرش‌را هوا بسردی مایل است و اندکی معتدل بود حدودش با ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است طولش از باکویه تا خلخال نود و پنج فرسنگ وعرض از باجروان تا کوه سینا[۱] پنجاه و پنج فرسنگ دار الملك اذربایجان در ما قبل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریز است و آن نزه‌ترین و معظم‌ترین بلاد ایران است حقوق دیوانی اذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب دو هزار تومان این زمان بوده است ، تومان تبریز سه شهر است ، تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبه الاسلام ایران طولش از جزایر خالدات فب وعرض از خط استوا لح زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمهما الله ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه بعد از شصت ونه سال در سنه اربع و اربعین و مایتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد خلیفه آنرا باحال عمارت آورد بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه باز بزلزله بکلی خراب شد و در مجمع ارباب الملك قاضی رکن الدین خویی آمده که در آن وقت ابو طاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرده که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام بالزام مردم‌را از شهر بیرون و بصحرا بردند تا در زیر خاك هلاك نشوند و آن حکم راست آمده آن شهر در آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمابیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاك شدند امیر وهسوذان بن محمد بن رواد الازدی که از قبل قایم خلیفه حاکم آن دیار بود در سنه خمس و ثلثین و اربعمایه باختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریزرا از زلزله خرابی نبود مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که تبریزرا سیصد

(۱) Variant سیبان

سال است که حکم کرده است و راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و جاهها کنده و منافذ زمین کشوده شده است لا جرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله سخت اتفاق نمی افتد دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد ری و قلعه و سنجاران(1) و طاق و دروب(2) و جوء سرد و در دستی شاه(3) و نارمیان(4) و نوبره و موکله(5) محله است چون در عهد مغول آن شهر دار الملك گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبه که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر ابادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارو میکشید چنانکه تمامت باغات و عمارات و دیهها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود جهت وفات او تمام نشد و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است وشش دروازه دارد اوجان و اهر و شروان(6) و سردرود و شام و سراورود(7) و تبریز در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان خان شهرچه بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان وعالی بر اورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارت بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگ ساخته که صحنش دویست و پنجاه

---

(1) Variant سنجان (2) دور جو . در جو and سرد (3) سرده سی شاه، سر دوی شاه (4) مارمیان . سارمسان . شارمیان (5) نومره . بوبره and هوکله (6) مرشروان ، و برشروان . هرسوران (7) Some Mss. add. وچرنداب (8) رشیدبه

گز در دویست گز و درو صفه بزرگ از ایوان کسری بمداین بزرگتر اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بیقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست، شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند می آید و نه صد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده اند که در آن باغات صرف میشود و هنوز کافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملك است الا کاریز زاهد[1] بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان و دو دانك از کاریز رشیدی که بر شش گیلان سبیل است هوای تبریز بسردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود و در تبریز چاه سی گز کمابیش بآب رسد و در شام بده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد ارتفاعش غله و سایر حبوب و بقول بغایت نیکو می آید و میوههاش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود بتخصیص امرود تخم خلف و پیغمبری و سیب سلاتی[2] و زرد الوی حلوانی و تخم احمد و انکور خورده رازقی و ملکی وطبرزد و خربزه مجد الدینی و یاقوتی و ملکی و الوی زرد مثل آنجا دیگر نیست و مردم سفید چهره وخوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند و از مذاهب و ادیان دیگر بیشمارند و درو معاشران بغایت لطیف و شرین سخن و صاحب جمال هستند و درحق ایشان گفته اند که ان الکبیر احلی من الشاب و فقیر و غنی ازکسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیار است و ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و گفته اند رباعی

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست * مغزند همه جهان وتبریزی پوست
آنرا که بدوستی نیابی صادق * گر نیز غریبست که تبریزی خوست

(1) Variant زاهده (2) میلانی ، میلائی

مولانا همام الدین تبریزی در جواب گفته است رباعی

تبریز نکوو هرچه ز آنجاست نکوست ٭ مغزند مپندار تو ایشانـرا پوست

بـا طبع مخالفان موافق نشونـد ٭ هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

و من این دو رباعی گفته ام رباعی

تبریز چو جنتست و قومش ز صفا ٭ چون آینه اند پاك از زنگ جفـا

گفتی که بدوستی نه صادق باشند ٭ از آینـه جـز عکس نگردد پیدا

و ایضا

تبریز بهشتست و گروهش چو حور ٭ حوری بود از لطف زبد فعلی درر

بـا ناکس و ناجنس نمی آمیزنـد ٭ زیرا نشود جمع بهم نتن و بخور

و رنود[1] آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی خوشیهای آن شهر و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و جرانداب و کجیل و شام و ولیان کوه و سیاران[2] و غیره ذلك و در این مقابر مزارات متبرکه بسیار است مثل فقیه زاهد و امام جعه و ابراهیم کواهان و بابا فرج و بابا حسن خواجه ضیاء الدین و کمالینی و بالینی تبریزی و حسن بلغاری و شیخ نور الدین سمارستانی و در مقبره الشعرا بسرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدّین سجاسی و فلکی[3] شیروانی و دیگر شعرا و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیار است و از صحابه رسول صلعم بکوه سهند مزار اسفسالار اسامه بن شریك و بر کنار سراورود مزار ابو المحجن کرد و بمقبره سرد رود مزار قیس و در باویل رود مزار عجل برادر حمزه و بمقبره سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیار است و ذکر تمامت ملالت افزاید حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و در سنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار در دفاتـر مثبت است و هفت ناحیه است اول

(1) Some MSS give زنان (2) Variants سیارستان ,سیاوان (3) ملکی

ناحیه مهرانرود و بطرف شرقی شهر است از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ وکندرود(۱) و اسفنج و سعداباد از معظمات آن است دوم ناحیه سردرود(۲) و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب بیکفرسنگی شهر افتاده است و دیههای سردرود و باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن موضع باهم پیوسته است چنانکه فرق نتوان کرد از توابع کدام دیــه است و میوهای خوب دارد و سردست و دوشت و جولاندرق(۳) و الغانبدر(۴) وکجاباد و لاکدرج از معظمات آن ناحیه صحرا غله روست آب سراو رود بر زراعت آنجا می نشیند سیم ناحیه باویل(۵) رود مشهور است و در زاویه غرب و جنوب است و بــر چهار فرسنگی شهر افقاده است و ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون یك باغ و ناسخ نسخه سغد سمرقند و غوطه دمسق و رشك شعب بوان و ماشان رود همدان است و بیست و پنج دیه است و باویل و خورشاه(۶) و میلان و اسکونه(۷) از معظمات آن ناحیه است چهارم ناحیه ارونق بر غرب شهر است اغازش سه فرسنگی شهر است تا پانزده(۸) فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصل نیکو باشد و از غله و انگور و میوه مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد وسی پاره دیه است و اکثرش معظم که هر یك قصبه است چون سنر و سنست و سلسورود(۹) و دابغان(۱۰) و کوزه کنان و صوفیان و غیره پنجم ناحیه رودقاب(۱۱) در پس کوه سرخاب بر شمال بریك فرسنگی تا چهار فرسنگ شهر است و غله روی تمام دارد آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده است و رودهنــد و سارو(۱۲) و النجق و اوفرید(۱۳) از معظمات آن ششم ناحیه خانم(۱۴) رود و هفتم ناحیه بدوستان هم بر شمال شهر است خلف رود

(۱) Variant کندر (۲) سرورود، سرود (۳) جولاندروق (۴) الغابند، القابندر (۵) نایل، ساویل، تاویل، و یذهر باویل رود (۶) خروشاه، خودشان، خودشاه (۷) و بیلان، اسکویه، فلعندلس، فیسفیدیس (۸) Or دوازده (۹) شبستر، سلسیر، سلرود (۱۰) وایغان، رایقان (۱۱) رودقات، رودبار (۱۲) اروند و بسار (۱۳) و ادفرید (۱۴) جاهم، خانیم

قاب سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق[1] از معظمات آن حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار وکسری است و مواضع اهجوم[2] در این نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هشتاد و پنجهزار دینار مقرری دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم میباشد و با تمغای شهر هم صد و پانزده تومان میشود از تبریز تا دیگر ولایات اذربایجان مسافت بر این موجب است اوجان هشت فرسنگ اردبیل سی فرسنگ اشنویه سی فرسنگ ارمیه بیست و چهار فرسنگ آهر چهارده فرسنگ پیشکین هجده فرسنگ خوی بیست فرسنگ سلماس هجده فرسنگ و براه مراغه بیست وشش فرسنگ سراو بیست فرسنگ مراغه بیست فرسنگ دهخوارقان هشت فرسنگ مرند پانزده فرسنگ نخجوان بیست و چهار فرسنگ، اوجان از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیه مهرانرود شمرده اند و نامناسب است بیژن بن گیو بن گدرز ساخت غزان خان تجدید عمارتش کرد از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دار الملك ساخت دور باروی غزانی سه هزار قدم بود هوایش سرد است و آبش از کوه سهند است حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه نباشد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان[3] جمعی باشند حقوق دیوانیش بتمغا ده هزار دینار مقرر است و ضیاعش که بعضی در حوزه حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر غازانی تعلق دارد و آنچه از معظمات قرای آن حدود است چون سرمان و جنقان،[4] طسوج[5] قصبه است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوهاش نیکو و بسیار بود هوایش از تبریز گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل و آبش از رودی

(1) Variants ارسان or ارمینان , باورکا (2) ابجوم (3) عیسوان
(4) جیعان and سربان , سریسان (5) طمسوج , طروج

که از آن جبال آید و از عیون سُکّانش از تــرك و تاجیك ممزوج اند حقوق دیوانیش کمابیش پنجهزار دینار بدفتر در آمده است و بوقف ابواب البرّ ابو سعیدی تعلّق دارد

تومان اردبیل در این تومان دو شهر است اردبیل و خلخال،

اردبیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب ك و عرض از خطّ استوا لح کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت در پای کوه سبلان افتاده است هوایش در غایت سرد است چنانکه غلّه در آن سال که بدروند بتمام خورد نتوان کرد بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف غلّه چیزی دیگر حاصل نباشد آبش از کوه سبلان جاریست و نیك گوارنده است و بدین سبب مردم آنجا اکول تمام باشند و اکثر بــر مذهب امام شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمة اند ولایتش صد پاره دیه است و همه سردسیر است و بر سر کوه سبلان قلعه محکم بوده است آنرا دز بهمن و رویین دز(۱) خوانده اند و در شاه نامه(۲) گوید بوقت نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز بر فتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرّر شد اکنون خراب است و دز شیدان(۳) که مقابل بابك خُرّم دین بوده درکوه اردبیل است بجانب جیلان حقوق دیوان اردبیل هشتاد و پنجهزار دینار بر روی دفتر است، خلخال شهر وسط بوده است و اکنون دیه است کمابیش صد موضع بچهار ناحیه و خامده بیل(۴) و سنجسرود و انجیلاباد از توابع اوست و میشجین(۵) در سابق شهر فیروز اباد نام که بــر سر گریوه بردلیز بوده حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش‌را اقاجریان(۶) می گفته‌انــد و

(۱) Qaz. II. 350, 358. (۲) *Shāh-Nāmah* II. 543. (۳) Variants دز شندن، دز شداره، دز رشیدان (٤) آمده، اسده، انبند، اسد، حاسده میل، خابنده بیل، خانیده میل (٥) سنجرود، سخسرود، سنجید، سحهر and زرنجلاباد، زنجلاباد and هیشجین (٦) قاجرمان

بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم نشین شد و اکنون آن نیز خراب است در آن ولایت بحدود دیه کوئی[۱] دره است بطرف آفتاب روی آن دره چشمه است که آبش بتابستان یخ میبندد و بر طرف قماة که قژاونه یسار[۲] خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می پزد و بریك فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده کمابیش دویست گز بر بلندی او و بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریبا پانزده گز بیرون آمده و آن مخرجه ذهاب است لا یزال قطرات از او فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال از این آبست و در حدود علف‌زار نیکو است و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می بندد که مانند پنیر بکارد می برند و شکارگاههای فراوان و پر شکار دارد و شکارش سخت فربه بود و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، دارمرزین[۳] ولایت است و صد پاره دیه باشد قول[۴] و جامکو و زهر[۵] از معظمات آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی دفتر است، شاهرود ولایتی است متّصل طوالیش کمابیش سی پاره دیه است از معظمانش شال و کلور وحمص و درود[۶] و کیلوان هوایش معتدل است و بگرمی مایل حاصلش غلّه نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف اند حقوق دیوانیش ده هزار دینار بروی دفتر است، تومان پیشکین[۷] در این تومان هفت شهر است پیشکین و خیاو و اناد و ارجاق و آهر و تکلفه و کلنبر، پیشکین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب لـ و عرض از خط استوا لزم و در اول وراوی می خواندند چون پیشکین گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت هوایش بعفونت مایل جهت آنکه شمالش را

(۱) Variant لوی (۲) نسا ، نسار (۳) دارمزر ، دارمرز ، دارمدابن
(۴) طول ، تول ، فول ، قولی (۵) جامکور ، جویکور and زهرا ، رامر (۶) دور
(۷) میشکین ، مشکن

کوه سبلان مانع است و آبش از کوه سبلان می آید و غلّه و میوه بسیار باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه حقوق دیوانیش پنج هزار و دویست دینار است و ولایتش باقطاع لشکر مقرّر است کمابیش پنج تومان مقرّری دارد، اناد و ارجاق(۱) دو قصبه است در قبلهٔ کوه سبلان افتاده قصبه اناد فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اول بعضی شادار بعضی شاد فیروز خواندندی و ارجاق پسرش قباد بن فیروز ساخت هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه و انگور و خربزه و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست حقوق دیوانیش هفت هزار دینار مقرّر است، اهر شهر کوچك و هوایش سرد است و آبش از رودی که بدآنجا منسوب است از جبال اشکنبر بر میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد حاصلش غلّه و اندك میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقرّر است و قرب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قرب پنجهزار دینار متوجّه دارد، تکلفه(۲) قصبه بوده است و اکنون خرابست حاصلش غلّه و زمینی مرتفع باشد، خیاو(۳) قصبه است در قبلی کوه سبلان افتاده چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از آن کوه جاریست باغستان اندك دارد حاصلش غلّه بیشتر بود و مردمش اکثر موزه دوز و چوخاگر باشد حقوق دیوانیش دو هزار دینار است، دراورد در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است و قشلاق جمعی از مغول حاصلش از غلّه و پنبه و شلتوك میباشد، قلعه کهران پیشتر از این قلعه محکم بوده و اکنون خراب است حاصلش غلّه و پنبه نیکو باشد،

(۱) Variants اباد : Yaq. I. 367 gives انار : اخاق

(۲) تکله , تکلمه , بکابه , مکمه , بکار

(۳) خیاو , خیا , خیاف , جیاد , حصار , حاد , جبار

کلنبر(۱) قصبه است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد و در پای آن قلعه رودی روان است هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غلّه و انگور و میوه باشد و مردمش از ترك و طالش ممزوج اند و شافعی مذهب حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفتر است، کیلان فصلون(۲) ولایتی است قریب پنجاه پاره دیه طوالیش اند و مردم دهری راه انسانیّت در ایشان بغیر از اسم موجود نه حاصلش غلّه و پنبه و شلتوك نیکو میباشد، مردان نقیم(۳) ولایتی است کوانی(٤) و کلاله و جرم از معظمات آن حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده حقوق دیوانیش هشت هزار و هفت صد دینار است، نودز(٥) قلعه خرابست بر سر کوهی که رود خانه آهر در زیر او جاریست و بیست و چند موضع از توابع او است و هول و بول(٦) و هفدوان از معظمات ان است و دیه هول حاکم نشین است و در آنجا آثار محمّد مصطفی صلعم دارند و تاثیری نیکو دارد و هوای آن ولایت بگرمی مایل است و آبش از آن رود و عیون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوهایش انگور نیکو بود حقوق دیوانیش یازده هزار دینار است و آن ولایت‌را در دفاتر بلوك انجو نویسند، یافت(۷) ولایتی است و قرب بیست پاره دیه است در میان بیشه و هوایش بگرمی مایل است حاصلش غلّه و اندکی میوه حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرّر است، تومان خوی چهار شهر است خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه، خوی از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عطم و عرض از خط استوا لزم شهر وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام

(۱) Variants کلنبر, کلیبر, کلین, کابز, کانبه
(۲) کلمان وضلون, کیلان فضلون, کیلان تیصلویه
(۳) مرذان نعیم, مرادنعیم, مردانعم
(٤) جزم, کوالی, کوافی
(٥) Cf. Yaq. IV. 822.
(٦) نول, لول
(۷) بافت, مافت

است هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و بأرس ریزد و باغستان بسیار دارد و از انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آبداری مردمش سفید چهره وختای نژاد وخوب صورت اند و بدین سبب خوی‌را بترکستان ایران خوانند قریب هشتاد پاره دیــه از توابع آن است مشاهیرش خرس و بذلاباد حقوق دیوانیش پنجاه وسه هزار دینار است، سلماس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عط ید و عرض از خط استوا لزم شهر بزرگ است و باهوش خرابی یافته وزیر خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی آنرا عمارت کرد دورش هشت هزار گام است هوایش بسردی مایل است و آبش از اودیه جبال کردستان میخیزد و بجیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد میوه و انگورش نیکو باشد غلّه و دیگر حبوبات نیکو آیــد مردمش سُنّی پاك دین اند و پیوسته بـا اکراد در محاربــه باشند خصومت همیشه در میانشان قایم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیباشد حقوق دیوانیش سی ونه هزار و دویست دینار است، ارمیه اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عط مه و عرض از خط استوا لزمه شهری بزرگ است دورش ده هزار گام باشد بر کنار بحیره چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال بـر میخیزد و بحیره چیچست زیرد باغستان فراوان دارد و از میوهاش انگور خلوقی و امرود پیغمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب تبارزه اگر صاحب حسنی‌را با لباس ناسزا یابند گویند(١) انگور خلوقی بجه در سبد اندرین یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده مردمش اکثر سُنّی اند و صد و

(١) Variants در سیوه اید : درو پو شیده اند : انگور خلوقی بجه در. The meaning is clear, but the exact words in the old Ādharbāyjānī Turkī cannot now be recovered; for the modern dialect would differ considerably from what is written here.

بیست پاره دیه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود حقوق دیوانیش هفتاد و چهار هزار دینار است، اشنویه شهری وسط است در میان کوهستان بریك مرحله ارمیه افتاده در غرب مایل قبله هوایش خوشتر از ارمیه بود و آبش از اودیه که از آن جبال برمیخیزد حاصلش غلّه و دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر[1] سُنّی اند و صد و بیست پاره دیه از توابع اوست و ضیاعش‌را نیز حاصلی نیکوست حقوق دیوانیش نوزده هزار وسیصد دینار است

تومان سراو[2]،

سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان مایل بقبلی افتاده هوایش سرد است و آب آن از رودهٔ که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان برمیخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غلّه و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود مردمش سفید چهره اند و سُنّی مذهب و اکول باشند ولایتش قرب صد پاره دیه باشد و چهار ناحیت روند و درند و براغوش و سفهر[3] وضیاعش غلّه روی نیکوست حقوق دیوانیش هشتاد و یك هزار دینار است، میانج و کرمرود، میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند موضع از توابع اوست و هوای گرم و عفن دارد و درو پشّه بسیار بود و کرمرود ولایتی است درو صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود حاصلشان غلّه و پنبه و انگور و میوه و برنج[4] و دیگر حبوبات باشد و آبش از آن کوهها جاریست و فضلابش در سفید رود ریزد و مردمش سفید چهره و ترك اخلاق اند حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینار است،

تومان مراغه چهار شهر است مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان،

---

(۱) Variant شافعی (۲) Throughout سراه ,سراب and سُرات

(۳) زرند ,ورزند ,ارند and درند : دراغوش : سفهر ,سقهذ ,سقهیر ,سفهره. The Vienna MS gives روند و براغوش و علم و سفهر (٤) برنج

مراغه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب ع و عرض از خط استوا لزك شهری بزرگ است و در ما قبل دار الملك آذربایجان بود هوایش معتدل است بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غلّه و پنبه و انگور و میوه باشد اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد ولایتش شش ناحیت است سراجون و نیاجون و دربجرود[۱] و گاودول وهشترود و بهستان و انگوران و ولاوران[۲] از توابع است مردمش سفید چهره و ترك وش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی[۳] میباشند و زبانشان پهلوی معرّب است حقوق دیوانیش بتمغا مقرّر است مبلغ هفتاد هزار دینار ضمانی آنجا است و از آن ولایتش صد و هشتاد و پنج هزار و پانصد دینار است بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هولاگو خان رصدی بسته است و اکنون خراب است، بسوی شهری کوچك است و آبش از کوههای آن بر میخیزد و در بحیره چیچست میرود حاصلش غلّه و انگور و اندك میوه باشد و حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است، دهخوارقان شهری کوچك است هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد و انگورش بیقیاس بود غلّه و پنبه و میوه درو نیکو میآید و مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی ولاینش هشت پاره دیه است حقوق دیوانیش بیست و سه هزار و ششصد دینار است، نیلان[۴] شهری کوچك است و باغستان فراوان دارد غلّه و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو[۵] و از عیون مردمش ترك اند و حنفی مذهب حقوق دیوانیش ده هزار دینار مقرّر است، تومان مرند

---

(۱) Variants براحون , ساجون and سراخون , نباحون , بناحون and ثناچون , دزخرود

(۲) مرال دادران , مرل اواران , فرل , قول and فول اوزان

(۳) امام حنفی , ابو حنیفه , حنفیه and حنبل (۴) لیلان (۵) جغتو

ولایتی چند از توابع آن است، مرنــد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فا نه و عرض از خط استوا لز نط شهری بزرگ بوده است دور باروش هشت هزار گام است اکنون کمایش نیمه او بــر جاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زلوبر[1] حاصلش غلّه و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوههاش شفتالو و زردآلو و بــه در غایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دیــه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در یك هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرنــد قرمزرا سوراخ کند و به پرد حقوق دیوانیش از مرند و ولایتش بیست و چهار هــزار دینار است، دزمار[2] ولایتی است در شمال تبریز کمابیش پنجاه پاره دیه بود و دوزال[3] و کوردشت و قولان و هرار و خور و اتق[4] از معظمات آن هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از آن جبال بــر میخیزد و فضلابش در ارس میریزد حاصلش غلّه و پنبه و میوه بهمه انواع میباشد و بیشتر از همه جا رسد و نوباوه تبریز از آنجا باشد حقوق دیوانیش چهل هزار و هشت صد دینار است، زنگیان چند پاره دیه است و اکنون داخل مردان نقیم پل خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است بکر بن عبد الله صاحب رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ساخت در سنه خمس عشر هجری، ربوز[5] قصبه است باغستان فراوان دارد حاصلش غلّه و انگور و میوه بتخصیص سیب سفید که قبلی می خوانند عظیم خوبست حقوق دیوانیش سه هزار دینار است، کرکر[6] قصبه است حاصلش غلّه و پنبه و

---

(1) Variants زلولو, زلوز or زنوز (2) J. N. 387 درباز (3) دوزاق, دوسال, دزال, زوال (4) قولون: هزارجود: رواتق, اتق, ابق (5) Cf. J. N. 387 زنوز, زنور, زبوه, زئور (6) کرکز Yaq. IV. 262. Possibly the same as حصار کرنی in *Zafar Nāmah*. I. 399.

انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملك نخچوانی پُلی بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیر است

تومان نخچوان پنج شهر است، نخچوان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ف نه و عرض از خط استوا لجـ م آنرا بهرام چوبین ساخت شهر خوشی است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر است حاصلش غلّه و پنبه و انگور و اندکی میوه دارد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد چند قلعه محکم از توابع آن مثل النجق و سورماری و تغمر و فغان[1] و حقوق دیوانیش صد و سیزده هزار دینار است، اجنان[2] آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن مس آنجاست، اردوباد قصبه است و باغستان بسیار دارد و انگور و غلّه و پنبه نیکو آورد و آبش از کوهها قبان[3] خیزد و فضلابش در ارس رود، آزاد شهری کوچك است حاصلش غلّه و پنبه و انگور فراوان دارد و شراب آنجارا شهرتی عظیم باشد و آبش از کوهها قبان خیزد و در ارس ریزد مردمش سفید چهره امّا عوان طبع باشد حقوق دیوانیش هیجده هزار و سیصد دینار است، ماکویه قلعه است بر شکاف سنگی دیهی در پای آن قلعه چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه‌بان آن دیه شده است و مرجانیثا[4] که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می باشد

باب چهارم، در ذکر دیار اران و موغان،

هوایش گرمسیر است و بعفونت مایل حدودش بـا ولایات ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینار است که بر روی دفتر آمـده است، موغان از گریوه

(1) Variants سوزناری, نغر: شوماری, نعم and فعان (2) اجفان, اخبان (3) قبیان, قاپان (4) هرجائیا, مرحاسیا

سنگ بر سنگ که محاذی تومان پیشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان نا پیدا باشد گیاه درمنه در پاییز زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاك کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابهٔ گرسنه‌را مُضرّتر از آنکه علفی دیگر خورده شود و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرّت در آن درمنه نماند آن نبود، باجروان[1] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج نط و عرض از خط استوا لح در اوّل شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور در مسالك الممالك آمده[2] آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصّهٔ موسی و خضر علیهما السلام میفرماید و إِذْ قَالَ مُوسَى[3] لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا تا اینجا که فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا آن صخره صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است و آن قریه دیه باجروان و آن غلامرا در دیه خیزان[4] کشته اند در صور الاقالیم آمده که صخره موسی در انطاکیه بوده است و در کتب تفاسیر این حکایت‌را در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالی که در حدود آن است بر میخیزد حاصلش غیر از غلّه چیز دیگر نمیباشد، برزند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات مج نط و عرض از خطّ استوا لز مط شهری وسط بوده است بعد از خرابیش افشین غلام معتصم خلیفهٔ عبّاسی آبادان و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است بقدر دیهی معمور مانده هوایش بگرمی مایلست و آبش از عیون زمین مرتفع دارد حاصلش غلّه باشد، پیلسوار[5] از اقلیم پنجم است امیری پیله سوار نام او یعنی

---

(1) Variant ماجروان (2) I. K. 124. 174. (3) Qur., XVIII, 59 and 73.

(4) چندان ,جیلان ,باجروان , in Yaq. III 282 جیران (5) پیلوار : J. N. 393 فیلسود

سوار بزرگ که از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غلّه باشد، محمود آباد در صحرای گاوباری در کنار دریا است غازان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است، همشهره از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان ازو تا دریا قرب دو فرسنگ بود و در اوّل ابر شهره[1] میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که اورا بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید بیت

گزین ابر شهره جو فرهاد کرد * بجنگ از جهان روشنائی ببرد

اران از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اران است، بیلقان[2] از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج لب و عرض از خطّ استوا لط نه قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجر است هوایش گرم است حاصلش غلّه و شلتوك و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد، بردع از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا مك اسکندر رومی ساخت قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد شهر بزرگ بوده است وکثرت عظیم داشته درو عمارات عالیه فراوان بوده وکثرت میوه و از میوهایش فندق و شاه بلوط بهتر از جایهای دیگر باشد آبش از رودی که به ترتر مشهور است، گنجه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا م لد شهر اسلامی است در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شد شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی گفته اند بیت

چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه
بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا ۲۴

---

(۱) Variants ابر شهو , ابو اشهر , بو شهرة , J. N. 393 ابو شهره (۲) بیلغان

گنجهٔ پر گنج در ارّان صفاهان در عراق
در خراسان مرو و طوس در روم باشد اقسرا

هیرک[۱] ییلاق بردع است و جای عظیم خوب و نزع آبهای روان و علف زارهای فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا روند و زمستان بشهر اند

باب پنجم، در ذکر بقاع شروان[۲] و گشتاسفی،

شروان از کنار آب کر تا دربند باب الابواب ولایت شروان است حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمانی بوده است و اکنون یازده[۳] تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است و در وجه اقطاعات متفرّق ولایت بسیار است، باکویه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فد ل وعرض از خط استوا مرل هوایش بگرمی مایلست حاصلش غلّه بیشتر باشد، شماخی قصبه شروان است از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات فد ل و عرض از خطّ استوا ملط انوشروان عادل ساخت هوایش بگرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر در مسالك الممالك[۴] گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده است و دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است، قبله از اقلیم پنجم است و قریب دربند[۵] قباد بن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم و غلّات و دیگر حبوبات نیکو باشد، فیروز آباد[۶] در معجم البلدان آمده که قصبه است بنزدیك دربند هوایش نیکو و جاهای بس نـزه دارد، شابران انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش غلّه و دیگر حبوبات نیکو باشد، کشتاسفی از کنار آب دریـا ولایـت گشتاسفی است وکشتاسف بن لهراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کر و

---

(۱) Variant سیرک ,هرک , J. N. 392. ترک (۲) شروان (۳) پانزده

(۴) I. K. 123. (۵) Cf. *Zafar Nāmah* I. 406. (۶) فیروز قباد Yaq. III, 928, 929.

ارس بریده است و از آن جویها بر داشته و بر آن دیهای فراوان ساخته حاصلش غلّه و برنج و اندك پنبه و میوه بود مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش‌از ظهور دولت مغول کمابیش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هجده[1] هزار و پانصد دینار است و در وجه اقطاعات عساکر که آنرا ساکن اند متفرّق باشد

باب ششم ، در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان ،[2]

و آن پنج موضع است و هوایش سرد است و حدود آن تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ملوك آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شده و در این عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینار است و دار الملك گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است ، الان از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح وعرض از خط استوا م فیروز بن قباد ساسانی ساخت هوایش بغایت خوب است وبسردی مایل و آبش از جبالی که متّصل البرز میآید و در رود کر میریزد حاصلش غلّه و میوه باشد ، انی از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات عط وعرض از خط استوا ما هوایش سرد است حاصلش غلّه و اندکی میوه دارد ، تفلیس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا مح در دره افتاده است که طرفی از آن پا کوه است و آب کر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بر روی کر ساخته اند چنانکه بام هر رسته خانهای زمین کوی بر رسته علیا است و در آنجا حمامات بسیار است که آب گرم آنرا زاینده است و به آتش احتیاج ندارد حاصلش غلّات بغایت نیکو بر آید و اندکی میوه دارد ، خنان[3] قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران ، قرص در معجم البلدان[4]

(1) Variant هفده (2) گرجبستان (3) حیان , خبان , چنان , جنان Muq. 382.
(4) Yaq. IV, 57.

گوید که شهرکی است بر دو روزه تفلیس و هوای خوش دارد و حاصلش غلّه عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد

باب هفتم، در کیفیّت اماکن ملك روم،

و آن قریب شصت شهر است و سردسیر است و علما ما تقدّم آنرا مفسقة البلاد گویند و حدیث نبوی مصدّق این تقریر است کما قال رسول الله عم الروم ما دخله المعصوم در مسالك الممالك آمده(1) و علما گفته اند که چون رومیان بیت المقدس‌را خراب کردند و از آنجا برده بودند حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود لا جرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند و مؤلّف کتاب گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریر است قوله تعالی(2) وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي ٱلْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ نعوذ بالله من سخطه حدود مملکت روم تا ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفتر است و در زمان سلاجقه زیادت از یك هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجا است، سیواس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عالب و عرض از خط استوا لط لك خرابی بحال باروی او راه یافته بود سلطان علاء الدین بن کیقباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد هوایش سرد است حاصلش غلّه و میوه و پنبه باشد صوف سیواسی مشهور است از آنجا میآورند. ابلستان شهری وسط است از اقلیم پنجم. انقره از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عج و عرض از خط استوا لح هوای بسردی مایلست حاصلش غلّه و میوه و پنبه باشد. ارزنجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عد و عرض از خط استوا لط سلطان

(1) I. K. 117. (2) Qur. XXVIII. 59.

علا الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارتش کرد و بارویش نیز بسنگ تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد حاصلش غلّه و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد حقوق دیوانیش سی و سه تومان و دو هزار و پنجصد دینار، ارزن الروم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عو و عرض از خط استوا لط م در آنجا کلیسیائی است در عظمت چنانکه عالیتر از آن عمارت در آن ملك نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعضی از طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول عم فرود آمد و چنانکه میخواهند که باز جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلیسیای مسجد بر شکل طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا نمودار کعبه میخوانند حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است، اراك شهری وسط است آبش از فرات و هوایش بسردی مایل حاصلش غلّه و اندك میوه باشد حقوق دیوانیش ده هزار و هفت صد دینار است، ارمناك [1] در اوّل شهر بزرگ بوده و در این زمان قصبه ایست حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است، اقسنك [2] شهری کوچك است حقوق دیوانیش پنج هزار دینار است، اقسرا از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سح و عرض از خط استوا لح عزّ الدین قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سنه ستّ و ستین و خمسمایه جای عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غلّه و میوه و انگور فراوان خوب باشد حقوق دیوانیش پنجاه و یك هزار دینار است، اقشهر ارزنجان هفت فرسنگی آنجاست و قونیه بر سه مرحله است حقوق دیوانیش صد و سی و پنجهزار دینار است، اماسیه شهر عظیم بوده سلطان علا الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت آن کرد و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای

(1) ارمیال ,ارمیان Ibn Bibi 323, 329. (2) اقبیلك ,اقلك ,افسیلك ,اقفیلك ,اقسلك

خوش و نزه دارد، انطاکیه شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد، اونیك قلعه است بر سر کوهی و شهری آبشخور(1) در پای آن قلعه شیخ حسن پسر حاجی طغای سونای(2) ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهررا خراب کرد بر هشت فرسنگی ارزن الروم است، بابرت(3) شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچك است و اندك باغستان دارد حقوق دیوانیش بیست و یك هزار(4) دینار است، دوبرگی(5) شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، دولو شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، درجان(6) شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، خرتبرت(7) شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش دویست و پانزده هزار دینار است، شهره شهر کوچك است و بر کنار دریا حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، سمسون بر کنار بحر روم است و بندر کشتی، شمشاط از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عب له و عرض از خطّ استوا م شهری بزرگ است و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول عم و در این حدود درختی است ثمرداش ببادام مانند است و با پوست میتوان خورد از عسل شیرینتر است و خوش طعم‌تر و کس نداند آن چه میوه است، عموریه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سو و عرض از خطّ استوا مج و در تلفّظ انکوریه(8) خوانند در جامع الحکایات گوید قسطاس قیصر روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود بر عمارت آن شهر صرف کرد حقوق دیوانیش هفتاد و دو هزار و هشتصد

(1) Variants ابسحور . انخود (2) سوتپای (3) بایبرت (4) Variant پنجاه و یك هزار و سیصد (5) دفرکی . دورکی (6) دبرجان . و برجان (7) حمبربرت ، حمربرت ، حربرت ، دبرجان ، حررت (8) انکوره

دینار است، قالیقلا از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عج له و عرض از خطّ استوا لط م شهر بزرگ است زیلو قالی بدانجا منسوب است و در معجم البلدان[١] آمده که در بیعهٔ نصاری آنجا خانهٔ بوده است که در هر سال در شب شعانین که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاك سفیدی بیرون آمدی آن خاك چون تریاك دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد والاّ هلاك کردی قرا حصار چند قلعه است بدین نام، قراحصار در کمر[٢] کوه بر سه مرحله قیصریّه اسبت بیست و پنجهزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد، قرا حصاررا بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینار است، قراحصار بهاسی[٣] بحدود نیکده حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینار است، قراحصار لیمونیه[٤] بحدود آقشهر ارزنجان، قسطمونیه شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، قومنات[٥] شهری کوچك حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، قونیه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سه مه و عرض از خطّ استوا ما شهری بزرگ است از کوره قپادق سلطان قلج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علا الدین کیقباد سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند باروی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی گز دیگر بلندی باروست دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است و در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بر فراز هریك کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال و بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه

(١) Yaq. IV. 20. (٢) Variant کم (٣) نواس (٤) لیعوبیه
(٥) فرمنات, قومیات

بر بیرون گنبد سیصد و چند لوله آب جاریست ارتفاعاتش غلّه و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه در پای قلعه کوله[1] و آن معمور است انگور و میوه بانواع ازو حاصل شود از میوهایش زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شهر بر سرحدّ قرامان است همیشه از ایشان بزحمت باشند و پیوسته پاس دارند و از مزار اکابر تربت مولانا جلال الدین بها قدّس سرّه آنجاست، قیصریّه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سط و عرض از خطّ استوا لط ك در پای کوه ارجاسب افتاده است شهری بزرگ است قلعهٔ آنرا سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بارو از سنگ تراشیده ساخت حقوق دیوانیش صد و چهل هزار دینار است در معجم البلدان آمده است[2] که درو بلیناس حکیم جهت قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشد و درو مقامی است منسوب بمجلس محمّد بن حنفیّة بن امیر المومنین علی کرّم الله وجهه و اورا عظیم متبرّکه دارند، کاب[3] شهری وسط است و هوایش سرد است و از اقلیم پنجم است حقوق دیوانیش بیست و دو هزار و صد دینار است، کماخ قلعه است و شهر کوچك در پای آن قلعه هوایش بسردی مایل است و چند پاره دیه بر توابع آن و حقوق دیوانیش سی و چهار هزار و چهار صد دینار است، کوك[4] شهری وسط است و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد، کیر و بفیج[5] در اوّل دو شهر بوده است متّصل بهم دیگر این زمان خراب است و اندکی عمارت دارد امّا میوه فراوان و خوب باشد، لولوه شهر کوچك است و از اقلیم پنجم هوایش بسردی مایلست و علفزار بسیار دارد و شکارگاه بحد و شمار، ملطیه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عا م و عرض از خطّ استوا لط و در آن حدود حصن حصین

(1) Variant کوکه (2) Yaq. IV. 214. (3) Cf. Ibn Bibi. 292. (4) کول
(5) Variants s. p., and کر و تنج ، کبر و نعیم ، کبر و تیج ، کنز و نتج

است و آنرا ارقلودیه[۱] خوانند و بطلمیوس صاحب المجسطی بدانجا منسوبست شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوشی و آبهای روان و علفزارهای فراوان حاصلش غلّه و پنبه وانگور و میوه فراوان باشد، نیگده[۲] شهری وسط است و از اقلیم پنجم حقوق دیوانیش چهل و یکهزار و پانصد دینار است، نکسار[۳] شهری وسط است و باغستان فراوان دارد و میوه بسیار دارد حقوق دیوانیش صد و هشتاد و هفت هزار دینار، هوشیار قلعه است بحدود ولایت قرامان کوهستان و بیشه است و درو قلاع فراوان و آن ولایات متّصل ارمنیة الاصغر و شام وسواحل بحر روم و فرنگ است اهل آنجا سلاح ورز و دزد و راه زن باشند و با اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان ایشان از نسل سلاجقه اند، یلقان بازار[٤] قصبه ایست ما بین قونیه و آقشهر و درو آب گرمی است که در جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند، زمندو[٥] شهری وسط است حقوق دیوانیش چهارده هزار وششصد دینار است، قیر شهر شهری بزرگ است و درو عمارات عالی و هوای خوب دارد حقوق دیوانیش پنجاه و هفت هزار دینار، گدوك[٦] شهری کوچك است و هوایش بسردی مایل حقوق دیوانیش شانزده هزار و پانصد دینار است، طوزاغاج[۷] شهری وسط است حقوق دیوانیش نوزده هزار و پانصد دینار است، زیارت بازار قصبه ایست وجای عظیم خوش و حقوق دیوانیش یکهزار و ششصد دینار است، آگریدور[۸] قصبه ایست حقوق دیوانیش چهار هزار دینار است، قواق[۹] قلعه ایست عظیم و محکم در دامن کوه افتاده است، قوشحصار شهری وسط است حقوق دیوانیش بیست و هفت

(۱) Variant قلعهٔ دیه (۲) نکده, نکیده (۳) نکیسار (٤) یلتان . یلقور , یلقون
(٥) Ibn Bibi, 210 (٦) Ibn Bibi, 40 (۷) Ibn Bibi, 281
(۸) اگریدول (۹) قراق

هزار دینار است، سوری حصار[1] شهر وسط است حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است، قلونیه شهریست بر ساحل بحر قسطنطنیّه، کستغی[2] شهری کوچك است بر ساحل بحر، ملقونیه در معجم البلدان[3] گوید که بحدود قونیه است از کوره قپادق و حصون قوه و اقطنغوش[4] در آن حوالیست

باب هشتم، در ذکر مواضع ولایت ارمن،[5]

و آن بر دو قسم است ارمنیة الاکبر و ارمنیة الاصغرُ و ارمنیة الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیة الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش و بلاد سیس و قبرس[6] و طربزون معظم بلاد آنجاستْ و از آنجا هر سال سه تومان بر سبیل خراج بایران میدهند و ارمنیة الاکبر داخل ایران است و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط مشهور است و هوایش اکثر معتدل حدودش تا ارمنیة الاصغر و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و ارّان پیوسته است طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از ارّان تا اقصی ولایات اخلاط ودار الملك آن دیــار شهر اخلاط است حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دویست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومان است، اخلاط[7] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عزنه و عرض از خطّ استوا لحکط هوایش معتدل است و باغستان بسیار دارد و میوهای خوب نیز بسیار باشد حقوق دیوانیش پنجاه ویك هزار و پانصد دینار، ابتوت[8] قصبه ایست مختصر حقوق دیوانیش یك هزار دینار است، ارجیش پیشتر از این شهر بوده است طولش از جزایر

(1) Variants سعری حصار, شعری, شهری (2) کستقی, کسفی, کسغنی, کسبقی, کسیغو (3) Yaq, IV. 635 (4) قوه و افطیعوش • (5) ارمینیه, ارمنیه, ارمنه (6) فرین, فوس and نرطرون, طرون (7) خلاط (8) ابنوط, ابطوط

خالدات عج و عرض از خطّ استوا لط خواجه تاج الدین علی شاه وزیر تبریزی آنرا حصاری کشید اکنون قلعهٔ محکم است حاصلش غلّه و پنبه حقوق دیوانیش هشتاد هزار دینار است، ارصوك(١) قلعه ایست برکنار بحیرهٔ اخلاط و جای عظیم سخت نیکو است حقوق دیوانیش سیزده هزار و ششصد دینار است، الاطاق(٢) علفزار بسیار نیکو است و آبهای فراوان و شکارگاهای بسیار دارد و ارغون خان مغول در آنجا سرای ساخته و بیشتر تابستان آنجا بودی حقوق دیوانیش ششهزار و پانصد دینار است، برگری(٣) شهری کوچك است و در زمان سابق شهر بزرگ بوده است و بر سر پشته افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق می‌آید و باغستان بسیار است و درو میوه بسیار میباشد و اندرون شهر قلعهٔ محکم بیك طرف شهر حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است، بیان(٤) قصبه ایست درو باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانیش شانزده هزار دینار است، خرادین(٥) شهری کوچك است و در اوّل شهر بزرگ بوده حقوق دیوانیش پنجهزار و سیصد دینار است، خوشاب قصبه ایست حقوق دیوانیش یك هزار دینار است، خرمرمت و لوقیامات(٦) شهر کوچك است و درو باغستان و میوه بسیار باشد و هوائی در غایت خوبی حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینار است، هنگماباد(٧) در اوّل شهر بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است حقوق دیوانیش نه صد دینار است، سلم(٨) قصبه ایست حقوق دیوانیش هفتهزار و دویست دینار است، عین شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، کبود شهری کوچك است حقوق دیوانیش چهار هزار و سیصد دینار است، ملازجرد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

(١) Variants ارموك, ارمول, ارسوك (٢) الاتاق (٣) بهرگری, بارگیری, بیرکری
(٤) نیار, بیاز, نیان Cf. J. N. 418 for this and following. (٥) خراوین (٦) حرسرتب,
جرسربب, حرسرت, خربیرت and تومانات, توقات; (٧) سکماباداد (٨) شلم

خالدات عو و عرض از خطّ استوا لح مه و اکنون قلعهٔ دارد محکم عظیم جای خوب است و هوای خوش حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، وان و وسطان از اقلیم چهارم است وان قلعه است و وسطان شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسط است طولش از جزایر خالدات عج و عرض از خطّ استوا لز هوایش بغایت خوب و آبش از جبالی که در آن حدود است بر میخیزد و در بحیرهٔ اخلاط میریزد و باغستان بسیار دارد و میوهای فراوان و خوب و حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهار صد دینار است، ولاسجرد[1] قلعه ایست و قصبه در پای آن حاصلش غلّه و پنبه و اندك میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است،

باب نهم، در ذکر دیار بکر و ربیعه،

در صور الاقالیم آنرا جزیره میخوانند بیست و نه شهر است و گرمسیر و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب پیوسته است و شهر موصل دار الملك آنجاست حقوق دیوانی آن مملکت در عهد اتابکان تا زمان بدر الدین لولو مبلغ یك هزار تومان بوده است و اکنون صد و نود و دو تومان است و نیم، موصل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خطّ استوا له لب بر کنار دجله افتاده است دور باروش هشت هزار گام است و مسجد جامعی دارد و محرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس از چوب نکرده باشد و عمارات عالیه بدر الدین لولو ساخته است و اکنون بیشتر خراب است حقوق دیوانیش سیصد و بیست و هشت هزار دینار است، اربیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خطّ استوا لد شهری بزرگ است و قلعهٔ عظیم دارد حاصلش غلّه و

(1) Yaq. IV, 939.

پنبه نیکو دارد حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است از دیار ربیعه است،

ارزن شهری بزرگ است و قلعه دارد عظیم محکم حاصلش غلّه و پنبه نیکو باشد حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینار است، آمد[1] از دیار بکر[2] است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عج م و عرض از خطّ استوا له بر کنار آب دجله[3] است و شهری وسط است و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، باصبده[4] شهری وسط است حاصلش غلّات و پنبه و اندکی میوه باشد حقوق دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینار است، باظر نوح[5] شهر کوچك است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، برطلی قصبه ایست و جای عظیم خوب است و نزه و میوه دارد و غلّه و پنبه نیکو و حقوق دیوانیش سیزده هزار و دویست دینار است، بوازیج شهری کوچك است حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، جسار[6] در صور الاقالیم گوید شهری کوچك است در باغستان و کوهستان ایشان زرع میکنند، جزیره از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته شهر بزرگ است و قرب صد پاره ده از توابع اوست انگور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد هزار و دویست دینار، حانی و سیلوان[7] شهری وسط است از اقلیم چهارم حقوق دیوانیش صد و هفتاد و یك هزار دینار است، حرّان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خطّ استوا لد ارفخشد بن سام بن نوح عم ساخت و قلعه ایست از سنگ تراشیده دورش یك هزار و سیصد و پنجاه گام و علو دیوارش پنجاه گز آنرا قلعهٔ نجم خوانند و از قرای حرّان در دیه تلان[8] گویند

(1) Variants اين ,ايمسو ,ايمد (2) MSS ربيعه (3) MSS فرات
(4) باصيده Yaq. I. 466 بازبدا (5) ناظر بوح (6) حار ,جاد ,جار
(7) جانى and سيوان ,ستوان (8) فران ,قليان ,ديه قنان

ولادت حضرت ابـراهیم خلیل عمّ بدو بوده است و اصحّ آنکه بولایت بابل بوده است بدیه نورس(١) و اورا آنجا پنهان داشته اند و در حرّان قوم صابیان بسیار بودند، حصن کیفا شهری بزرگ بوده و اکنون بعضی خرابست و بعضی آبادان حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار پانصد دینار است، خابور از اقلیم چهارم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت، راس العین از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عج ك و عرض از خطّ استوا لد ك دورش پنجهـزار گام است هوایش بغایت خوش است و میوه و انگور و غلّه و پنبه نیکو باشد، رقّه از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات عد یز و عرض از خطّ استوا لد م اکنون خراب است بزبان رومی آنـرا قالانیقوس خوانند اند و در رسالهٔ ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعبر نامی که حاکم آن دیار بوده بر لب فرات محاذی شهر رقّه قلعهٔ از سنگ خارا ساخته است دورش یك هزار گام بعد از صد سال نبیره اش سابق بن جعبر بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مُسدود بوده سلطان ملك شاه سلجوقی آنرا بزجر بسته و سابق‌را با پسران سیاست فرمود تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است که آن قلعه در برابـر دیه صفّین است که رزمگاه امیر المومنین مرتضی علی کرّم الله وجهه و معاویه و بر لب آب فرات در حوالی مشهدی است که شهداء طرفین آنجا مدفونند از دور اشخاص شهدا در تابوتها پدید بود چون نزدیك می رفتند هیچ نمیشایست دید رها از اقلیم چهارم است در رسالهٔ ملکشاهی آمده که دورش پنجهزار و هشتصد گام است از سنگ تراشیده کرده اند و درو کنیسه هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ در میان زیادت از صد گز صحن گنبد بوده است و گوید در مسالك

(١) Variants نوری، تورس، بوس

الممالك از آن عظیم تر و نیکو تر در جهان عمارت کس نه ساخته بوده امّا اکنون خراب است، ساعرد شهری بزرگ است از اقلیم چهارم و هوای خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر مشهور است حقوق دیوانیش چهل و ششهزار و پانصد دینار است، سنجار از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عه ك و عرض از خطّ استوا له دور بارویش سه هزار و دویست گام از سنگ و گچ کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است که بامهای هر رسته خانهها زمین کوی یك رستهٔ دیگراست باغستان فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوههای فراوان و انگور خوب دارد و حقوق دیوانیش صد و چهل و هفتهزار و پانصد دینار، سوق ثمانین دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر عم بوقت آنکه از طوفان خلاص شد ساخت و آن اوّلین مقامی است که بر روی زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خراب است، عقر[1] از اقلیم چهارم است کیکاوس کیانی ساخت و بر پشته موضوع است و مصنوع انگور بسیار دارد و شراب بد باشد حقوق دیوانیش بیست و هفت هزار و چهار صد دینار است، عمادیّه شهری بزرگ است و عماد الدوله دیلمی تجدید عمارت کرد و بعمادیّه منسوب گردانید هوائی بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش شصت و هشت هزار دینار است، قرقیسیا از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عدم و عرض از خطّ استوا لد ك بقرقیسیا بن طهمورث دیوبند منسوب است، کرملیس شهری وسط است حقوق دیوانیش یازده هزار و دویست دینار است، ماردین از دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عد و عرض از خطّ استوا له بر روی پشته ساخته اند و درو قلعه ایست هر سر سنگی که

(1) Variants عفر ,عقه

بر سر شهر مشرف است و در آن دیار رودی است همچند زنجان رود باشد صور نام باغستان ماردین‌را آب از او است و اراضی که بـر آن آب است قریب ده فرسنگ کمابیش طول دارد و یك فرسنگ عرض غلّه و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رود است حقوق دیوانیش دویست و سی و شش هزار و دویست دینار است، موش بیش از این شهری بوده است و اکنون خراب است و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از یك طرف آن آب دجله و از یك طرف آن آب فرات میرود و حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینار است، میافارقین از دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عه یه و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و هوای خوش دارد و میوهٔ فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار، نصیبین[1] از دیار ربیعه و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خطّ استوا له دور باروش ششهزار و پانصد گام است آبش از نهر هرماس است و هوای او متعفّن است ارتفاعش میوه و انگور بسیار دارد و شرابش بد نیست و مانع مضرّت عفونت هوا میشود گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتّال و پشّه بسیار است در جامع الحکایات آمده که در ما قبل بافسون پشّه و ملخ‌را بسته بودند چنانکه قطعا در آن شهر در نیامدی و در عهد صلاح الدین یوسف باروی آن عمارت میکردند خمهاء سر بسته دیدند تصوّر گنجی کردند و آنرا بر داشتند و سرش باز کردند پشّه و ملخ دیدند باز بـر جای نهادند و آن عمل باطل شد، نینوی بر کنار دجله نهاده اند دورش ششهزار گام است و مشهد یونس پیغمبر عم در قبلی آن شهـر است و از شهر تا آن مشهد هزار گام است بی زیاد و کم،

(1) Variant نصبین

باب دهم، در ذکر بقاع[1] کردستان،

و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه[2] قریب دویست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست تومان ویکهزار پانصد دینار برروی دفتر است الانی[3] قصبه ایست معتبر و هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلّات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاه های خوب فراوان دارد، البیشتر[4] شهری وسط است و جای نزه و درو آتش خانه اروخش[5] نام بوده است، بهار قلعه ایست و در زمان سلیمان شاه دار الملك او بوده خفتیان[6] قلعه ایست محکم و برکنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن، دربند تاج خاتون[7] شهری وسط خوب و نزه بوده است، دربند زنگی شهر کوچك است و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاك باشند، دز بیل[8] شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد، دینور شهری است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا له شهری کوچك است و هوایش معتدل و آبش فراون و ارتفاعش غلّه و میوه و اندکی انگور باشد مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشد، سلطان اباد جمجمال قصبه ایست از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده است اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغول ساخته جای خوش و بغایت خوب حاصلش غلّه بیشتر باشد، شهرزور از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فاك و عرض از خطّ استوا لذك قصبه آنرا در اوّل نیم ارداه گفته اند یعنی نیم راه مداین

(1) Variant اشکال ولایات (2) اباه ,الوه (3) الابی (4) انسمت ,الیشت, بشت ,الیشه ,البشر I, H. 259. J. N. 450. (5) اروحش ,اردحش ,اردخش (6) حقشان ,حقهان ,خبنان ,خیسان ,خفیان ,خنیان , J. N. 450. (7) Cf. *Zafar Nāmah*, I, 583, 599, 640. (8) در نیل

تا آتش خانه آذربایجان قباد بن فیروز ساسانی ساخت در صور الاقال گفته اند که آن شهر زور بدان گویند که پیوسته حکّامش اکراد بوده ان و هــر که‌را زور پیشتر بوده حاکم میشد، کرمانشاه(۱) آنــرا در کتب قرماسین(۲) نوشته اند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات و عرض از خطّ استوا لد ك بهرام بن شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و درو جهت خود عمارت عالیه ساخت و پسرش انوشروان عادل درو دکهٔ ساخته صد گز در صد گز و در یك جشن برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند و قیصر روم اورا دست بوس کردند شهری وسط بوده است اکنون دیهی است و صفّهٔ شبدیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغ انداخته دو فرسنگ در دو فرسنگ و بعضی از آن مثمر گردانید چنانکه همه میوههای سردسیری و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار گذاشته و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردندی کرند و خوشان دو دیه است بر سر گریوه حلوان و کرند خراب است و خوشان آبادان هوای معتدل دارد و آبش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغستان بسیار است، کنکور آنــرا قصر اللصوص خوانده اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجهٔ عالی دارد خسرو پرویز درو قلعه ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هریك کمابیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست مونس الاستاد در کنگور جامعی ساخت بغایت خوب و عظیم، مایدشت ولایتی است قریب بنجاه پاره دیه بود و در صحرائی واقع است که متّصل میدان بزرگ است و علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آبش از جبالی که در آن حدود است بر میخیزد، هرسین(۳) قلعه ایست و قصبه در پای

(۱) Variant کرمانشاهان (۲) قرماشین (۳) حرسین

آن هوای معتدل دارد و آبهای روان، وسطام[1] دیهی بزرگ است محاذی صفّهٔ شبدیز هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون و حوالیش بر میخیزد

باب یازدهم، در ذکر بلاد خوزستان،[2]

درو دوازده شهر است و بغایت گرم حدودش بولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته حقوق دیوانیش در زمان خلفا زیادت از سیصد تومان این زمان بوده است و در این عهد سی و دو تومان و نیم بر روی دفتر است امّا توفیری نیکو دارد و دار الملکش شهر تستر است، تستر[3] در تلفّظ شستر خوانند و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد°ك و عرض از خطّ استوا لا ك هوشنگ پیشدادی ساخت و خراب شده بود اردشیر بابکان تجدید عمارت آن کرد و شکلش بر مثال اسپ ساخت شاپور ذو الاکتاف چون از روم بایران رسید و بر قیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصررا الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی که درین ملك کرده بود آب شسترا مثالثه گردانید و برآن سدّی عظیم بست و جوی دشتاباد که مدار ولایت شستر بدانست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالك[4] گوید که از آن محکم تر بندی بر هیچ آب نه بسته اند امّا بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالك در فارس عضد الدوله دیلمی بـــر آب کر بسته است از آن عظیم تر است و شاپور ذو الاکتاف در ششتر عمارت عالی کرد دور آن شهر پانصد گام است و چهار دروازه دارد و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم وزد چنانکه بشب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن امّا آبش نیك هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب اغذیهٔ غلیظ خورند و مضرّ نبود و زمینش مرتفع تمام است و از نیکوئی زمین شخم بیك

(۱) Variant بسطام (۲) در هیات کشور خوزستان (۳) ششتر، شوستر

(٤) I. K. 162.

دراز گوش کافی بود[1] غلّه و پنبه و نی شکر درو نیك میآید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابو حنیفه باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بجود مشغول و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متموّل بنادر افتد شکارگاههای بسیار دارد و در رسالهٔ ملك شاهی گوید چهار شکارگاه است بزرگ یکی رخش آباد پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ دوم دورق و هندویان[2] بیست فرسنگ در ده فرسنگ سیم مشهد کافی[3] ده فرسنگ در شش فرسنگ چهارم حویزه بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ و علفزارهای خوب است و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد و هر غلّه که در ثور نبریده باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتوانند برید و تلف شود و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرّر است و بر ظاهر شهر قلعه ایست محکم، اهواز از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لا اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدنجا باز خوانند، ترب[4] از اقلیم سیم است و شهر کوچك است و گرمسیر برکنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مدّ ماهیانرا در خشکی اندازد و قوّت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوّت و سیاه چهره باشند باغستان بسیار دارد نارنج و ترنج و لیمو و خرمای خوب درو بسیار بود. جندی شاپور[5] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ه و عرض از خطّ استوا لا به شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذو الاکتاف درو عمارت بسیار کرد شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار دارد، حویزه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ه و عرض از

(1) Variant شحم یك گاو توان زدن (2) هندمان (3) کوفی
(4) ترانب، توب، تعرب، نرتب (5) جند شابور

خطّ استوا.ل شاپور ذو الاکتاف ساخت شهری وسط است و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان حاصلش غلّه و پنبه و نیشکر بسیار است و درو قوم صابیان بسیار اند، دزفول آنرا اندیمشك(۱) گفته اند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ه و عرض از خطّ استوا لا اردشیر بابکان ساخت بر دو جانب آب جندیشاپور نهاده است و پلی بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه و درازی آن پل پانصد و بیست گام و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشك خوانند و آن شهررا بدان پل باز خوانند بر جانب شرقی بالای شهر جویی در سنگ بریده اند در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالایی اندازد و مدار شهر بدان آب است و شهری وسط است مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قری شافجرد و مطران مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت نرگس خود روست و هم در این حدود درختان اند آنرا زرین درخت گویند شکوفه زرد بسیار بقا دارد امّا ثمره نمیدهد، دستگر از اقلیم سیم است اورمزد(۲) بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و قلعهٔ گلین محکم دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفّن، رامز طولش از جزایر خالدات فه مه و عرض از خطّ استوا لا اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و رام هرموز خوانند بمرور رامز شد شهری وسط است و هوای گرم دارد حاصلش غلّه و پنبه و نی شکر فراوان بود، سوس(۳) از اقلیم سیم و شهری وسط است و گرمسیر مهالیل بن قینان بن انوش بن شیث ابن آدم عم ساخت و این اوّلین شهر است که در خوزستان بنا کردند و هوشنگ برآن عمارت افزود آنجا قلعهٔ محکم ساخت و بر آن قلعهٔ دیگر

(۱) Variants اندلشك, اندك Yaq. I. 372, Ist. 197 اندامش

(۲) هرموز, هرمز

(۳) سوسین

ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خوانــد و شکلش بر مثال باز نهـاده بود گور دنیال پیغمبر عم بر جانب غربی آن شهر است در میان آب و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نه گریزنـد وکس ایشانرا نــه رنجاند، طرازك[1] شهری وسط است و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد، عسکر مکرم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ك و عرض از خطّ استوا لا مه شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارتش کرد و بورج[2] شاپور خوانند بر دو جانب آب دو دانکه نستر نهاده است و در اوّل بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طهمورث دیو بند ساخته شهری بزرگ است از همه ولایات خوزستان هوای آن خوشتر است امّا درو عقارب قتّال بسیار است، مسرقان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لا اردشیر بابکان بر آن جوی برید و بر آن جوی آن ولایت نهاده شهری وسط است و ولایتی بسیار دارد و همه گرمسیر است،

باب دوازدهم. در ذکر مواضع برّ و بحر مملکت فارس،

در فارس نامه[3] آمده است که مملکت فارس دار الملك پادشاهان ایران بوده است و مشهور است که ایشان اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوك فارس خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گـذار ایشان بوده انــد وکلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد[4] بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ و حضرت رسول صلعم در حقّ فارس فرموده انّ الله خیّر بین خلقه من العرب قریش و من العجم فارس و بدین جهت اهل آنجارا

(۱) Variants طرارك , J. N. 284 افرشه   (۲) برج   (۳) See British Museum MS Or. 5983: and J. R. A. S. for 1912: pp. 1, 311, 865.

(٤) Qur. XVII, 5.

اخیار الفارس خوانند و در معجم البلدان[1] از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که ابعد الناس الی الاسلام الروم و لو کان الاسلام معلّقا بالثّریّا لتناولته فارس و ملك فارس هم برّ است و هم بحر و هر یك را علیحده مینویسم حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیر المومنین عمر خطّاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفا بمقاسمه معیّن بوده ماست و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند و در عهد واثق خلیفه آنرا معیّن کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غلّه بر آوردند سنه اثنی و ثلثمایه علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا اخراج معیّن مقرّر گردانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یکهزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج[2] بار هزار هزار دینار عوال حاصل داشت که نزدیك این مقدار بود امّا ایشان با دار الخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردندی و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردّد عساکر در کشور کشائی تا مبلغ دو بار هزار هزار و سیصد و سی و پنجهزار رایج بوده که هم بدان نزدیك باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یکهزار و دویست دینار رایج است و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بتمغا مقرّر است و شرحش متعاقب میآید ،

البرّ ولایت برّ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند چون اردشیر خوره[3] و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره و در هر یك چند ولایات و شهر بوده و هست و حدود آن کورها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است طولش از قومشه تا قیس صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یزد تا حوز سیصد و بیست فرسنگ مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد ،

(1) Yaq. III, 837. (2) قرب پنج (3) So in all the older MSS, more correctly خره

کوره اردشیر خوره باردشیر بابکان اوّل اکاسره منسوبست و در این کوره اوّل شهر شهر فیروزاباد بوده و در فارس دار الملك اصطخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کورهاست امّا چون اکنون دار الملك فارس شهر شیراز است و آن در کورهٔ اردشیر خوره است این کوره‌را مقدّم داشتن اولی است،

شیراز از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبّة الاسلام آن دیار طولش از جزایر خالدات فج وعرض از خطّ استوا کط لو بروایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شد و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهر فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح عم منسوبست و اصحّ آنکه بزمان اسلام محمّد بن یوسف ثقفی برادر حجّاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و بروایتی عمزاده‌اش محمّد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید کرد تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله در عهد عضد الدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکرش نماند در قبلی شیراز قصبهٔ ساخت و لشکریانرا درو نشاند فنا خسرو گرد خواندی و عوام سوق الامیر خواندندی و این قصبه بمرتبهٔ رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت امّا اکنون خراب است و داخل قرای حومه[1] شده و شیرازرا تا زمان صمصام الدوله بن عضد الدوله بارو نبود از جهت دفع اعدا آنرا بارو کشید دورش دوازده هزار و پانصد گام است و در این تاریخ خرابی بحال او راه یافته بود ملك شرف الدین محمود شاه اینجو تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای آن بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت شهر شیراز هفده محلّه است و نه دروازه دارد اصطخر و دراك[2] موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا[3] و باب نو و دولت و سعادت شهر در غایت خوشی است امّا کوچهاش جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصّر اند پر چرکین میباشد

(1) Variant جومه (2) دارك (3) فنا و بال .قبا و بات

و مردم متمیّزرا در آن کوچها تردّد متعذّر است و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکناباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر قنات قلات بندر که بکت(۱) سعدی مشهور است و هرگز بعمارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراك می آید و بر ظاهر شهر می گذرد و به بحیرهٔ ماهلویه میرود و ارتفاعات آنجا وسط است و بیشتر اوقات سعر خوردنی بالا باشد از میوهاش انگور مثقالی بغایت نیکوست و در آن شهر درخت سرورا نموّی نیکو بقوّتست مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سُنّی شافعی مذهب اند و اندك حنفی و شیعه نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول صلعم دارند و اثری دارد و اکثر نکو دارد و اهل آنجا درویش نهاد و پاك اعتقاد باشند و بکمتر کسبی قانع و درو بینوا بسیار است امّا از گدیه محترز باشند و البتّه بکسبی مشغول و متموّلان آنجا اکثر غریبند و شیرازی متموّل بنادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات ساعی اند و در طاعت و عبادت حقّ تعالی درجهٔ عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب اورا برج اولیا گفته اند امّا اکنون بسبب نا انصافی و طمع پیشوائی مکمن اشقیاست و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین المحراب و المنبر دعارا اجابت بود و مسجد جدید اتابك سعد بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنقر در خرگاه تراشان باتابك سنقر بن مودود سلغری منسوبست و دار الشفا بعضد الدوله و دیگر جامعها و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تموّل ساخته اند بسیار است همانا از پانصد بقعه در گذرد و بدان موقوفات بیشمار امّا از آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستاکله است و در آنجا

(۱) Variant کتب

مزارات متبرّکه مثل امامزادگان محمّد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی الله عنهم وشیخ ابو عبد الله خفیف که آنرا اتابك زنگی سلغری عمارت کرد و وقف معیّن فرمود و شیخ بهلول مرمّت عمارتش کرد و بابا کوهی[1] و شیخ روز بهان و شیخ سعدی و کرخی و شیخ حسن گیاه و حاجی رکن الدین رازگو و امثالهم فراوانست چه در اکثر مدارس و خوانق و مساجد نیز مقابر خواصّ است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهر است و برخی در بیرون و بچند موضع متفرّق اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقرّر است و اکنون چهار صد و پنجاه هزار دینار ضمانی آنجاست و ولایتش تمامت فارس، از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن آنرا حومه[2] میخوانند و هجده پاره دیه است و آبش از قنوات و در هوا مانند شیراز حاصلش غلّه و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع، اعمال سیف ناحیتی چند است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات بسیف ابی زهیر و بعضی بسیف عماره منسوبست و حاصلشان جز غلّه و خرما نبود، بوشکانات[3] چند ناحیه است و همه گرمسیر و درو خرما بسیار بود و در آن ولایت هیچ شهری نیست و حاصلشان غلّه و خرما باشد، توج[4] در قدیم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم در بیابانی است که درو آب روان نیست و اکنون خراب است، خبر[5] شهری وسط است بزرگتر از کوار هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غلّه بوم و میوهای سردسیری و گرمسیری همه درو باشد و نیکو بود و قلعهٔ محکم دارد و آنرا تیر خدا خوانند و درو نخچیر کوهی و دشتی فراوان بود، حنیزبر[6] ناحیتی است همه گرمسیر و درختان

(1) Variant کوئی (2) جومه (3) Ist. 105 wrong توشکانات F. N. N. 212, 213, (4) F. N. N. 105, 209. (5) F. N. N. 196, modern خفر
(6) خنوهر , جنبربر , خنبربر Cf. Ist. 105, 136 جیبرین

خرما دارد و درو هیچ شهر نیست و مردمانش سلاح ورز باشند، خنیفقان[1] دیهی بزرگ است و در تلفّظ خنافگان خوانند بر راه فیروز آباد است و ازو تا فیروز آباد راه سخت بود و تنگها و کوهستان درشت و لگام گیرهای سخت و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد هوایش معتدل است مردم آنجا کوهی طبع باشند آبش از آن کوه وکوهستان است و آن منبع رود برازه است که بفیروز آباد رود و محصولش غلّه و پنبهٔ فراوان بود، رمزوان و داذین و دوان[2] چند ناحیت است همه گرمسیر و بعضی که کوهستان است هوایش معتدل است و حاصلش غلّه و میوه و شلتوك باشد، سروستان وکوبنجان[3] ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود درخت خرما بسیار دارد و حاصلش غلّه و خرما باشد، سراف در قدیم شهری بزرگ بوده و پر نعمت و مشرع سفر بحر در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با قیس افتاد هوایش بغایت گرم است و آبش از باران در مصانع محافظت نمایند و درو سه چشمه نیز دارد و حاصلش غلّه و خرما موضع نجیرم و خوراشی[4] از توابع آن بوده است، صمکان و هیرك[5] صمکان شهری خوش بوده است و از عجایب دنیا زیراکه در میان او رودی میگذرد و بر آن رود پلی ساخته اند طرف بالای پل سرد سیر است و درختان جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان نارنج و ترنج و مانند آن و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه

(1) Variants خنیفغان Modern هنیفقان F. N. N. 198.

(2) Ist. 98, 112, 114, 145; Yaq. II. 613, F. N. 13, 43

(3) کوهجان F. N. N. 221, 223. Cf. Ist. 136 where the name is printed الاوسبنجان and Yaq. IV. 316.

(4) حوشی, خورشی, خورشیر. Najîram (Ist. 34) is probably بندر دیر F. N. N. 217.

(5) میرك, هبرك Ṣimkān is modern دیزه, F. N. N. 225.

چندان آب برآن ننهند نتوان خورد و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند و هیرك دیهی بزرگ است و از توابع آنجاست، فیروزاباد[1] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فزك و عرض از خطّ استوا کج مه در اوّل فیروز ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب بفواره بر آن بالا میبرد و بر گرد آن دکهٔ عظیم کرده و آن عمارترا ایوان خواندندی بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد آب رود خنیفقان‌را از ممرّ خود اوّل بگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت و اردشیر بابکان خواست که آن بحیره‌را خشك گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد برازه معمار بر طرف تنگ نقبی برید و بر وقت آب کشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند آب قوّت کرد و زنجیر بگسیخت و اورا هلاك گردانید و آن سفت بروزگار فرو می افتاد تا درهٔ شد اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضد الدوله دیلمی تجدید عمارت آن کرده فیروزاباد خواند هوایش گرم و متعفّن و آبش از رود خنیفقان میآید و اکنون بآب برازه مشهور است گلابش خوشبوی تر و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیّز و بصلاح باشد، کارزین و قیر و ابزر[2] کارزین شهری وسط است و قیر شهری کوچك و همچنین ابزر شهری کوچك و هر سه گرمسیرند و در آنجا درختان خرما بسیار آبش از رود زکان است و به کارزین قلعهٔ محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده اند و هرم[3] و کاریان و مواضع بسیار از توابع صحرای این عمل است، کران و ایراهستان[4] در

---

(1) F. N. N. 241. Ruins now known as کوشك (2) F. N. N. 179, 245, 246.

(3) F. N. N. 182. هرمز of Ist. 105 and Muq. 456. (4) Variants ابرستان and کریان ,کاران

بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارند و غلّه آنجا همه دیمی بود و از میوه جز خرما ندارند و همه در کوهها نشانند تا در زمستان از باران پر آب شود و بتابستان درخت‌را تازه دارد و مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و پیاده رو باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت نتوانند بود وبدان سبب آن گروه عصیان بسیار نمایند، کوار[1] شهری خوش است و توابع بسیار دارد و هوایش بگرمی مایل است و آبش از زکان بهمن ابن اسفندیار بر آب آن رود بندی بسته تا آن آب بالا آمده و دیههای آن مزروع گشت و درو غلّه و میوه بسیار باشد و اکثر حوایج نیز از آنجا آورند و از میوهایش ناروان و بادام نیکو بود و در آن حدود نخچیر فراوان بود صاحب فارس نامه[2] گوید اهل آنجا جلف و کثیف طبع باشند و متابع مذهب شافعی باشند، لاغر و کهرجان[3] از نواحی کارزین است و گرمسیر است و هوایش مخالف و درو مردم دزد و راهزن باشند حاصلش غلّه و پنبه و خرما باشد، ماندستان[4] بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیههاست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غلّه و پنبه دیمی نبود امّا اگر آذرماه و دیماه که آخر خریف و اوّل شتا بود باران باشد یك من تخم کابیش هزار من ربع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود چندین ربع نتواند داد بلکه بزیان رود و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد کنند نیمی مزارع‌را بود و نیمی دروندهرا بردارند، میمند[5] شهری کوچك است و گرمسیر و غلّه و خرما و انگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر

(1) F. N. N. 261. (2) F. N. 39 (3) Variant کمرجان، مکرجان، بکرجان. Cf. Ist. 106. I. H. 191 F. N. N. 198. (4) بایدستان F. N. N. 213. (5) Cf. F. N. N. 305; or possibly Ist. 104.

بود و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند، موهو و همجان و کبرین[1] سه شهر است میان فسا و شیراز و هوایش مانند شیراز و آب روان دارد و باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری میباشد و درآن حدود نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیباك باشند، هزو و ساویه[2] دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود است ساحلیّات اند و از توابع دولتخانهٔ قیس است و بغایت گرمسیر است، کوره اصطخر چون در ملك فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است این کوره بدان شهر باز خوانند از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نیریز[3] در عرض از توابع آن کوره است، اصطخر از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فج‌ك و عرض از خطّ استوا لك ﻫﻔولی کیومرث بنیاد کرد و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ عمارت برآن افزود و جمشید باتمام رسانید چنانکه از حدّ حفرك تا آخر رامجرد مسافت چهارده فرسنگ طول آن بود و عرض ده فرسنگ و در آنجا چندین عمارت و زراعت و قری کرد که از وصف بیرون بوده و سه قلعهٔ محکم داشته است و بر سر سه کوه یکی معروف باصطخر دوم شکسته سیم شنکوان[4] و آنرا سه گنبدان گفتندی مؤلّف فارس نامه[5] گوید جمشید در اصطخر در پای کوه سرائی کرده بود و صفت این سرای آنکه در پایان کوه دکه ساخته بود از سنگ خارای سیاه و آن دکه چهار سو است و در یك جانب در کوه پیوسته و سه طرف در صحرا کشوده و بر بلندی سی گز ساخته بدو طرف نردبانی برو رفتندی و برآن دکه ستونها از سنگ سفید مدوّر کرده و بر او نقاری چنان باریك کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر درگاه دو ستون

(1) Variants سرمان، هرموز، هرهو، کرتن، نیمجان، ملجان، سرمود، کستری، رکوند.
Cf. Ist. 105, I. H. 204. Muq. 456. F. N. N. 260 gives کبری.

(2) Ist. 163. تابه و هزو، تانه F. N. N. 289 has تو ونه

(3) دیه بورون ... ناهر، تازد، تابنر

(4) شکوان، شتکران

(5) F. N. 26.

مربّع نهاده اند و بارهای آن ستونها هریك زیادت از صد هزار من باشد و در آن نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست و برادهٔ آن امساك خون میکند بر جراحات و بر آنجا هریك صورت براق مصطفی صلّعم کرده اند رویش بشکل آدمی با ریش مجعّد و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو و صورت جمشید بشکل سخت زیبا کرده بودند و در آن کوه گرمابه از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بآتش محتاج نمیشده و بر سر آن کوه دخمه‌های عظیم بوده است که عوامّ آنرا زندان باد گفتندی بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و عذر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام الدوله دیلمی امیر قتلمش لشکر کشیده و آنرا بکلّی خراب گردانید وبقدر دیهی مختصر مانده در میان خرابیهای عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم‌را مفید بود وکس نداند که آن توتیا از کجاست و چون در آنجا افتاده و اکنون مردم ستونهائی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند ودر مجمع ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های بنت بهمن است و در صور الاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر عم بوده است و شاید که خانه جمشیدرا سلیمان پیغمبر عم با مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود و چون عرصهٔ اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است ارتفاعاتش غلّه و انگور بهتر بود و از میوه‌هایش سیب شیرین خوب میباشد، ابرج[1] دیهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده است وکوه پناه ایشان است چه تمامت آن خانه‌ها در آن کوه کنده‌اند و آبشان هم از آن کوه فرود میآید، ابرقوه از اقلیم سیم است در اوّل در پایان کوهی ساخته بوده اند و بر کوه میگفتندی و بعد از آن بر صحرای که اکنون است این شهر کردند شهری کوچك است و هوای

(1) Variant ابرج, F. N. N. 170, modern کشتك

معتدل دارد و آبش هم ازکاریز است و هم از رود غلّه و پنبه نیکو میآید مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول و از مزار اکابر در آنجا طاوس الحرمین است و آن تربت‌را خاصیّتی هست که اگر مسقف میگردانند خراب میشود تا بمرتبهٔ که سایه‌بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمّی بدان موضع روند کمتر از چهل روز معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه مراغه[1] و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلندتر و بزرگتر است و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست حقوق دیوانی ابرقوه و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینار است، اسفیدان و قهستان[2] اسفیدان شهرکی کوچك است و حصاری دارد و قهستان دیهی بزرگ است و هر دو سردسیر اند و درکوه آنجا غاری عظیم و محکم است که ایشانرا در ایّام مخوف پناه باشد، اقلید و سرمق و ارجمان[3] اقلید شهری کوچك است و حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و درو از همه نوعی میوه هست و غلّه بوم و سرمق هم شهری کوچك است و در همه حال مانند اقلید امّا زرد آلوی سرمق بغایت نیکو و شیرین باشد و آنرا خشك کرده به بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع سرمق و اقلید و ارجمان است، بوان و مروست[4] بوان شهری کوچك است و غلّه بوم و میوه روی و هوای معتدل و آب روان دارد و مروست دیهی بزرگ است و همان صفات دارد، بیضا شهری کوچك است و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت هوای معتدل و آب روان دارد

(1) Variant فراغه J. N. 266.

(2) J. N. 266. قمتان ,اسفندان ,و قسان F. N. N. 221 اسفدران

(3) ازجان Ist. 101. ارخمان F. N. N. 169, 171, 201. Variant ارجان

(4) مروشت ,مرودشت F. N. N. 181, 301 Ist. 102.

و غلّه بوم و میوه روی است و مواضع بسیار از توابع بیضا است و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ و از بیضا علمای متبحّر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن محمّد بن علی البیضائی صاحب تفسیر قاضی و دیگر اکابر، خبرز و آباده و سروات[1] خبرز شهری کوچك است و هوای معتدل و آب روان دارد غلّه و میوه بسیار بود و آباده هم شهرکی کوچك است با قلعه استوار و هوای معتدل دارد و آبش از فیض وود کر است و در آنجا غلّه و انگور بسیار بود و مواضع بیشمار از توابع آنجاست حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار و پانصد دینار است، خبرك و قالی[2] دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندك دارد و غلّات فراوان، خرمه[3] خرمه شهری خوش است و قلعهٔ محکم دارد هوایش معتدل است و آبش روان و میوه دارد و غلّه نیز دارد، رامجرد[4] ناحیتی است بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تا دیهها را آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت اتابك جاولی آن بندرا عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد و قصبهٔ مابین شهرستان آن عملست حقوق دیوانیش پنجاه و دو هزار و پانصد دینار است، صاهك و هرات[5] دو شهرك کوچك است و هوای معتدل دارند در صاهك معدن پولاد است حاصلش غلّه و میوه بود، قطره[6] شهرکی است و هوای معتدل و آب روان دارد و غلّه و میوه درو باشد و معدن آهن است، قمشه[7] در ما قبل آنرا از ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است و قولنجان قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است هوایش

(۱) Variants حربر. جبریر, مریر F. N. N. 173. سبزوار: سردار, سروار, سرواه Ist. 103 I. H. 182. (۲) خیری, میرك, خرك, جیرك, وفالی, حیدك F. N. N. 174, 300 خفرك (۳) F. N. N. 257 خرامه (٤) F. N. N. 214. (٥) هراه Modern چاهك F. N. N. 181, 301. (٦) F. N. N. 308 قطرو (۷) قومشه

نزدیك است بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غلّه و میوه و انگور بود طبع و خوی مردمش مانند اصفهان و در آنجا پیوسته رسم دو هوائی بود، کامفیروز [1] ناحیتی است بـر کنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن بیشه شیر بسیار بود و سخت بقوّت باشند، کربال [1] علیا و سفلا هر دو از رود کر آب میخورند علیا از بند امیر که عضد الدوله دیلمی ساخت و سفلا از بند قصار که اتابك جاولی تجدید عمارتش کرد، کمین و فاروق [2] دو شهر است و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان و غلّه و میوه بسیار بود و در آن حدود نخچیر بسیار است، کورد و کلار کورد شهرکی است و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آن میرود و جمله غلّه بوم است و هوای سرد دارد، مایین شهرکی است در میان کوهستان بر راه کوشك زرد و هوایش معتدل و بسردی مایل است آب روان دارد و حاصلش غلّه و میوه و مردم آنجا بیشتر دزد باشند و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مایین مزار امامزاده اسمعیل ابن موسی کاظمست و آن شهرك قصبهٔ عمل رامجرد است، یزد خواست [3] و ده گردو دو ده اند و چند دیه دیگر جون سروستان [4] و آباده و غیر آن از توابع آن و همه سردسیر است و غلّه بوم و جز جوز هیچ میوه ندارد، دیه مورد و رادان دو دیه است بـه نزدیك هرات [5] هوای سرد دارد و مورد بسیار باشد و غلّه فراوان دارد و چند دیهی دیگر از توابع آن است، کوره دارابجرد بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی که اکنون شبانکاره میخوانند و علیحده بابی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این کوره بوده است آنچه از این کوره از فارس

(۱) F. N. N. 256. (۲) F. N. N. 260, 300. (۳) F. N. 21 دیه گوز
F. N. N. 220. Variant بزدخاص (٤) حورستان Ist. 103 سروستان F. N. N
168 شولکستان (٥) MS هوان and ارادان cf. Ist. 102, Muq. 457.

می‌شمارند یاد کنیم، جهرم شهری وسط است بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غلّه و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعهٔ محکم است آنرا خورسه[۱] خوانند، جویم ابی احمد از ولایت ایراهستان است و ولایت ایراهستان[۲] از کورهٔ اردشیر خوره است و جومه آنرا کوره رود خوانند گرمسیر است و آبش از کاریز و چاه بود حاصلش غلّه و خرما بود و در آن ولایت قلعه ایست سمیران[۳] خوانند اهل آنجا سلاح ورز باشند پیاده رو و دزد و راه زن، فسا از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فج نه و عرض از خطّ استوا لد در اوّل فسا بن طهمورث دیو بند ساخته بود خراب شد گشتاسف بن لهراسب کیانی تجدید عمارتش کرد و نبیره‌اش بهرام بن اسفندیار باتمام رسانید ساسان نام کرد و در اوّل مثلّث بود بعهد حجّاج بن یوسف ثقفی عاملش آزادمرد بفرمان او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارتش کرد چون از شبانکاریان خرابی یافت اتابك جاولی باز معمور گردانید شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از قنوات و هیچ آب روان ندارد و میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحیش شقّ رودبار و میشکانات[۴] گرمسیر است و غلّه بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه‌را ذکر کردن دراز کشد، کورهٔ شاپور خوره این کوره بشاپور بن اردشیر بابکان مشهور است و در اوّل شهر بزرگش بشاور[۵] بوده است و اکنون کازرون است، کازرون از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فز و عرض از خطّ استوا کط یط در اصل سه دیه بوده است نودر و دریست و راهبان[۶] طهمورث دیوبند ساخته چون

(۱) Variants خروشه, خرشه (۲) ابراهستان, انراهستان (۳) شمیران
(۴) بیشکانات, میشانان cf., Ist. 109, note e, Muq. 422 مسکانات (۵) نشاور
(۶) نورد, دورد, دربست, دویست, راهیان, راهیبان, رمبان, راهشان

شاپور بن اردشیر بابکان بشاور بساخت آنرا از توابع بشاور کرد تا فیروز ابن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد بر آن عمارت افزود شهری معظّم شد و چون در اصل سه دیه بوده اکنون نیز عمارت متفرّق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریك همسر قلعه باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیهها منسوبست و اعتماد بر باران دارند و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوهای گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان (۱) خوانند مثلش در جهان نیست و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد و قماش آنجا اگر جز بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد و مردم آنجا شافعی مذهب اند و در آنجا مزار شیخ ابو اسحق بن ابراهیم بن شهریار کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شده است و دیگر مزارات اکابر بسیار است که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون است. بشاور (۲) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فو یه و عرض از خطّ استوا ك طهمورث دیوبند ساخت و دین دلا (۳) خواند اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلّی خراب گردانید شاپور بن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور خواند بنام خود اصل آن بناء شاپور است و بمرور ایّام از ادغام حروف بشاور شد هوایش گرمسیر است و شمالش بسته و بدین سبب متعفّن است و آبش از رود بزرگ که بدین شهر باز خوانند حاصلش غلّه و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوهای خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده‌را از خوردن آن باز ندارند و مشمومات چون نیلوفر و بنفشه و یاسمین و نرکس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی مذهب اند و بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاداست بهیکل بزرگتر از مردی

(۱) Variants عیلان، خلان، خسلان (۲) Throughout نشور and نشاور (۳) دین دار

بعضی گویند طلسمی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی اورا سنگ گردانیده شاهان آن ولایت آنرا معزّز و مکرّم دارند و بزیارتش روند و درو روغن مالند ، انبوران و باشت قوطا(۱) انبوران شهرکی است بحدود نوبنجان و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند هوایش معتدل است و آب روان دارد باشت قوطا ناحیتی است که در کوهستان و سردسیر است حاصلش غلّه و اندك میوه دارد ، بلاد شاپور(۲) ناحیتی چند است ما بین فارس و خوزستان و هوایش معتدل بگرمی مایل و آب روان بسیار دارد و اکثر خراب است ، تیر مردان و جویکان(۳) دو ناحیت است و دیههای بزرگ دارد و در میان شکستهها و شیب و بالای خاکینست و هوایش سردسیر است باعتدال مایل و درو درختستان و انواع میوهاست وخصوص جوز که بسیار باشد و اکثر غلّهٔ ایشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو باشد و مردم آنجا سلاح ورز باشند ودزد وشبرو چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند ، جبل جیلویه(۴) ولایات بسیار است وقهستان ونواحی فراوان دارد با لرستان پیوسته است و هوایش سردسیر است و آبش بسیار بود و درختان بیشمار و میوهٔ بسیار دارد و شکارگاههای نیکو دارد و مردم آنجا شافعی مذهب و سنّی اند ، جره(۵) شهرکی کوچك است در تلفّظ کره خوانند در زیر شیراز است و بند امیر که از عمارات عالیهٔ جهان است در بالای شیراز در این معنی گفته اند بیت

از خطّهٔ شیراز کشایش مطلب • کز زیر کره دارد وز بالا بند

هوایش گرمسیر است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است حاصلش غلّه و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضع

(۱) Variant ماشت فوطا F. N. N. 271. Ist. 110. (۲) F. N. N. 266. Muq. 422. Ist. 113. (۳) Variant خوبکان Ist. 110. F. N. N. 303, 304. (۴) F. N. N. 262. (۵) Modern اشفایقان F. N. N. 185.

چند از توابع آنجاست، گنبد ملغان[1] شهرکی کوچك است و ناحیتی پول بولوست[2] و هوایش گرم است و آب روان دارد حاصلش غلّه و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعهٔ حصین است، خشت و کمارج[3] دو شهرند در میان کوهستان گرمسیر است و آب روان دارند و جز درخت خرما هیچ میوه دیگر نبود غلّه اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند، خلّار[4] دیهی بزرگ است و چشمهٔ کوچك دارد و سنگ آسیا از اکثر ولایات فارس از آنجا برند و ایشانرا غیر از آن حاصلی نیست عجب آنکه ایشان از کم آبی آسیا ندارند و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند، خمایجان و دیه علی[5] دو ناحیت است و هوای سردسیر دارد و درختِ جوز و انار نیز باشد و از آنجا عسل نیز فراوان خیزد و نخچیرگاه است و مردم آنجا سلاح ورز باشند و بعضی مکّاری، سیمسخت[6] ناحیت سردسیر است و درخت و آبهای روان دارد حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، چرام و بازرنگ[7] دو ناحیت است میان زیز[8] و سمیرم لرستان و هوایش بغایت سردسیر است و آبش از آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و راههای سخت و دشخوار بود و آب روانش بسیار است و نخجیرش نیکو باشد و مردم آنجا بیشتر شکاری باشند، غندجان در تلفّظ دشت بارین[9] گویند شهری کوچك است و گرمسیر و یك چشمهٔ کوچك دارد و آب چاهش شور باشد و غلّهٔ آنجا دیمی باشد و مردم آنجا بیشتر کفشگر و جولاه باشند و از آنجا اهل فضل خاسته‌اند، نوبجان و شعب بوان[10]

---

(۱) Variant جند بلغان (۲) پول لوبو (۳) F. N. N. 195. (٤) F. N. N. 191.
(٥) دیه علا F. N. N. 173. Ist. 111. (٦) سیسخت, سیمتخت, سلحت, سلبخت, سبخت, نیل سخت.
(٧) Cf. Yaq. II, 45. صرام Ist. 112. حریم و بازونك (٨) ریز, وبر, رود
(٩) تاری or دشت باری Modern جیله F. N. N. 195.
(١٠) F. N. N. 303.

نوبنجان در تلفّظ نوبندگان است از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فو یه و عرض از خطّ استوا ك شاپور بن اردشیر بابگان ساخت شهری بزرگ بوده است و در ایّام فترت ابو سعد کازرونی آنرا چنان خراب گردانید که مأوای دد و دام شد اتابك جاولی آنرا با حال عمارت آورد هوایش گرمسیر است و از همه نوع درو میوهها و مشمومات باشد اهل آنجا مميّز وبصلاح نزدیك باشند آبش از کوههائی که در حدود آن است و شعب بوان از مشاهیر متنزّهات جهان است درهٔ ایست در میان دو کوه طولش سه فرسنگ و نیم در عرض یك فرسنگ و نیم همه درختستان است بانواع میوهها و هوائی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیههای فراوان و در میان دره رودی بزرگ روان است و بر هر دو طرف سر آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصهٔ مذکور قطعا از کثرت درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهای بسیار و آبهاش زلالست و حکما گفتهاند که من محاسن الدنیا اربعة غوطة دمشق و سغد سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان و از این چهار موضع دو موضع شعب بوان و مرج شیدان از حساب ملك فارس است و نوبنجانرا دیگر نواحی و توابع است هم سهلی وهم جبلی و قلعهٔ سفید در سر یك فرسنگ آن شهر است و در ولایات نوبنجان نخچیر بی اندازه بود، کورهٔ قباد خوره بقباد بن فیروز پدر انوشروان عادل منسوب است و در این کوره سه شهر است، ارّجان در تلفّظ ارغان میخوانند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فوك و عرض از خطّ استوا ك يه قباد بن فیروز ساسانی ساخت در اوّل شهری بزرگ بوده است با نوابع و نواحی بروزگار استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت هوایش گرمسیر عظیم است و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر آن آب پولی ساخته اند آنرا پول ثکان(1) خوانند و آن زمین را ریعی

(1) Variants بکان, مکان

نیکوست و از همه نوع میوه‌هـا باشد و خرمای بسیار بود و آنجا انـار ملیسی[1] سخت نیکو باشد و مشمومات خوب بود و در آن حدود قلاعی است چون قلعهٔ طیغور[2] و دز کلات و خرابی آن شهر از ساکنان آن قلعه‌ها بوده است و مردم ارجان بیشتر مصلح وبخویشتن مشغول باشند بوستانك بر سرحدّ فارس و خوزستان است و از اکابـر شیخ ابو الحسن شیرازی مشهور به پرسه دار بارجان آسوده است، ریصهر[3] پارسیان آنرا ریشهر خوانند و بر بیان[4] معروف است لهراسب کیانی ساخت و شاپور بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد شهری وسط است بر کنار دریای فارس و هوائی بغایت گرم و متعفّن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد[5] حبّ البلوط بندند والاّ از کثرت عرق مجروح گردند حاصلش خرما و کتّان ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان هیچ مردم فضول نبود بلکه زبون دیگران باشند و از آنجا بدز کلات یك فرسنگ است و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه‌ها روند از بهرخوشی هوا خبس و فرزك[6] و هندیجان این نواحی میان ارجان و دیگر اعمال فارس است و خبس بازگاه است و این ولایات در آب وهوا مانند ارجان است، جنابا جنابا بن طهمورث دیوبند ساخت پارسیان آنرا کنبه[7] خوانند یعنی آب گنده و موضعی‌را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود و چهار دیه از اعمال آنجاست و شهری است بر کنار دریـا، جلادجان و[8] نیو و دیر از اعمال

(1) Variant میلی (2) طنور، طیغور، عنبور، طیبور (3) ریصهر، ریصهر (4) برمان، برتیان، برتمان، برمان (5) آبنی، انشین، اهرین، بلوط، جفت بلوط. B. M. MS. Or. 16737. has for this passage اهل آنجا کفن پوشند آس درخت و الّا از کثرت گرما بدن ایشان مجروح گردد. The corresponding passage in the F. N. (f. 75a) is: در تابستان حصبه چنانك آنجا بغایت گرمسیری است هوا آن جفت بلوط گیرند و اگرنه ریش شود از عظیمی عرق و گرمی در آن کار کند و برهنها بر تن ایشان بیفزاید و دراز گردد (6) جمس، حبس، جیس، خبس، خزربل، فرزبل (7) گنبه، گنداب (8) جلاجان، خلادخن، هوردین، هودی، هودوین

ارّجان است و بآب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست، مهروبان[1] پارسی ماهی رویان خوانند شهری است در کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میزند و چند موضع دیگر از توابع آن است هوائی گرم و متعفّن دارد امّا مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبورشان بر آنجا بود و آنجا جز خرما میوهٔ دیگر نبود حاصلش آکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمتر است امّا بز بسیار است مؤلّف فارس نامه گوید که از یك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند وهم بذر کتّان آنجا بسیار است و بدیگر ولایات نیز میبرند،[2] سینیز شهرکی بر کنار دریا و حصارکی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفّن است و حاصلش کتّان و روغن چراغ باشد امّا کتّانش‌را داشتی نباشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند،

و در این پنج کورهٔ مذکوره قلاع و مرغزارها بسیار است آنچه معتبر است یاد کنیم، قلاع اکنون شانزده قلعهٔ معروف و مشهور است و در زمان ما قبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان بـا سلاجقه نا فرمانی کردند و سلاجقه اتابك جاولی‌را بفتح آن دیار فرستادند و او بقهر و جبر اکثر قلاع آنجـا خراب کرد و بعضی که بطاوعت در آمدند بـر قرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن قلاع آنچـه مشهور است این است، قلعهٔ اسفید دز در فارس نامه آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشد و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابو نصر تیرمردانی آنرا بـا

(1) Variants ماهی‌روان ،مهرویان

(2) In F. N. (f. 79a) the passage runs: و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشند و بزغاله پرورند و همچنانك ببصره و میگویند بزغاله تا هشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر نخ و بزر و کتّان بسیار باشد چنانك بهمه جای برند

حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهی است که دورش بیست فرسنگ است و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز یك راه ندارد و بر سرکوه زمین نرم و هموار وچشمه‌های آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود و آب خوش دهد و هوائی معتدل دارد و در زیر قلعه دزکی است آنرا نشناك[1] خوانند و حصاری محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخچیر گاهی نیکوست و عیب آن قلعه جز آن نیست که بمردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدّوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد،[2] قلعهٔ اصطخر در فارس نامه گوید در آن ملك هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بود در آنجا کرده اند در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده‌اند زیرا قلاع شکسته و شنکوان[3] در ما حول آن است و بر آن قلعهٔ دره شکل زمینی عمیق بود که آب باران در او رفتی و از یك طرفش بصحرا افتادی عضد الدّوله بر آن طرف بندی بست و آن زمین‌را بساروج و سنگ و گچ حوضی ساخت که بهفده پایهٔ نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم ساروج‌را چنان محکم گردانید که قطعا آب نمی تراوید وچندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد یك سال از آن بکار برند یك پایه فرو ننشیند و آن حوض‌را ستونها در میان ساخته اند و مسقّف گردانیده تا از تغییر هوا آب سالم ماند و بیرون از این مصانع دیگر دارد و هوای آن قلعه معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار بلیغ نه توان داد، قلعهٔ اصطخر بار قلعهٔ محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخر است هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمهٔ زاینده نیز

---

(1) Variants اشناك ,اسناك ,اشاك ,اسناك ,نشکنان

(2) In the F. N. (f. 87*a*) the passage runs thus, but the sense is not clear: امّا عیب این قلعه آنست کی بمردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد انجا کند مردم بومی باشند کی آنرا بدزدند

(3) سنکوان ,سکیوان ,شکون ,سکوان

هست، قلعهٔ آباده در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و هوائی معتدل دارد و آبش از مصنعه است و مجال جنگ دارد، دز ابرج کوهی است بالای ابرج که یك نیمه‌اش استحکام دارد ویك نیمه نه و برین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روان است که بدیه میرود، قلعهٔ تبر[1] بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمهٔ مختصری است و در پای آن قلعه چشمهٔ دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهار پای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او ترکمان است و هوایش بگرمی مایل است، قلعهٔ تیر خدای این قلعه بخبر[2] است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند هوایش سرد است باعتدال مایل و آبش از مصانع است، قلعهٔ خورشه[3] بر بنجفرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است هوایش معتدل است بگرمی مایل خورشه‌نامی [مردا] که از قبل براذر حجّاج بن یوسف عامل جهرم بود [او آن] ساخت و باعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعهٔ بود جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود اکثر آنکه دماغ‌را بفساد آورد و بعصیان انجامد، قلعهٔ خرمه قلعهٔ محکم است و در میان آبادانی و هوائی معتدل دارد و آبش از مصانع، قلعهٔ خوادان[4] قلعهٔ محکم است بولایت فسا هوایش معتدل است بگرمی مایل وآبش از مصانع، قلعهٔ خوار[5] قلعهٔ حصاری است و هوایش سرد است و آبش از چاه،

---

(۱) Variant بیر ,تسیر ,بیر ,تیز ,تیر (۲) بخبره and so J. N. but see above under Khabr, p. ۱۱٦. (۳) خرشه ,جوشر ,خرشد (٤) خوابذان, حراران cf. Muq. 453. (٥) قلات خار F. N. N. 174.

قلعهٔ دم زوان[1] بحدود غندیجان جائی محکم است و هوایش گرمسیر است و آبش از مصانع، قلعهٔ سهاره[2] بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد آنرا مسعودیان ساخته اند هوائی خوش و آبی سرد دارد و درو غلّه بسیار توان نهاد و بجنگ نتوان ستد، قلعهٔ سمیران[3] جائی استوار است و بجوم ابو احمد است هوایش گرم است و آبش از مصانع، قلعهٔ کارزین در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت و بر کنار آب نکان نهاده واز آن آب بُریده بر این قلعه برده اند، قلعهٔ گنبد ملغان بحدود ارّجان از محکمی بیك مرد نگاه توان داشت هوایش معتدل است و آبش از مصانع و غلّه در آنجا چند سال از آفت ایمن بود،

و بیرون ازین قلاع ولایات ابراهستان هر دیهرا حصاری است که هر یك قلعهٔ محکم است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشتهای خاك و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیر است، مرغزارها در ملك فارس مرغزار بسیار است آنچه بزرگتر است و مشهورتر یاد کنیم، مرغزار اورد اکنون بکوشك[4] زرد معروف است علفزاری خوب و طویل و عریض است و چشمه‌های بسیار دارد و هوایش سرد است و علفش در غایت سازکاری و از دیهای بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طمیرخان[5] و غیره است طول این مرغزار ده فرسنگ است در عرض پنج فرسنگ، مرغزار دشت رون[6] علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان دارد و هوایش سرد است و اندکی از مرغزار اورد کمتر است و رباط صلاح الدّین و فول شهریار در این صحراست و آن علف نیز با چهارپا سازکار است طول این علفزار هشت فرسنگ در عرض پنج فرسنگ است،

(1) Variants رم دوان، دم وران، روم روان، دهروران
(2) شهاره، مهاده، شهادت، سهادت، ساره F. N. N. 834
(3) شمیران، کشمیران
(4) کوشك، ذر و مندی‌ر و دنبه‌لی
(5) طیمخان، طحوان، طهرجان، طمرجان: cf. Yaq. I. 197, 808.
(6) دوان، دون

مرغزار دشت ارژن در کنار بحیره است که در آن صحراست و درآن حدود بیشهٔ ایست و درو شیران شرزه باشند وحکایت امیر المومنین علی عم و سلمان فارسی و قصّهٔ دشت ارژن مشهور است از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگ در عرض یك فرسنگ، مرغزار سیکان[۱] در میانهٔ شیراز و کوار است و در میانش آبی استاده و در این حدرد بیشهٔ ایست و جای شیران طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه فرسنگ، مرغزار بهمن[۲] بحدود جویم ابو احمد است یك فرسنگ در یك فرسنگ طول و عرض دارد، مرغزار بیــد و مشکان[۳] ناحیت بسیرا است[۴] و سردسیر است طولش هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و علفزار عظیم دارد، مرغزار بیضا بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و سازکار دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ مرغزار است و چشمسار نیکو، مرغزار شیدان[۵] علفزاری در غایت خوشی است چنانکه مانندش کم جائی بود و پیرامنش همه ولایت معمور است و درو چشمه‌های بسیار است و آبهای روان و بوقت آب خیز میانش بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد و این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ است و علفـاو سازکار است و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطهٔ دمشق و سُغد سمرقنـد و شعب بوان گفته اند پیشتر یاد کرده شد، مرغزار قالی[۶] بـر کنار آب پرواب افتاده است و جائی خرّم امّا گیاهش بزمستان چهار پایانرا موافق بود و بتابستان زیان دارد طولش سه فرسنگ در عرض یك فرسنگ، مرغزار کالان[۷] بجوار گور مادر سلیمان عم است طولش چهار فرسنگ امّا عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند خانه چهار سو است در فارس

---

(۱) Variants سکان، اوشکان، شکان، ارشکان (۲) بهن، بهین، مهین
(۳) بیدوشکان، بندوشکان، بیدون سکان Cf. J. N. 272. F. N. N. 245. Ist. 121, I. H. 192. Yaq. II 141, IV, 543. (۴) اسیرا، تستر (۵) ارشیدان، شدان، رشیدان (۶) فالی، فول (۷) لالان، کلالان

نامه آمده که کس در آن خانه نتوان نگرید از خوف کور شدن امّا ندیدیم که کسی آزمون کرده باشد، مرغزار کامفیروز مرغزار تازه است بر کنار رود کر و بیشه و معدن شیر است و علفش بغایت نیکوست امّا از بیم شیر آنجا چهارپا کم برنــد، مرغزار کمین و برواب و خواست جان[1] از مرغزارهای معروف نیست امّا گیاهش با چهارپایان سازکار بود و بهتر از دیگر جایها، مرغزار نرگس بجوار کازرون و جره بحدود خان آزاد مرد[2] طولش سه فرسنگ در عرض دو فرسنگ و گیاه این مرغزار همه نرگس خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرگس در آن مرغزار سر خوش شوند و دل تفریح یابد و بیرون از این مرغزارهای کوچك متفرّقه بسیار است ذکرش تطویل دارد،

البحر جزایری که از حدّ سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملك فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس[3] و بحرین است و حکّام قیس در ایّام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملك فارس‌را از توابع قیس شمرده اند و قیس‌را دولت خانه خوانده اند حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بر دفتر چهارصد و نود و یك هزار و سیصد دینار است و جزایری که ذکر میرود همه از توابع دولت خانه قیس است، قیس از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا که به و آن جزیرهٔ ایست بر چهار فرسنگ ساحل هزو و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس است و بر آن جزیره زرع و نخل است و در آنجا غوص مروارید است هوایش بغایت گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود و در فارس نامه قیس‌را از کورهٔ اردشیر خوره شمرده است، بحرین از اقلیم دوم طولش از

(1) Variants برداب، حواست خان، حاست خوان (2) خاك زاد مرد

(3) Variant throughout قیش

جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا له یه و آن جزیرهٔ ایست در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند که ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیهها است و شهرستان آنرا هجر گفته اند اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آنرا با لحسا و قطیف[۱] و خط و ازر و الاره و فروق و بینونه و سابون و دارین و غابه از ملك عرب شمرده اند اکنون جزیرهٔ بحرین داخل فارس است و از ملك ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ما قبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف و لحسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکّام بحرین نمینمایند از میوههای بحرین خرما بیشتر است و از آنجا به بسیار ولایات برند و عرب در جهل مثل زدن گفته اند اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ایرادا الی الیمن[۲] هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم آنجا بعضی مسلمان و پاك دین و پاك اعتماد باشند و بعضی در دزدی غلوّ تمام نمایند و غلبه تمام در بحر بر کشتیهای تجّار زنند ومال برند در مسالك الممالك گوید[۳] که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود چنانکه شاعر گفته شعر

ومن یسکن البحرین یعظم طحاله * و یحسد بما فی بطنه وهو جایع

ابرون[۴] جزیرهٔ ایست یك فرسنگ در یك فرسنگ و درو زرع و نخل است و در فارس نامه آنرا از کورهٔ اردشیر خوره گرفته اند، ابرکافان[۵] جزیره است هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر شریر و دزد باشند، خارك جزیرهٔ ایست فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل

(۱) MS always قدیف (۲) Cf. E. W. Freytag *Arabum Proverbia* II, 350. N°. 100. (۳) I. K. 171, (۴) Variant افرونه ابرون (۵) انرو کامانان, ابرکامانان, انوکافان, ابوکافاتان, برکافان, ابرکاخان, انوغاك, ابرکان, Yaq. II. 72 کاوان

است و میوه و غلّه نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر از جزایر دیگر است و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کورهٔ قباد خوره شمرده اند،

باب سیزدهم در بیان خطّهٔ شبانکاره،

و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و ششهزار و صد دینار است و دار الملك آنجا قلعهٔ ایگ[1] و قصبهٔ زرکان است و هر دو متّصل بهم اند،

ایگ و زرکان قلعهٔ ایگ بروزگار ما قبل دیهی بوده است حسویه در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و ممرّش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود و زرکان[2] قصبهٔ ایست در زیر آن قلعه هوایش باعتدال نزدیك بود امّا آبش نا گوارنده است و درو غلّه و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد. اصطهبانان[3] شهرکی پر درخت است هوائی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعهٔ محکم است بوقت نزاع سلاجقه با شبانکاریان اتابك جاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند. برك و تارم[4] دو شهرك اند و برك بزرگتر است و قلعهٔ محکم دارد و بسر حدّ کرمان است حاصلش غلّه و خرما فراوان بود. خیره[5] و نیریز دو شهرك اند و قلعهٔ نیز دارند و آنجا کشمش بسیار بود وهوایش بگرمی مایل است و میشکانات[6] ناحیتی معمور است از توابع نیریز و در آب

(1) Variant اوبگ F. N. N. 178. (2) درکوه F. N. N. 238. (3) اصطهبانات F. N. N. 175. (4) برك. فرگ و طارم (5) خبره. مهره F. N. N. 178, 199, 305. (6) پسکانات Yaq. IV. 394 Ist. 109 note c. Muq. 422. Mishkan F. N. N. 308.

وهوا و حاصل مانند آن، دارابگرد از اقلیم سیم است داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت شهری مدوّر بوده است چنانکه به پرکار کشند و حصاری محکم در میان شهر بوده و خندق عمیق داشته اکنون خراب است هوایش گرمسیر است غلّه و میوه و خرما درو نیك آید و در آن حدود کوهی است بهفت رنگ نمك دارد نواحی حشو ودارکان[۱] و مص و رستاق از توابع آنجاست و درو دیههای معتبر و در آن حدود تنگی است سخت محکم آنرا تنگ رنبه[۲] خوانند و درو قلعهٔ استوار است و هوای خوش دارد و آبش از عیون و مصانع است در زمان ما قبل هر که حاکم دارابگرد بودی بر آن قلعه نشستی و در ایّام سلف ابراهیم بن ماران بر آن قلعه مستولی شد کرمانیان غلبه کردند و قلعه‌را از دستش بیرون آوردند و در آن حدود مرغزاریست سه فرسنگ در طول و یك فرسنگ در عرض، کرم و رونیز[۳] دو شهرکی اند در راه فسا هوایش معتدل است بگرمی مایل و آب روان دارد لار ولایتی است نزدیك کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غلّه و پنبه و اندکی خرما باشد و اعتماد کلّی بباران دارند و مردم او مسلمان باشند،

باب چهاردهم در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز،

و آن یازده شهر است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشت صد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و ششهزار و پانصد دینار است، کرمان بکرمی منسوب است که هفتواد داشته و حکایت آن مشهور است پانزده شهرست و اکثر هوای معتدل دارد حدودش تا مکران و مفازهٔ که در آن حدود است و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازهٔ که ما بین کرمان و قهستان است و دار الملکش شهر گواشیر، گواشیر از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا کط نه

(۱) Variants حسود, و ارکان (۲) ربیه, زینه cf. F. N. N. 334. (۳) روبنز, روبند Cf. F. N. N. 237, 238. Ist. 107. I. H. 183.

در تاریخ کرمان[1] آمده است که گشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابکان قلعهٔ شهر ساخت و بردشیر خواند طالع عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بر آن عمارات افزود و در کتاب سمط العلی آمده است که حجّاج بن یوسف غضبان بن القبشعری‌را بفتح آن ولایت فرستاده بود او بحجّاج نوشته بود[2] ماؤها وشل وثمرها دقل ولصّها بطل إن قلّ الجیوش بهـا ضاعوا و ان کثرت جاعوا او آن سپاه‌را باز خواند و در عهد عمر عبد العزیز بردست صفوان فتح شد و بفرمان عمر عبد العزیز درو مسجد جامع عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعهٔ کوه هم او ساخت و جامع تبریزی[3] تورانشاه سلجوقی ساخت و در گواشیر از مزار اکابر اولیا شاه شجاع کرمانی است بم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خطّ استوا لحك گویند که کرم هفتواد در آنجا بترکید[4] بدان سبب آنرا بم خواندند قلعهٔ حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشتر است و بگرمی مایل است، جیرفت از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا کزن در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبد الله عمر عبد العزیز رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و در او سباع ضارّی بود لشکر اسلام آنرا پاك کردند و دیهها ساختند و هر یك بنام بانیش موسوم گردانیدند هوایش گرمست و آبش از دیو رود درو نخلستان بسیار بود و خرما ارزان بود، خبیص از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا لا هواش گرم است و آبش از رود درو نخل بسیار است، ریغان[5] در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت هوایش گرمست حاصلش غلّه و جرما باشد، سیرجان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات مرك

(۱) Cf. H. Kh. N°. 7253. (۲) Cf. Mas. V. 341. (۳) Variants نزدی ، بردی ، بربرپ (٤) نیز کنند ، مقبر کند (۵) ریقان

و عرض از خطّ استوا کط ل هوایش بگرمی مایل است و درو قلعهٔ محکم است و حاصلش غلّه و پنبه و خرما بود، شهر بابك بابك که جدّ مادری اردشیر بابکان بوده ساخته است از اقلیم سیم است حاصلش غلّه و پنبه و خرما باشد، نرماشیر[۱] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صد ك و عرض از خطّ استوا کط در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابکان ساخت، مکران ولایتی وسیع است و خارج ملك ایران و شرحش در آخر خواهد آمد امّا چون خراج بایران میدهد و داخل عمل کرمان است باین قدر ذکرش در اینجا کردن درخور بود، هرموز[۲] از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خطّ استوا له بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی ملك قطب الدین[۳] آنرا بگذاشت و در بحر بجزیرهٔ جرون شهر ساخت از هرموز کهنه تا آنجا یك فرسنگ است و در هرموز نخل و نیشکر بسیار است حقوق دیوانیش که بر سبیل خراج بایران میدهند و داخل کرمان است شش تومان است،

باب پانزدهم در ذکر بقاع مفازه مابین کرمان و سیستان،

آغاز این مفازه از ولایت قزوین از دیه سومیقان که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریاء عمان بحدّ هرموز میرسد و چندانکه میرود عرضش فراختر طرف جنوبش از ولایات ساوه و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا رسد و طرف شمالش بر دیار ری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و کاول گذشته در بحر افتد و آغاز این مفازه از اقلیم چهارم است و چون از اردستان بگذرد تا بحر رسیدن از اقلیم سیم است طولش چهار صد فرسنگ بود آغاز عرضش یك دو فرسنگ و انجامش ازکنار دریا از

(۱) Variant ماشیز   (۲) هرموز. The Paris MS reads سیم for دوم
(۳) فخرالدین

دویست فرسنگ میگذرد و اگرچه در این مفازه سکّان کمتر از دیگر مفازات اسلام اند امّا دزدان و قطّاع الطریق که سکّان بتحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند این مفازه‌را هوایش معتدل است، جرمق سه دیه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمهٔ آب و نخیلات و زروع و مواشی است، سفید در معجم البلدان[۱] گوید بحدود سیستان است، طبس گیلکی از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب لا و عرض از خطّ استوا لج ولایتی است و حاصلش غلّه و پنبه و خرما فراوان بود، کهبنان شهرکی کوچك و از اقلیم سیم است غلّه و خرما دارد نه از اقالیم سیم است اردشیر بابکان ساخته است،

باب شانزدهم در ذکر بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان[۲]

و آن هفده شهر است و هوای معتدل دارد و حدود آن تا ولایات مفازه و خراسان و ما وراء النهر وکابل پیوسته است حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دار الملکش شهر سیستان و شهر تون و قاین و خوسف و جنابد از معظمات بلاد آن، سیستان ولایتی است طویل و عریض از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صز و عرض از خطّ استوا لب ك جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیك بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خوانــد عوامّ نیز سگستان گفتند و عرب معرّب کردند سجستان خواندند بمرور سیستان شد هوایش بگرمی مایل است و آبش از سیاه رود شق هرمند[۳] است و درو باغستان بسیار و میوه‌های خوب و فراوان باشد بست از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات

(۱) Cf. Yaq. III, 170 s. v. سنج for سنج: variants سفید دز، سپند، سفند.

(۲) زابلستان (۳) هرمند

فب و عرض از خطّ استوا لج شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از رود ارتفاعاتش خرما و غلّه و اندکی میوه باشد در صور الاقالیم گوید مردمش صاحب مروّت باشد، تکیناباد[1] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فا نه وعرض از خطّ استوا لج ك شهری وسط است و هوایش بگرمی مایل و آبش از جبالی که در آن حدود است میوه فراوان باشد، قهستان شانزده ولایت است، ترشیز از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صب وعرض از خطّ استوا له بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچك است و گرمسیر و حصاری بغایت حصین دارد و آب آن از کاریز است و دیههای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و غلّات بسیار و میوههای خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند کشمر[2] در آن ولایت قصبه است و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته اند بیت[3] یکی شاخ سرو آورند از بهشت، بپیش درکشمر اندر بکشت، و در دیه کشمر هرگز زلزله نیامده در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد و در ولایت ترشیز چند قلعهٔ محکم است اوّل قلعهٔ بردارود و دوم قلعهٔ میکال[4] سیم قلعهٔ مجاهد آباد چهارم قلعهٔ آتشگاه و از این ولایت غلّه و میوه به نیشابور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند شهر ترشیز خراب است امّا مواضع آن بغایت معمور است، تون از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صب ك و عرض از خطّ استوا لد ك در اوّل شهر بزرگ بوده و این زمان شهری وسط است و وضع آن شهر چنین نهاده اند که اوّل

(1) Variant تکبناباد (2) کشمیر (3) بکی شاخ سرو از درخت بهشت به پیش در شهر کشمیر کشت Cf. *Shāh Nāmah* (Turner Macan) III, p. 1067, line 8 from the bottom, and Mohl's translation, IV, 291. (4) منکال، تنکال، بردارود

حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد حصار در آورده و شهر و خانها در گرد بازار و باغات و تودستانها در گرد خانها و غلّه زار در گرد باغات و در گرد غلّه زارها بندها بسته که آب باران میگیرند و آب بدان غلّه میبرند و در آن بندها خربزه بی آب زراعت میکنند بغایت شیرین میباشد و آبش از کاریزها است و هوای معتدل و حاصلش غلّه و میوه و ابریشم باشد، تنجه(۱) از اقلیم چهارم است بطول و عرض و آب و هوا مانند تون، جنابد در تلفّظ گنابد گویند شهری کوچك است بهتر از خور و چند موضع توابع دارد واورا قلعهٔ ایست که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تاغایت و دیهها و ولایتها مجموع در نظر باشد امّا هرگز آن ریگ در باغات نمی آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد وچند موضع باشد و از توابع آن است و مجموع‌را آب از کاریز و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود و قلعهٔ بسر دو طرف آن است که یکی‌را قلعهٔ خواشیر(۲) گوید و یکی‌را قلعهٔ درجان حاصلش غلّه و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد، دشت بیاض شهری ندارد ولایتی است قصبه آنرا فارس گویند به نسبت جنابد و نون ییلاق و میوه سردسیری مثل جوز و بادام و غیره باشد، برجند قصبهٔ ایست و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی غلّه حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیههای آن انگور و میوه‌ها باشد نزاری شاعر از آن موضع است، خوسف شهری کوچك است و چند موضع توابع آن است و آب آن از رود خانه باشد و دیههارا آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد، شاخن(۳) ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوك فشا(٤) رود و

(۱) Variants تخنزاز , تخنه , تجنه probably for بجستان. See Yaq. I. 497.

(۲) حواسنی , ورجان , درخان (۳) ساحین , شاخن (٤) قبا

همچنین موضعی چند است و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن، زیرکوه ولایتی است سه قصبه است یکی را اسفدن[1] و دیگریرا اشیر و یکی را شارخت گویند و در این ولایت غلّه و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیهها از کاریز باشد، خور[2] شهری کوچك است بر سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار،

طبس مسینان[3] از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صد نه وعرض از خطّ استوا لج شهری کوچك است و گرمسیر و درو نخلیّات فراوان بود و آبش از کاریز است غلاّت این قصبه در هفتاد روز آب خورد و غلاّت مواضع که در حوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن ولایت چاهی بود که خاك آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی امّا در این نزدیکی آن چاه‌را انباشته اند وهم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون میآید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست که هر وقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید،

طبس کیلکی شهری است کوچك و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب ط وعرض از خطّ استوا لط در هفت روزه راه یزد است و هوایش گرم است بغایت و خرما و ترنج و نارنج بسیار است و در خراسان غیر از آن جای دیگر نیست و آبش از چشمه است مقدار دو آسیا گردان آب باشد حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و چند پاره دیه از توابع آن است، قاین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صح ك و عرض از خطّ استوا لح م شهر بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانه‌ها سردابها ساخته باشند و از قاین بهر شهر

(۱) Variants اهعد, اسغدن, هر, ابر ساخت (۲) جور (۳) مسینا

ولایت از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غلّه و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر مردم آن شهر سپاهی[1] باشند و همه کس‌را آلات حرب مهیّا باشد و در هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اوّل قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بر چهارپایان بغایت سازکار باشد و نیك فربه شوند و دلچك سخره[2] سلطان محمود سبکتکین از آن شهر بوده است، قلعه دره حصاری محکم است و برو چشمهٔ آب جاری بر بالای آن قلعه هست حاصلش غلّه و عنّاب بسیار دارد و میوه و انگورکمتر باشد، موسناباد ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعهٔ محکم در آن ولایت است که ملاحده ساخته اند و در غایت استحکام است. ولایات زاول[3] ولایتی عریض است و طویل و مملکتی بوده است، زاول شهری بزرگ است و گرمسیر و درو میوه بسیار و شکارگاههای خوب و علفزار بسیار دارد. فیروزکوه در معجم البلدان[4] آمده که قلعهٔ حصین است ما بین هرات و غزنین و دار الملك حکّام غزنین است و هوایش بسردی مایل است و آبش از چشمه و مصانع، قلعهٔ طاق شهری کوچك است و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع آن است، غزنین از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فاك و عرض از خطّ استوا لج کا همچون عرض بغداد شهر کوچك است و هوایش سرد است و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع یك هوا داشتی بلکه تمام اقلیم اوّل و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیك اند گرم بودی و دیگرها که بعدی دارند سرد بودی امّا چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلند است سرد است و هر جا

(1) Variant سیاه چهره (2) Cf. *Ta'rīkh-i-Firishtah* (Bombay, 1831) I, 44 (lines 7 to 13). In *Ta'rīkh-i-Ḥaydar-i-Rāzī*, (B. M. MS. Or. 4508, f. 59*b*.) the name is given as دلفك (3) زابل (4) Yaq. III, 930

پست است گرم میباشد، طرثیث[1] شهر کوچك است و بگرمی مایل قاضی ابو بکر صاحب شکر و شکایت از آنجا است، میمند[2] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فانه و عرض از خطّ استوا لج ك شهر وسط است و گرمسیر در کوهستان واقع و آبش از رودخانه و ینابیع حاصلش غلّه و خرما و میوه باشد مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود، قرنین در معجم البلدان[3] آمده که قصبهٔ ایست از توابع سیستان و بنی لیث صفّار از آنجا خروج کرده است حاصلش غلّه و اندك میوه باشد،

باب هفدهم در ذکر ارباع مملکت خراسان،

درو چند شهر است حدودش تا با ولایات قهستان و قومس و مازندران و مفازهٔ خوارزم پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است امّا در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان‌را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه کمتر چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیله هر سال بمدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند تا در عهد سلطان ابو سعید وزیر خواجه غیاث الدّین امیر محمّد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطّلاع یافت دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت‌را اموال معیّن گرداند و اخراجات مقرّری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی‌را وضع کرده ما بقی‌را بوجه خزانهٔ عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند، ربع نیشاپور درو چند شهر است و هوایش اکثر معتدل است، نیشاپور از اقلیم چهارم

(1) Variant طرعیث، طرمیشه، طرمست (2) میمنه (3) Yaq. IV, 73

است و اکنون امّ البلاد خراسان طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا لو کا طهمورث دیوبند ساخته بود بعد از خرابیش چون اردشیر بابکان در منازه شهر نه بساخت شاپور بن اردشیر حاکم خراسان بود از پدر آن شهررا در خواست کرد و او مضایقه نمود شاپوررا غیرت آمد و آنجا تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد نشاپور اسم علم آن شد و عرب نیسابور خوانند دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوهٔ رقعهٔ شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده اند و اکاسره‌را عادت بودی که شهرهارا بر شکل جانوران و اشیا ساختندی شاپور ذو الاکتاف در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود و دار الامارهٔ خراسان در عهد اکاسره تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشاپور دار الامارت ساخت و نیشاپور دار الملک خراسان شد در سنهٔ خمس و ستمایه (۱) آن شهر بزلزله خراب شد هم در آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیاخ خواندند دور باروش شش هزار و نه صد گام بود در سنهٔ تسع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب شد بگوشهٔ دیگر شهری ساختند که اکنون امّ البلاد خراسان آن است در پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله دور باروش پانزده هزار گام است و آبش از قنوات و ینابیع و بعضی قنوات ضیاع در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه‌ها ساخته باشند و آب رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت بلند است و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ برین رود خانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان تیز آید که یك خروار گندم در دلو آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن یك خروار آرد شده میبغزند چنانکه درازگوش در دنباله هم میرسد. بر جانب شمال بر قبّهٔ کوه بمسافت پنج فرسنگ بر کریوه بر آید که چشمهٔ ایست که چشمهٔ

(۱) Variant ثلثمایه

سبز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است بر بام کوشك بر آیند میانهٔ چشمه مینماید و در شب جمعه آواز هایل از میانهٔ چشمه ظاهر میشود از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگ است و پارسایان[۱] در شب بر کنار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی[۲] بیرون آمدن و چریدن دیده اند و آب این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است و چشمهٔ دیگر است بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان و امیر چوپان ماهی در آن انداخته است و حلقه در گوش آن ماهی از مروارید است بمقدار بیضهٔ کبوتری و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بتفرّج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرّج میکنند و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگ است و از مزار اکابر اولیا درو تربت ابو عثمان جوهری[۳] و ابو علی ثقفی و عبد اللّه مبارك و شیخ فرید الدّین عطّار است، اسفراین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صا و عرض از خط استوا لوج شهری وسط است و در مسجد آنجا کاسهٔ بزرگ است از روی دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه است محکم آنرا دز صعلوك خوانند و قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است و هوایش معتدل است امّا چون آب از رود خانه که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیار است نا سازکار میباشد و ولایت و توابع آن قنوات دارد و همه محصول است از انگور و میوه و غلّه داشته باشند، بیهق ولایتی و شهرستان آن سبزوار است و آن شهر وسط است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قطیه و عرض از خطّ استوا لو نه هوایش معتدل است و بازارها فراخ و خوب دارد و طاق از چوب بسته اند که چهار سوی بازار است بغایت محکم وعالی حاصلش غلّه و اندکی

(۱) Variant پارسیان (۲) شیر آبی وگاو و اسب وآدمی (۳) حرمی

میوه و انگور باشد و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند ، بیار از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فط یه وعرض از خطّ استوا لد مه شهری وسط است و هوای معتدل دارد و حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد ، جوین ولایتی است پیش از این داخل تومان بیهق بوده و اکنون مفرد است قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحراباد[1] که مقام سعد الدّین حموی است و اروکازری[2] و دلبند و خوراشاه از معظم قرای آن اهل آن اکثر شافعی مذهب اند آب این ولایت از قنوات است وهر موضعی یك دو کاریز معتبر دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد ، جاجرم از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و در حوالی آن یك دو روزه راه زهرگیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدنجا نمیتواند رسید و در آن شهر قلعهٔ ایست و در پای آن دو درخت چنار گویند که هر که صباح چهار شنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز اورا درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختانرا بدندان برده اند و موضعی چند از توابع آن است و در شهر خانه‌های بتکلّف باشد محصول آن غلّه و میوهٔ فراوان باشد . خبوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان آن ولایترا استو نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد و نبیره اش ارغون خان بسر آن عمارت افزود و آب و هوای خوب دارد حاصلش غلّه و پنبه و انگور و میوهٔ فراوان باشد . شغان[3] شهری وسط است و بیست پاره دیه از توابع آن است و از اقلیم چهارم است و محصول از هر نوعی دارد . طوس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا لز جمشید پیشدادی ساخت بعد از خرابیش طوس نوذر تجدید عمارتش کرده بنام خود

(1) Variant بحیاباد (2) آزادوار و کازری . دراوکازری

(3) شنان ، شغان ، سغان

منسوب گردانید و از مزار عظما قبر امام معصوم علیّ بن موسی الرّضا رضی الله عنهما بن جعفر در دیه سناباد[۱] بچهار فرسنگی طوس است و قبر هارون الرّشید خلیفه عبّاسی در مشهد مقدّس آن حضرت است و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرّکه است و آن موضع اکنون شهرچه شده و از مشهد تا زاوه سنجان پانزده فرسنگ است و قطب الدّین حیدر در زاوه است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز و در جانب قبلی طوس دروازهٔ ایست که سه هزار ولی ابو بکر نام در مزارات این دروازهٔ رودبار آسوده انـد و در جانب شرقی او قبر امام حجّة الاسلام محمّد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم آنجاست مردم طوس نیکو سیرت و پاك اعتقاد و غریب دوست باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار شیرین باشـد و در حوالی طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایکان گویند طولش دوازده فرسنگ و عرضش پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است، کلات وجرم کلات قلعهٔ ایست در غایت محکمی چنانکه درو زرع و کشت توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصبهٔ ایست در پای آن قلعه و چند پاره دیه است که از توابع آن است، مرسان[۲] از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات ص ك و عرض از خطّ استوا لو شهری کوچك است و هوایش بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غلّهٔ فراوان دارد، فراوه[۳] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خطّ استوا لط شهری وسط است و هوای خوش و معتدل دارد حاصلش غلّات و میوه باشد. ربع هری[۴] هرات نه تومان است و ولایتی وسیع دارد و همه از اقلیم چهارم است، هرات از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر

(۱) Variant نوقان (۲) مرینان, جرینان cf. J. N. 323. (۳) MSS فراود, قراود.
(٤) هراة, هرات

خالدات صد ك و عرض از خطّ استوا لد ك هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت اسکندر رومی بعد از خرابی تجدیــد عمارتش کرد دور باروش نه هزار گام است و هوائی در غایت نیکوئی و درستی دارد و پیوسته در تابستان شمال وزد و در خوشی آن گفته‌اند لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قلّ النّاس یموت فیها ابدًا و آبش از نهرچهٔ هری رود است باغستانش بسیار است و هجده پاره دیه است متّصل آن شهر از میوه‌هایش انگور فخری و خربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سُنّی مذهب اند و در آنجا قلعهٔ محکم است و آنــرا شمیرم خوانند و بــر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانهٔ بوده است آنرا ارشك[1] گفته اند و این زمان قلعهٔ امکلجه[2] میگویند و مابین آتشخانه و شهر کنیسهٔ نصاری بوده است و از مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ عبد الله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمّد ابو الولید و امام فخر الدّین رازی است و در حقّ خوشی هرات گفته اند بیت

گر کسی پرســد تــرا از شهرهــا خوشتر کدام
ور جواب راست خواهی گفتن اورا گو هری
این جهان‌را همچو دریا و آن خراسان‌را صدف
در میان این صدف شهــر هری چون گوهری

و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و ششهزار حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است، اسفزار شهری وسط است و چند پاره دیه توابع دارد و باغستان بسیار و میوه و انگور و انار فراوان باشد ودر صور الاقالیم گوید اهل آنجــا سُنّی شافعی مذهب اند و در دین متعصّب، فوشنج[3] از اقلیم چهارم طولش

(1) Variants زسك ,رشك (2) اسکلجه (3) بوسنج

از جزایر خالدات صد ه و عرض از خطّ استوا لد نه شهری کوچك است و ولایتی بسیار از توابع آن است و قصبات کوسوی و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است و موضع معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور و خربزه و میوه‌اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور دارد و آسیاهای آن همـه بباد میگردد و گویند که فرعون که در زمان موسی عم در مصر بوده از آنجا بوده است و هامان که هم وزیر او است هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است، باخرز ولایتی است از اقلیم چهارم و ولایتی بسیار دارد و معتبر است و در مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبهٔ مالان(٢) که جای عظیم و پر نزهت است و خربزه بلند در جمیع خراسان مشهور است، بادغیش از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صه ل و عرض از خطّ استوا له ك قصبات کوه نقره و کوه غناباد و بزرگترین و بست و لب و حاد و ازکابرون و کالون و دهستان(٣) از توابع آن است حاکم نشین کوه غناباد و بزرگترین و دهستان و کاریز که مقام حکیم بـرقعی که سازندهٔ ماه نخشب است هم از توابع آنجاست و در آن ولایت بیشهٔ ایست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمینًا کـه مجموع درخت فستق است و از هرات و دیگر ولایات بوسم محصول فستق در آنجا روند و هـر کس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی قصد کند و از فستق کسی دیگری که حاصل کرده باشد بـر دارد خر اورا همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بمانـد، جام از اقلیم

(١) Variants کرسوی, وفره, کوسوبه, وخردکرد, و روج cf. J. N. 313.

(٢) مالین, پالن (٣) ازکابرون, الحب و الحاد: جاد, کوغناباد و بست: اوکابرون, ازکابرد, کالو and finally کاریزه. J. N. 314 gives its capital as قلعه نرتوکه

چهارم است طولش از جزایر خالدات صد ه و عرض از خطّ استوا لد ن شهری وسط است و قریب دویست پاره دیه از توابع آنجاست باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زندهٔ پیل احمد جام آنجاست و بر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علا الدّین محمّد ساخته و دیگر مزارات متبرّکه بسیار است، جشت شهری وسط است و ولایتی قرب پنجاه پاره دیه که بهری رود منسوب است از توابع آن است این زمان موضع او حاکم نشین آنجاست محصولات فراوان و میوهٔ خوب دارد بتخصیص سیب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست، خواف[1] ولایتی است طولش از جزایر خالدات صح ك و عرض از خطّ استوا لد ك قصبات سلامه و سنجان و زوزن از توابع آن است و ملك زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت از میوه‌هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست مردم آنجا حنفی مذهبند و شریعت‌رو و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد، زاوه ولایتی است و قصبهٔ او زاوه و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است و بعضی‌را آب رود است و بعضی‌را آب از قنات حاصلش ابریشم و غلّه و پنبه و انگور و میوهٔ فراوان است و مزار شیخ قطب الدّین حیدر که مقدّم حیدریان است در آنجاست، غور ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا له و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست و مردم آنجارا ببلاهت نسبت کنند، غرجه[3] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا لو م ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است و بآب و هوا مانند

(۱) Variant خاف (۲) زاوه (۳) غورجه

ولایت غور، ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان، بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فاما و عرض از خطّ استوا لوما کیومرث بنیاد کرد طهمورث دیوبند باتمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش کرد و بارو کشید شهری بزرگ است و گرمسیر و آب و هوایش در سازکاری وسطست از میوه‌هاش انگور و خربزه تخت نیکوست سلطان ملك شاه در رساله آورده است که مردم آنجارا غیرت کمتر باشد، بامیان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لدله هوایش سرداست در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده موتوکن[۱] بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نبیره‌اش آنرا بکلّی خراب کرد و ماو بالق[۲] خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خراب است، پنجهیر از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لوله شهری وسط است و هوای خوش دارد حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، جوزجان ولایتی است و شهرش یهوده و فاریاب و شبورقان است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا لهك هوای معتدل دارد و آبش از قنوات و جبالی که در آن حدود است بر میخیزد و حاصلش اندکی غلّه و میوه باشد، ختلان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فا و عرض از خطّ استوا لك شهری بزرگ بوده و اکنون خراب است حاصلش غلّه و پنبه و انگور باشد، سمنجان[۳] از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا له شهری کوچك است بر طرف شرقی سه محلّه است بهم متّصل و طرف غربی سه محلّه است متفرّق و قلعهٔ محکم دارد و آب فراوان و باغستان

(۱) Variants مامکن ,مامکان ,مامیکن cf. Abu-l-Ghāzī, text pp. 114, 149.

(۲) موی مالق (۳) سمینان

بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت فراوان و خوب باشد، طالقان از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فا و عرض از خطّ استوا لـه شهر کوچك است اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غلّه و میوه بسیار است و ولایت معمور و آبادان است، فاریاب از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا لزمه شهری کوچك است کمتر از طالقان و ولایتی بسیار و میوهٔ فراوان از اقلیم چهارم است، قوادیان طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لح کیقباد اوّل کیانیان ساخت شهری کوچك است و قصبات نوبده و واشجرد و شومان از توابع اوست هوای گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود. کالف شهری کوچك است بر کنار جیحون و بهنای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد دور باروش سه هزار گام است آب و هوایش درست است و میوه‌های خوب و فراوان باشد. دلح قلعهٔ است بر بیست فرسنگی بلخ بر کوهی که هشت فرسنگ دور آن کوه است و همه سنگ سیاه است و بر آنجا راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیار است و جائی عظیم محکم است، ربع مرو شاهجان. مرو از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صوز و عرض از خطّ استوا لزم کهن دز مرو طهمورث ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بسر آورد و دار الملك خراسان ساخت ابو مسلم صاحب دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دار الاماره سخت عالی و درو قبّه و پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبّه ایوانی است سی گز در شصت گز مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دار الملك آنجا داشتی بنی لیث صفّار به نیشاپور بردند چون دولت سلاجقه رسید چغری بیگ باز بآنجا آورد و نبیره‌اش سلطان ملك شاه

(۱) Variants کخ و قوما, دح possibly for ... (۲) هشت

مرورا باروکشید دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملك غلّه بسی نیکو میآید و معنی این آیت مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ[1] گویی در شان آن ملك وارد است گویند که یك من غلّه چون آنجا زرع کنند در سال اوّل صد مَن حاصل دهد و در سال دوم از غلّه که درویده باشند و تخم افشانده شده سی من و در سال سیم ده من هوایش متعفّن است و درو بیماری بسیار بود بتخصیص علّت رشته آبش از مرورود است و قنوات زمینش شورناك است و بدین سبب ارتفاعش نیکو باشد و جای ریگ روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریگ روان است و از میوه‌هاش امرود و انگور و خربزه نیکو است و خشك کرده به بسیار ولایات برند و آبی یك یك نیك افتد مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند اکنون آن شهر خراب است و از آنجا اکابر و عقلا بسیار خاسته انـد و در عهد اکاسره برزویه طبیب و بزرجمهر بختکان و باربد مطرب و دیـه سفید نج[2] که از ضیاع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت آنجا بود، اسفورقان[3] از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لو مه شهری کوچك است و درو جز غلّه حاصل نیست، ابیورد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صح م و عرض از خطّ استوا لزکه شهری کوچك است و درو میوه فراوان، تتتازان از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لو مه شهری وسط است و درو باغستان فراوان و آب روان بسیار و حاصلش میوه و غلّه باشد. خاوران[4] از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات صه و عرض از خطّ استوا م م شهری وسط است و درو باغستان فراوان و آب

---

(1) Qur'ān II, 263. (2) Variant سفندج cf. Ibn Khall. N°. 382, p. 71.

(3) شبورقان (4) خاوردان

بسیار و روان و حاصلش غلّه و میوه باشد قصبهٔ مهینه[1] که مقام شیخ ابو سعید ابو الخیر بوده قدّس اللّه سره و او آنجا آسوده است از توابع خاوران است و در حقّ بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند شعر[2]

تا سپهر صیت گردان شد بخاك خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجهٔ چون بو علی شادانی آن صاحب قران
مفتیٔ چون اسعد مهنه ز هر شینی بری
صوفیٔ صافی چو سلطان طریقت بو سعید
شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری
شاد باش ای آب و خاك خاوران کز روی لطف
همچو آب بحر و خاك کان گهر می پروری

سرخس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صدك و عرض از خطّ استوا لز افراسیاب ترك ساخت دور باروش پنج هزار گام است و قلعهٔ محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رود خانهٔ که از هری بطوس میآید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوهاش انگور و خربزهٔ نیکوست. شترقان[3] شهری کوچك است و گرمسیر و غلّه فراوان سخت ارزان بود. مرو الرّود از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صز و عرض از خطّ استوا لوك از قصبات آن پنج دیه بوده که سلطان ملك شاه ساخت دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیر است امّا هوای درست دارد و آبی گوارنده و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود و از میوهاش انگور و خربزه سخت نیکوست چند پاره دیه

(1) Variants مهنه ، مهیه (2) Cf. Dawlat Shah, p. 84.

(3) Duplicate of اسفورقان. See preceding page, and cf. Yaq. III, 254, 256.

از توابع آن است، بازر[1] شهری وسط است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لوم در آن ولایت غلّهٔ فراوان بود، قلعهٔ نای[2] محبس مسعود سعد سلمان است،

باب هجدهم در ذکر ولایت مازندران،

و آن هفت تومان است برین سبیل اوّل تومان جرجان که دار الملك آنجاست دوم موروستاق[3] سیم استراباد چهارم آمل و رستمدار[4] پنجم دهستان ششم روغد هفتم سیاه رستاق[5] حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است، جرجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خطّ استوا لو نه نبیرهٔ سلطان ملك شاه ساخت دور باروش هفت هزار گام است هوایش گرم است و متعفّن و آبش از کوه امّا چون کوه نزدیکی دارد و در هنگام گرما برف از کوه بیاورند و حاصلش غلّه و پنبه و ابریشم بود و از میوه‌هایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکوئی نشو و نما تا درخت دوسه ساله از ده ساله دیگر ولایات قوی تر و بقوّت تر باشد و اهل آنجا شیعه و صاحب مروّت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان آل بویه بوبا و جنگ شهر نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خراب است و آنجا مردم اندك اند فیروز ساسانی در آن حدود جهت دفع تنازع با تورانیان دیواری طولش پنجاه فرسنگ بساخت و از مزار اکابر تربت محمّد بن جعفر الصّادق عم و آن مزار بگور سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیا است هر یکرا بیست گز قطر و دو گز ضخم، استراباد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فطله و عرض از خطّ استوا لو نه شهری وسط است

---

(1) Variants بارز . مادر , بادز , ماو (2) باى . ماى , نار , بدى . Cf. Chahár Maqála, p. 45. (3) ررمو رستاق , برو موسان . برر موساق . بررود و موروستان (4) رستندار (5) ساور‌سان , سیاه دسمان

نزدیك بدریای خزر و آب و هوای معتدل دارد حاصلش غلّه و میوه و انگور و ابریشم باشد، آمل از اقلیم چهارم باشد طولش از جزایر خالدات فزك و عرض از خطّ استوا لول طهمورث ساخت شهری بزرگ است و هوایش بگرمی مایل و مجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب و غیره فراوان باشد و مشمومات بغایت خوب و فراوان چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد، دهستان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صاید و عرض از خطّ استوا لزنه قباد بن فیروز ساسانی ساخت و آنرا از ثغور نهاده اند میان مسلمانان و اتراك هوایش گرم است و آبش از رود اندك میوه دارد، رستمدار ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آن است و هوایش بگرمی مایل است و بیشتر ولایاتـرا آبش از شاهرود، ساری از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا لز طهمورث دیوبنـد ساخت شهری وسط است و دورش تقریبًا چهار هزار گام است و ولایتی بسیار از توابـع اوست و میوه و پنبه و غلّه فراوان دارد، روغد از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات فج و عرض از خطّ استوا لز شهر وسط است، کبود جامه ولایتی است و اکنون چون جرجان خراب است مجموع ولایت داخل کبود جامه است حاصلش ابریشم و انگور و غلّه بسیار میباشد و ولایتی عریض است، نیم مردان جزیرهٔ ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتیها که از اروس[1] وگیلان و مازندران می‌آیند آنجا میآیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استراباد و محصول بسیار از کشتیها دارد، شهراباد قصبهٔ ایست قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است،

(1) Variants الوس. ارس

باب نوزدهم در ذکر دیار قومس[1] و طبرستان،

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مفازه پیوسته است حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است، خوار[2] از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فزی و عرض از خطّ استوا له ك شهری کوچك است غلّه و پنبه درو نیك میباشد، دامغان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فح یه و عرض از خطّ استوا لو ك هوشنگ ساخت دور باروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایل است و آبش از رود و از میوه‌هاش امرود نیکوست چشمهٔ ایست در حوالی چهار دیه آب اندك دارد میل بزردی از قاذورات هرچه در آنجا اندازند باد چنان بر خیزد در دامغان که مجموع درخت بشکنند معتمدان بروند و آنرا پاك کنند باد ساکن شود و بکرّات آزموده شده است،

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا لو طهمورث ساخت هوایش معتدل است و آبش از رود و از میوه‌هاش انار و فستق و انجیر بغـایت نیکو باشد، بسطام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فط ك و عرض از خطّ استوا لو ی شهری کوچك است و هوای معتدل دارد و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفین ابو یزید[3] طیفور بن عیسی سروشان[4] آنجاست حاصلش میوه و غلّهٔ فراوان است، گردکوه آنرا دز گنبدان[5] گفته اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون او منصور آباد و مهات[6] ورستاق است زراعات و محصول بسیار دارد، فیروزکوه در معجم البلدان[7] و آمده که قلعهٔ ایست که کوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت نمیباشد و غلّات بسیار زراعت میکنند و حاصل نیکو دارد و آب خوار از در قلعه و دیه

(1) In the MSS generally قومش (2) Variant خار (3) بایزید بسطامی
(4) بروشان (5) ده گنبدان (6) مهاق .مهاب .قهات (7) Yaq. III, 930.

میگذرد، دماوند قصبهٔ ایست که آنرا پشیان(۱) خوانند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فزك و عرض از خطّ استوا له ی کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوه‌هاش عبّاسی نیکوست چنانکه از عبّاسی دوشاب گیرند، فریم بعضی از قومس گرفته‌اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلّق دارد و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری، خرقان دیهی است از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت شیخ ابو الحسن خرقانی درآن موضع است،

باب بیستم در ذکر بقاع جیلانات،

و آن دوازده شهر است و از اقلیم چهارم و بر کنار دریای خزر طولش از سفید رود و رستمدار تا موغان چهل فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالش تا دریا یك فرسنگ حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش هر جیلانی را بدان امیری تعلّق دارد که حاکم آنجاست امّا آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشد و متابعت او نمایند. اصفهبد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لح شهری وسط است حاصلش غلّه و برنج و اندکی میوه باشد ولایت بسیار است و قریب صد پاره دیه از توابع اوست حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینار است. تولم(۲) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لح شهری وسط است حاصلش غلّه و پنبه و برنج و نارنج و ترنج و لیمو باشد، تمیجان شهری وسط است از اقلیم چهارم حاصلش چنانکه از دیگر مواضع است، رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم و متعفّن است حاصلش غلّه و

(۱) میشان (۲) تولیم

پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند، شفت از اقلیم چهارم و شهری کوچك است و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد، فومن از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فد و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و ولایات بسیار دارد حاصلش غلّه و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرش باشند، کشکر[1] از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و آب وهوا مانند دیگر مواضع، کوجفهان[2] از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش[3] خواند، کوتم از اقلیم چهارم است و در کنار دریا افتاده است و بندرگاه کشتی که از گورگان و طبرستان و شیروان از آنجا بیرون میآید و حاصل عظیم دارد، کرجیان[4] از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسط است و بآب و هوا مانند ولایات دیگر، لاهیجان[5] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه ك و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و دار الملك جیلانات آبش از جبال بر میخیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندك غلّه میباشد و نارنج و ترنج و میوههای گرمسیری فراوان است، نیسر[6] از اقلیم چهارم است و شهری کوچك و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد،

مخلص[7]، در صفت طرق و جبال و معادن و انهار و عیون و آبار و بحار و بحیرات و آن پنج فصل است،

فصل اوّل، در ذکر کمیّت مسافت طرق ایران،

در اوّل کتاب شرح مسافت فرسنگ بتدقیق داده شد که حکمای ما تقدّم در عهد کیقباد کیانی اعتبار فراسنگ کرده مسافت هر فرسنگ سه میل کرده اند که دوازده هزار ذراع خلقی باشد نه گز خیّاطی و در

(1) Variant کسکر (2) کرجان ،کوجسان ،کوجفان (3) بهمش ، بهمنش (4) کوجبان ،کوجسبان (5) لاشجان (6) سر ، بسنر (7) مخنم

رسالهٔ ملك شاهی آمده که سلطان در کمیّت مسافت فراسخ کم و بیشی استماع میکرده است اکثر طرق ایران و دیگر ولایات که اورا بر آن عبور بوده است میفرموده است پیمودن فراسخ خوارزم کابیش پانزده هزار گام است و در آذربایجان و ارمن بحدود ده هزار گام است و در عراقین و کردستان و لرستان و خوزستان و خراسان و فارس و شبانکاره و دیار بکر و غیر آن بجوار ششهزار گام بر می آمده و در ولایات روم و گرجستان و ارّان و موغان و شیروان خود فرسنگ اعتبار نمیکرده اند و منازل و اوقات می شمرده اند و در تمامت مملکت خود بنیاد فرسنگی بر ششهزار گام معتدل نهاده است و کمیّت مسافت طرقی که اورا بران عبور بوده منزل بمنزل در آن رساله گفته است و در عهد اولجایتو سلطان مغول همچنین بعضی طرق‌را که میپیموده اند و میل مینهاده اند فرسنگی کابیش هشت هزار گز خیّاطی بر میآمد و ذراع خلقی کابیش ثلثان گز خیّاطی باشد و گاهی معتدل الیه یك گز خیّاطی بیشتر است پس همه بهم نزدیك است و فرسنگ دوازده هزار ذراع خلقی کابیش که حکمای ما تقدّم اعتبار کرده اند معتمد علیه است اکنون آغاز از شهر سلطانیّه که میان ایران زمین است و دار الملك است کرده شاهراه‌هارا تا اقصی ایران یاد کنیم و راه‌هارا که در حدود هر شاه راه باشد هم در پی آن شاهراه بیاوریم تا زود فهم شود.

شاهراه جنوبی و هی القبلیّة من السلطانیّة الی النّجف اقصی حدّ الایران صد و چهل و چهار فرسنگ است. من سلطانیّه الی همدان از سلطانیّه تا دیه بخشیر[1] پنج فرسنگ ازو تا دیه ولج پنج فرسنگ ازو تا رباط اتابك محمّد بن ایلدکز[2] چهار فرسنگ ازو تا دیه کرکهر[3] بولایت همدان چهار فرسنگ ازو تا دیه صاجی[4] همدان شش فرسنگ ازو تا

(1) Variants بخشر ,ولاشجرد ,وبخشر ,نخشر ,بخشه ,نخر ,سجر (2) Qaz. II. 257. (3) کوکو ,کرکهرد (4) صاحی ,مسانجین ,صاجو ,صاحی

شهر همدان شش فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا همدان سی فرسنگ ،

ثمّ[1] من همدان الی قصر شیرین از همدان تا شهر اسد آباد هفت فرسنگ گریوهٔ کوه الوند[2] در این راه است ازو تا دیه کنگور اوّل کردستان شش فرسنگ از و تا دیه صهنه پنج فرسنگ ازو تا شهر چمچمال[3] چهار فرسنگ ازو تا دیه کرمانشاهان شش فرسنگ صُفّهٔ شبدیز که صورت خسرو و شیرین بر آنجا در سنگ تراشیده اند بر دست راست بیك فرسنگی این مرحله است و دو چشمه آب که آسیا بگرداند از زیر صُفّهٔ شبدیز بیرون میآید و از کرمانشاهان تا جکارمس[4] شش فرسنگ ازو تا دیه حسا کاوان[5] پنج فرسنگ ازو تا دیه کرند و خوشان[6] شش فرسنگ ازو تا شهر حلوان بگریوه طاق کزا[7] فرو باید رفت هشت فرسنگ و براه کیل و کیلان یك فرسنگ زیادتست و راه خوشتر از حلوان که اوّل ملك عراق عرب است تا قصر شیرین پنج فرسنگ[8] راه از آنجا جدا میشود از همدان تا قصر شیرین پنجاه و هشت فرسنگ و از سلطانیّه هشتاد و هشت فرسنگ از قصر شیرین براه بغداد تا شهر خانقین پنج فرسنگ از و تا رباط جلولا[9] که سلطان ملك شاه سلجوقی ساخت پنج فرسنگ ازو تا هارونیّه[10] پنج فرسنگ شهرابان بدست راست بدو فرسنگی این مرحله است از هارونیّه تا شهر بعقوبا هفت فرسنگ ازو تا شهر بغداد هشت فرسنگ جمله باشد از قصر شیرین تا بغداد سی فرسنگ و از همدان هشتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیّه صد و هجده فرسنگ ، ثمّ من بغداد الی النجف اقصی حدّ الایران ، از بغداد

(1) Many MSS give بر and so throughout. (2) Variant روند

(3) جمجال , جتجمال (4) Qud. 19. حکارش , جکو , جکاوش , جکارش .

حکارس (5) حبارکاوان , جکاو , جکاوان , جاکادان , حفاکدان , خبارکاوان , جفا کوان .

جفا کاران , جنا کان , خفارکان , خفا کامران , حنا کاوان (6) جوشان حوشان

(7) کرا باد (8) I. K. 18. Qud. 197. I. R. 163. 165. Yqb. 269. J. N. 170.

(9) جلینه رباط (10) هرونیه

تا دیه صرصر دو فرسنگ ازو تا دیـه فراشه(۱) هفت فرسنگ. ازو تـا شطّ النیل هفت فرسنگ و دیه نرس(۲) که مقام نمرود بوده و ابراهیم خلیل عمرا آنجا بآتش انداخته بر دست چپ بیك فرسنگی این طریق است از شطّ النیل تا شهر حلّه دو فرسنگ شهر بابل بر دست راست بـه نیم فرسنگی این مرحله است بر کنار فرات ازو تـا شهر کوفه شش فرسنگ و از کوفه تا مشهد امیر المومنین مرتضی علی کرّم اللّه وجهه که بر سر بیابان نجف است دو فرسنگ جمله باشد از بغداد تا مشهد نجف بیست و شش فرسنگ و از همدان صد و چهارده فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و چهار فرسنگ، ثمّ من النّجف الی مکّة از مشهد که بر سر نجف است تا مکّه بیست و هفت مرحله است و در این مراحل زبیده خاتون عبّاسیّه زن هرون الرّشید و سلطان ملك شاه سلجوقی و دیگر اکابر مصانع و آثار و امثال طرق فراوان ساخته اند اوّل(۳) از مشهد تا مغیثه بیست و چهار میل و منعشی بوادی السباع است بر پانزده میل چنانکه جریر گفته است شعر

انّ الرّزیّـة من تضمّن قبره * وادی السّباع لکلّ جنب مصرع

و در مغیثه مصانع است ازو تا قرعا درو چاهاست سی و دو میل و منعشی بمسجد سعد فزاری(۴) است که عوام آنرا سعد بن ابی وقّاص خوانند بر چهارده میل از قرعا تا واقصه بیست و چهار میل درو چاهاست و از جمله چاه قرون که سلطان ملك شاه سلجوقی حفر کرده پانزده گز در پانزده گز است در عمق چهار صد گز در سنگ کنده اند و منعشی بطرف است بر چهارده میل از واقصه تا عقبهٔ شیطان درو چاهاست بیست و نه میل و منعشی بقبیبات است بر چهارده میل چنانچه شاعر گفته است شعر

---

(۱) Cf. I. J. 217. Variants بادیه ,فراش ,خواشه ,قراجه ,فراسه ,فرات

(۲) دبوس و لولوس ,بر قوس ,بربوس ,دبوس و بوس

(۳) Cf. I. K. 126, from whom all this route is copied.

(۴) مغراری Cf. Yaq. II. 398.

هل لنا من زماننا * بالقبيبـات مرجع

از عقبه تا قاع درو چاهھاست بيست و چهـار ميل و متعشى بالجاجا است بر سيزده ميل و از قاع تا زباله درو آب بسيار است بيست و چهار ميل و متعشى بجريسى است بر چهارده ميل و از زباله تا شقوق درو برکهاست بيست و يك ميل و متعشى بتنانير است بر چهارده ميل از شقوق تا بطان و هى قبر العبادى و درو برکهاست بيست و نه ميل و متعشى به بردين بر چهارده ميل و از عبادى تا ثعلبيّه بيست و نه ميل و متعشى بهلبيه(1) است بـر چهارده ميل جمله باشد از نجف تـا ثعلبيّه دويست و سى و شش ميل كه هفتاد و هشت فرسنگ و دو ميل تواند بود و از بغداد صد و چهارده فرسنگ و دو ميل شمرده اند و راه واسط در ثعلبيّه با راه بغداد پيوندد و ثعلبيه‌را ثلث راه بغداد تا مكّه شمرده اند از ثعلبيّه تا خزيميه درو برکهاست سى و دو ميل و متعشى بغميس(2) است بر چهارده ميل از خزيميه تا اجفر(3) و درو برکهاست بيست و چهار ميل و متعشى به بطن الاغر بر چهارده ميل از اجفر تا فيد درو آب روانست سى و سه ميل و متعشى به قراين است بر بيست ميل از فيد تا توز درو برکهاست و چاهھاست سى و يك ميل و متعشى بقرنتين(4) است بر هفده ميل از توز تـا سميراء(5) درو برکهاست و چاهھاست بيست ميل و متعشى به فحيمه(6) است بر دوازده ميل از سميرا تا حاجر درو برکهاست و چاهھاست سى و شش ميل و متعشى بعباسيّه است بر پانزده ميل از حاجر تا معدن نقره درو چاهھاست سى و چهـار ميل و متعشى بقرورى است بر هفده ميل جمله باشد از ثعلبيّه تا اين مرحله دويست و ده ميل كه هفتاد فرسنگ بود و از نجف صد و چهل و هشت فرسنگ و دو ميل و از بغداد صد و هفتاد و چهار فرسنگ و

(1) Variants برمبه , برهيه , تاسه (2) بعمانى , بعماس (3) حقوفه , حقوقيه (4) بقربن (5) شميرا (6) مجيمه

دو میل راه مدینه از اینجا جدا میشود و از معدن نقره تا مغیثة الماوان درو برکهاست و چاههاست سی و سه میل و متعشی بسمط است بر شانزده میل از مغیثة الماوان تا ربذه درو برکهاست و چاههاست بیست و چهار میل و متعشی به اریمه بر چهارده میل از ربذه تا معدن بنی سلیم درو برکهاست بیست و چهار میل و متعشی بشروری(۱) بر دوازده میل از معدن بنی سلیم تا سلیله بیست و شش میل و متعشی بکنابین است بر دوازده میل و از سلیله تا عمق درو برکهاست و چاههاست بیست و یك میل و متعشی بسنجه بر دوازده میل از عمق تا افیعیّه درو برکهاست و چاههاست سی و دو میل و متعشی بکراع(۲) بر پانزده میل از افیعیّه تا مسلح درو برکهاست و چاههاست سی و چهار میل و متعشی بکبرانه بر چهارده میل از مسلح تا غمره درو برکهاست و چاههاست هجده میل و متعشی بقصر است بر هشت میل از غمره تا ذات العرق که میقات این طریق است و بعضی میقاترا بمسلح شمارند بیست و شش میل و در ذات العرق چاههاست و متعشی باوطاس است بر دوازده میل و راه بصره در اوطاس یا ذات العرق با این راه پیوندد و از ذات العرق تا بستان ابن عامر درو آب بسیار است بیست و دو میل و متعشی بغمر ذی کنده است بر پانزده میل از بستان ابن عامر تا مکّه بیست و چهار میل و متعشی بمشاش است بر پانزده میل جمله باشد از معدن نقره تا مکّه دویست و هشتاد و چهار میل که نود و چهار فرسنگ و دو میل است و از ثعلبیّه صد و شصت و چهار فرسنگ و دو میل و از نجف دویست و چهل و سه فرسنگ و میلی و از بغداد دویست و شصت و نه فرسنگ و میلی و از همدان سیصد و پنجاه و هفت فرسنگ و میلی و از سلطانیّه سیصد و هشتاد و هفت فرسنگ و میلی و در صور الاقالیم گوید که از راه راست نجف تا مکّه همچنین بیست و هفت مرحله

(۱) Variant سرورا (۲) لواع

است و از کوفه تا مدینه بیست مرحله و از مدینه تا مکّـه ده مرحلـه و من مکّة الی المدینة[1] بطریق الجادة از مکّـه تا بطن مر درو چشمهٔ ایست و برکه شانزده میل ازو تا عسفان درو چاههاست سی و سه میل ازو تا قدید درو چاههاست بیست و چهار میل از و تا جحفه که میقات اهل شام است بیست و هفت میل دریای قلزم بر پنج میل این مرحله است ازو تا دیه ابوا درو چاههاست بیست و هفت میل ازو تا سقیا درو آب روانست بیست و نه میل ازو تا رویثه درو برکهٔ آب است سی و شش میل ازو تا سیاله درو چاههاست سی و چهار میل ازو تا ملل درو چاههاست نوزده میل از و تا شجره دوازده میل ازو تا مدینه سه میل جمله باشد از مکّه تا مدینه دویست و شصت میل که هشتاد و شش فرسنگ و دو میل باشد ، و بطریق البدر از مکّـه بدیه حی[2] سه فرسنگ از آنجا بمغارهٔ[3] ابو بکر و عثمان[4] رضعهما که آنرا سیسان[5] خوانند و رفیع[6] نیز گویند شش فرسنگ از آنجا بماء الخلیص کـه عقبهٔ سویق[7] آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بمغارهٔ طفوه راثق و یقال وادی طِفوان[8] هشت فرسنگ و از آنجا بماء رابط عراب و سعال[9] راثق و سعال ابجود[10] و میل ابو جهل آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بوادی البدر[11] هشت فرسنگ و از آنجا ببدر و حنین نـه فرسنگ و از آنجا بوادی الصفرا شش فرسنگ و از آنجا بوادی الغزال[12] هشت فرسنگ و از آنجا بذو الحلیفه که میقات است هفت فرسنگ و از آنجا ببیر[14] امیر المؤمنین علی عم هشت فرسنگ و از آنجا بمدینة حضرت رسول صلعم

---

(۱) I. K. 130, in reverse way.
(۲) Variant حسی
(۳) بزیارت
(۴) عمر
(٥) سقیان ,سیسفان ,سیقان
(٦) رقیع
(۷) J. N. 540. رایق
(۸) صفوان ,قلفوه ,طفوره راین J. N. 542. Yaq. IV, 702. رابغ or مهیعه Mahya'ah.
(۹) عراق و یقال حب البرر
(۱۰) و یقال الجحفه و مفل
(۱۱) بوادی حبیب البر,
(۱۲) Yaq. III, 399 and 797.
(۱۴) J. N. 540 بعمره ایبار

دو فرسنگ جمله باشد دویست و چهل و سه میل که هشتاد و یك فرسنگ باشد، و طریق الّـذی سلك رسول اللّه صلّی اللّهٔ علیه و آله وقت الهجرة از زیر مکّه دلیل گرفت تا دریا کنار نزدیك عسفان و از آنجا براه رفت تا از قدید بگذشت از قدیـد بین الخرار رفت و بـه ثنیه المراة رفت و از آنجا بمیان مدلّجه مجاج پس بزمین مرجح پس ببطن مرجح ذی الغضوین پس ببطن ذات کشد پس به الاجرد پس بذی سمر پس ببطن اعدا و مدلّجهٔ تعهن پس بعثیانه رسید پس بجان بالقاحه پس بهبط العرج پس بمیان ثنیة الاعیار یمین بیرون رفت و بمیان بنی عمرو بن عوف آمد و بقبا شد پس در مدینه رفت، و من المدینة الی النجف بجدّ المشهد فی المراجعة[1] از مدینه تا طرف که درو آب روانست[2] سی و پنج میل ازو تا بطن نخل که درو آب باران است بیست و دو میل ازو تا عسیله که درو چاهها شور است سی و شش میل ازو تا معدن نقره چهل و شش میل جمله باشد از مدینه تا معدن نقره صد و سی و نه میل که چهل و شش فرسنگ و میلی باشد از معدن نقره تـا نجف بموجب شرح ما قبل صد و چهل و هشت فرسنگ و دو میل که جمله باشد صد و نود و پنج فرسنگ، و من واسط الی ثعلبیّة ثمّ الی مکّة شرّفه اللّه از واسط تا شعشعه سی میل ازو تا عیصی[3] سی و دو میل ازو تا ذات العین[4] بیست و شش میل ازو تا شابیه[5] بیست و شش میل ازو تا اخادید[6] سی میل ازو تا خرجاء[7] سی میل ازو تا سویه[8] بیست و هفت میل ازو تا لینه[9] سی میل ازو تا ثعلبیّه بیست و پنج میل جمله باشد از واسط تا ثعلبیّه دویست و پنجاه و شش میل که هشتاد و پنج فرسنگ و میلی بود و از ثعلبیّه تا مکّه بموجب شرح ما قبل صد و شصت و چهار

(1) I. K. 128 in reverse way. (2) Variant باران است (3) عبص, عیض (4) باب المعنی (5) شامه, شام (6) اجاربه Yaq. I. 158. (7) جوخا Yaq. II, 418. (8) شویه, نینویه, سریه (9) Yaq. IV, 375.

فرسنگ و دو میل هر دو باشد دویست و پنجاه فرسنگ، و من بغداد الی سایر البلاد ثمّ الی بصرة از بغداد تا مداین شش فرسنگ ازو تا دیر [اا]عاقول هشت فرسنگ ازو تا جبل هفت فرسنك ازو تا فم الصلح ده فرسنگ ازو تا واسط نه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا واسط چهل فرسنگ از واسط تا نهرابان ده فرسنگ ازو تا فاروت هشت فرسنگ ازو تا دیر العمال پنج فرسنگ ازو تا حوانیت هفت فرسنگ ازو در شطّ باید رفت و از بطایح گذشته از نهر الاسد تا دجلة العورا آمد جمله باشد سی فرسنگ و ازو در نهر معقل ببصره باید شد جمله باشد ده فرسنگ و از واسط تا بصره چهل فرسنگ و از بغداد هشتاد فرسنگ، و من بصرة الی البحرین از بصره تا عبادان دوازده فرسنگ و از آنجا دو فرسنگ دیگر خوشاب است بعد از آن در بحر تا شهر بحرین هفتاد فرسنگ و در این راه دو کوه خفته است در زیر آب که آنرا عویس و کسیر خوانند اگر کشتی بر سر آن کوهها رانند خلل یابد و عمق آب درین راه هفتاد یا هشتاد باع میباشد جمله باشد از بصره تا بحرین هشتاد و چهار فرسنگ، و من بصرة الی دولتخانهٔ قیس(1) از بصره تا جزیرهٔ خارك پنجاه فرسنگ ازو تا جزیرة الان(2) هشتاد فرسنگ ازو تا جزیرهٔ ابرون هفت فرسنگ ازو تا جزیرة چین(3) هفت فرسنگ و درو ساکنان نیستند ازو تا جزیرهٔ قیس هفت فرسنگ جمله باشد از بصره تا قیس صد و پنجاه و یك فرسنگ، و من بغداد الی اصفهان اعظم بلاد عراق عجم از بغداد تا کنگور بموجب شرح ما قبل هفتاد و پنج فرسنگ از کنگور تا بیدستان(4) پنج فرسنگ ازو تا شهر نهاوند سه فرسنگ ازو تا دیه فرامرز(5) چهار فرسنگ ازو تا شهر بروجرد(6) چهار فرسنگ ازو

(1) Variant قیش throughout. (2) العان ,لان (3) خین ، حین ، جین
(4) Cf. J. N. 470 بید شای (5) فرامرق ,قراقرق
(6) وروجرد

تا حسن آباد[1] چهار فرسنگ راه شاپور خواست[2] درین مرحله بدست راست بماند ازو تا میان رودان هشت فرسنگ ازو تا منار[3] سه فرسنگ ازو تا شهر کرج شش فرسنگ ازو تا دون سون چهار فرسنگ ازو تا آسن[4] پنج فرسنگ ازو تا سنگان[5] شش فرسنگ از این مرحله راهی دیگر بدست راست باصفهان رود از سنگان تا جوی مرغ، کهتر[6] شش فرسنگ ازو تا اشقران[7] هفت فرسنگ ازو تا تیران هفت فرسنگ ازو تا جوی کوشك[8] شش فرسنگ ازو تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از شهر کرج تا اصفهان چهل و پنج فرسنگ و از کنگور هشتاد و دو فرسنگ و از بغداد صد و پنجاه و هفت فرسنگ، و من بغداد الی رحبة الشام[9] از بغداد تا تل عقرقوف سه فرسنگ آن تل پشتهٔ سخت بلند است چنانکه در بیابان از پانزده فرسنگ پدید است ازو تا شهر انبار هشت فرسنگ از آنجا براه بیابان سماوت بدمشق بده روز میروند کما بیش صد فرسنگ باشد و از بغداد تا رحبه صد و هفتاد فرسنگ بود،

و من بغداد الی موصل اعظم بلاد دیار بکر از بغداد تا بردان چهار فرسنگ ازو تا عکبرا پنج فرسنگ ازو تا با حمشا[10] سه فرسنگ ازو تا قادسیّه هفت فرسنگ ازو تا سامرّه سه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا سامرّه بیست و دو فرسنگ از سامرّه تا کرخ دو فرسنگ ازو تا جبلتا هفت فرسنگ ازو تا سودقانیه پنج فرسنگ ازو تا بارما پنج فرسنگ ازو تا پلی که زاب اصغر آنجا بدجله میریزد پنج فرسنگ ازو تا حدیثه دوازده فرسنگ جمله باشد از سامرّه تا حدیثه سی و شش فرسنگ و از بغداد

(1) Variants خیاباد, جناباد (2) شابور خاص (3) میار, منا
(4) آس, اشن, ماسن, اهن (5) سکان, سکوبن, ستکان (6) ما خوی کهنه
(7) اسفراین, اشغران and see Yaq. I. 281.
(8) موی کوشك. See Yaq. I. 446. (9) I. K. 93. Qud. 214.
(10) حمیا, عماسا, جیعا, حمساسا

پنجاه و هشت فرسنگ از حدیثه تا بنی طمعان(۱) هفت فرسنگ ازو تا شهر موصل هفت فرسنگ جمله باشد از حدیثه تا موصل چهارده فرسنگ و از سامرّه پنجاه فرسنگ و از بغداد هفتاد و دو فرسنگ، شاهراه شرقی من سلطانیّة الی جیحون اقصی حدّ الایران سیصد و چهل و هفت فرسنگ، من سلطانیّة الی الرّی و ورامین از سلطانیّه تا دیه قهود که مغول صاین قلعه خوانند پنج فرسنگ ازو تا شهر ابهر چهار فرسنگ ازو تا دیه فارسجین چهار فرسنگ ازو تا سومیقان(۲) که مغول آنرا آق خواجه گویند شش فرسنگ شهر قزوین بر دست چپ بچهار فرسنگی این مرحله است راه خراسان از اینجا دو میشود یکی بطریق سنقراباد و یکی براه سگزاباد از سومیقان تا دیه مارین(۳) پنج فرسنگ ازو تا دهند(۴) هشت فرسنگ ازو تا سنقراباد پنج فرسنگ ازو تا دیه خاتون پنج فرسنگ ازو تا مشهد پنج فرسنگ ازو تا شهر ری سه فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا ری پنجاه فرسنگ از ری تا ورامین شش فرسنگ است، ثمّ من ورامین الی رباط مهمان دوست(۵) از ورامین تا رباط خمارتکین شش فرسنگ ازو تا خوار ری معروف بمحلّه باغ شش فرسنگ ازو تا دیه نمك شش فرسنگ ازو تا رأس الکلب(۶) شش فرسنگ ازو تا دیه سرخ شش فرسنگ ازو تا سمنان چهار فرسنگ جمله باشد از ورامین تا سمنان سی و چهار فرسنگ و از سلطانیّه نود فرسنگ ازو تا رباط آهوان(۷) هفت فرسنگ ازو تا رباط هرمز(۸) مشهور بجرم جوی هفت فرسنگ ازو تا دامغان شش فرسنگ جمله باشد از سمنان تا دامغان بیست فرسنگ و از ورامین پنجاه و چهار فرسنگ

(۱) Variants طهان, تمام, طنان, طمیان (۲) See above p. 59.

(۳) See p. 59. (۴) وهند, دیه بهند, نهند, دیه پهند, دیهند, سهند

(۵) I. K. 22. Qud. 200. I. R. 169. (۶) Cf. Yaq. II. 733. رسن, راس الکل.

(۸) سرمن, سرمر. (۷) آب آهوان راس الهد, الکفل, رماس الکلی

فرمهود سوفر

و از سلطانیّه صد و ده فرسنگ از دامغان تا حداده[۱] مشهور بمهمان دوست شش فرسنگ از اینجا به دو راه به نیشاپور روند یکی براه جاجرم و یکی براه سبزوار، ثمّ من مهمان دوست بطریق جاجرم الی نیشاپور از حداده تا شهر بسطام هفت فرسنگ و از دامغان تا بسطام سیزده فرسنگ و از سمنان سی و سه فرسنگ و از ورامین شصت و هفت فرسنگ و از سلطانیّه صد و بیست و سه فرسنگ از بسطام راهی به نیشاپور رود و یکی بخوارزم براه نیشاپور از بسطام تا مغز[۲] هفت فرسنگ ازو تا دیه سلطان[۳] هفت فرسنگ ازو تا رباط سونج سه فرسنگ و ازو تا جاجرم شش فرسنگ جمله باشد از بسطام تا جاجرم بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و از سمنان پنجاه و شش فرسنگ و از ورامین نود فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و شش فرسنگ و از جاجرم تا دیه آزادوار[٤] که مولد خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان بود هشت فرسنگ و ازو تا دیه خواراشاه[٥] چهار فرسنگ ازو تا دیه بحرآباد[٦] که مقام شیخ سعد الدّین حمّوی قدّس سرّه بود سه فرسنگ ازو تا برزاتاباد[۷] پنج فرسنگ ازو تا نوده[۸] چهار فرسنگ ازو تا طاقان[۹] کوه هشت فرسنگ ازو تا رباط بوزنکان[۱۰] بدیه احمد آباد شش فرسنگ ازو تا نیشاپور چهار فرسنگ جمله باشد از جاجرم تا نیشاپور چهل و دو فرسنگ و از بسطام شصت و پنج فرسنگ و از دامغان هفتاد و هشت فرسنگ و از سمنان نود وهشت فرسنگ و از ورامین صد و سی و دو فرسنگ و از سلطانیّه صد و هشتاد و هشت فرسنگ، ثمّ من نیشاپور الی سرخس از نیشاپور تا دیه باد[۱۱] هفت فرسنگ

(۱) Variants خلاده ,خلاوه (۲) Cf. Yaq. IV. 583. (۳) سلطانیه
(٤) ازاده دار ,ازده وار (٥) خرلاشاه ,خلاشاه ,خوداشاه ,خوارشاه ,خورشان
(٦) J. N. 323. فخراباد ,سراباد ,مجراباد (۷) برزناباد ,برزتاباد ,برزماياد
(۸) زویه نوده بغدادبا (۹) تاقان (۱۰) نوردکان ,نرزنکان ,نورندکان
(۱۱) دزماباد

راه هری[۱] ازاینجا بدست راست جدا میشود و از دیه باد تا دیه خاکستر پنج فرسنگ ازو تا رباط سنگ بست سه فرسنگ ازو تا رباط ماهی[۲] شش فرسنگ ازو تا رباط توران[۳] هفت فرسنگ ازو تا رباط آبگینه هفت فرسنگ درین راه دو عقبه است هر یکی نیم فرسنگ ازو تا شهر سرخس شش فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا سرخس چهل و یك فرسنگ ،

و من سرخس بطریق بلخ الی جیحون اقصی حدّ الایران از سرخس تا رباط جعفری نه فرسنگ ازو تا میل عمری هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو نعیم[٤] هفت فرسنگ ازو تا آب شور پنج فرسنگ تا این مرحله بیابان و ریگ است و آب روان ندارد و از آب شور تا دز هند[٥] دو فرسنگ است و ازو تا شهر مرو الرّود پنج فرسنگ است جمله باشد از سرخس تا شهر مرو الرّود سی و پنج فرسنگ است و از نیشاپور هفتاد و شش فرسنگ و از دامغان صد و پنجاه و چهار فرسنگ و از ورامین دویست و هشت فرسنگ و از سلطانیّه دویست و شصت و چهار فرسنگ از شهر مرو الرّود[٦] تا رباط سلطان هفت فرسنگ ازو تا دیه کوجاباد[٧] پنج فرسنگ شهر طالقان بر دست راست به شش فرسنگی این مرحله است از کوجاباد تا آب گرم هفت فرسنگ ازو تا کبوترخانه پنج فرسنگ ازو تا مسجد رازان[٨] هفت فرسنگ است ازو تا آستانه هفت فرسنگ است شهر فاریاب بر دست راست بدو فرسنگی این مرحله است از آستانه تا رباط کعب[٩] شش فرسنگ ازو تا شهر شبرقان[١٠] نه فرسنگ از آستانه تا شبرقان آب روان نیست از شبرقان تا دیه سلباران[١١] دو فرسنگ است ازو تا رباط علوی نه فرسنگ ازو تا دستگرد یك فرسنگ ازو تا دیه پاره[١٢] نزدیك

---

(۱) Variant هرا or هرات and so throughout. (۲) جابه ، هامه ، مانه ، جاهه
(۳) فوران (٤) بر نعمی ، پر یعنی (٥) دز هندو ، بندو ، دیه هند ، درهند ، دزمند
(٦) J. N. 329 (۷) کوه جاباد ، کرجاباد (۸) راآزان برادان (۹) کف ، کعبه
(۱۰) شفوقان سبورقان ، سورقان (۱۱) سکبازان (۱۲) باره ، بار ، یار

پول جمو خیان[١] پنج فرسنگ ازو تا شهر بلخ دو فرسنگ جمله باشد از مرو الرّود تا بلخ هفتاد و دو فرسنگ و از سرخس صد و هفت فرسنگ و از نیشاپور صد و چهل و هفت فرسنگ و از دامغان دویست و بیست و پنج فرسنگ و از ورامین دویست و هفتاد و نه فرسنگ و از سلطانیّه سیصد و سی و پنج فرسنگ و از بلخ تا سیاه کوه[٢] شش فرسگ و ازو تا جیحون ترمذ شش فرسنگ جمله باشد از بلخ تا جیحون دوازده فرسنگ و از مرو الرود هشتاد و چهار فرسنگ و از سرخس صد و نوزده فرسنگ و از نیشاپور بدین راه صد و پنجاه و نه فرسنگ و از دامغان دویست و سی و هفت فرسنگ و از ورامین دویست و نود فرسنگ و از سلطانیّه تا جیحون سیصد و چهل و هفت فرسنگ، من بسطام الی خوارزم بطریق جرجان و دهستان از بسطام تا دیه کنج[٣] هفت فرسنگ گریوه نزد بان[٤] پایه درین راه است ازو تا دیه میلاباد[٥] شش فرسنگ ازو تا دیه موسی آباد[٦] پنج فرسنگ ازو تا شهر جرجان پنج فرسنگ جمله باشد از بسطام تا جرجان بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و از ورامین نود فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و شش فرسنگ از جرجان تا سر حد دو راه است که یکی ببیابان رود و یکی بدهستان از جرجان تا بازر رود[٧] نه فرسنگ ازو تا دیه محمّداباد هفت فرسنگ ازو تا دهستان هفت فرسنگ جملـه باشد از جرجان تا دهستان بیست و سه فرسنگ و از دامغان پنجاه و نه فرسنگ و از ورامین صد و سیزده فرسنگ و از سلطانیّه صد و شصت و نه فرسنگ از دهستان در بیابان میرود تا رباط

(١) Variants جوکیان N. K, 97 جرجیان ,وحیان ,چوخیان ,حرحان and cf. Yaq. II. 573.
(٢) سیاه گرد
(٣) کج ,کمبح ,نخنح ,نحج ,بنج ,لحبح
(٤) ,نردبان بردباین
(٥) مسلاباد ,میلاد ,سلاباد ,بیلاباد
(٦) هوسیاباد ,موش اباد
(٧) MSS. generally (and mostly without points) از جرجان تا [هر] سر دو راه که یکی [بسیار] ببازر رود و یکی بدهستان نه فرسنگ, with variants ,بسارزو ,ببار رود ,سار رود ,سارود ,بنارر ,بیار ,ببارز and دستان ,بیستان

گزبینی[۱] هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو العبّاس نه فرسنگ ازو تا رباط ابن طاهر[۲] هفت فرسنگ ازو تا شهر فراوه[۳] هفت فرسنگ ازو تا رباط خشت پخته هشت فرسنگ ازو تا خوشاب دان[۴] هفت فرسنگ ازو تا رباط طغماج[۵] هفت فرسنگ ازو تا کاروانگاه[۶] هفت فرسنگ ازو تا رباط سرهنگ نه فرسنگ ازو تا مناره گاه[۷] هفت فرسنگ ازو تا سایل بلی هشت فرسنگ ازو تا مشك مبنی[۸] هشت فرسنگ ازو تا رباط مریم[۹] نه فرسنگ ازو تا خوارزم نو هشت فرسنگ ازو تا حلم نو[۱۰] شش فرسنگ ازو تا ارگنج که دار الملك خوارزم است چهار فرسنگ جمله باشد از دهستان تا ارگنج صد و ده فرسنگ و از جرجان صد و سی و سه فرسنگ و از دامغان صد و شصت و نه فرسنگ و از ورامین دویست و بیست و سه فرسنگ و از سلطانیّه دویست و هفتاد و نه فرسنگ ، ومن نیشاپور الی هرات[۱۱] از نیشاپور تا دیه باد هفت فرسنگ از اینجا راهی که بسرخس رود یاد کرده شد راهی که بهری رود تا رباط بدیعی[۱۲] پنج فرسنگ است ازو تا دیه فرهادان[۱۳] هفت فرسنگ ازو تا دیه سعید اباد[۱۴] هفت فرسنگ ازو تا دیه خسرو پنج فرسنگ ازو تا شهر پوچکان[۱۵] هفت فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا پوچکان سی و هشت فرسنگ ، از این مقام راهی بهری رود و یکی بقاین و یکی بباخرز ویکی بسرخس ، براه هری تا دیه گلاباد[۱۶] شش فرسنگ ازو تا کوشك منصور[۱۷] ده فرسنگ ازو تا شهر فوشنج[۱۸] شش فرسنگ ازو تا شهر هری هشت

(1) Variants کرسنی , کز کزمینی , کزنی , کوهی , کرسی , کرینی
(۲) ابو طاهر , سراین طاهر
(۳) وراوه , زاوه , دراده
(٤) وان , دارو
(٥) طعاج , طغا
(٦) کاوبان گاه
(۷) منار کاه
(۸) سبك مستی , پنی , مسلك مینی , ینی , بینی , سك منی
(۹) حریم
(۱۰) قو , حکم بر , صلم , خلم , هلم
(۱۱) هری and هراة throughout. I. R. 172. Muq. 349.
(۱۲) بدلعی
(۱۳) دیه فرهاد , مزباد , دزباد , فرهادانی , میراباد , زیرباد
(۱٤) سعداباد
(۱٥) بوزجان
(۱٦) کلاب
(۱۷) مضرر
(۱۸) بوشنج

فرسنگ جمله باشد از پوچکان تا هری سی فرسنگ و از نیشابور شصت و هشت فرسنگ و از دامغان تا هری بموجب شرح ما قبل صد و چهل و شش فرسنگ و از ورامین تا هری دویست فرسنگ و از سلطانیّه دویست و پنجاه و شش فرسنگ، و من نیشاپور الی ترشیز و قهستان از نیشاپور تا رباط سه دیه(۱) پنج فرسنگ ازو تا رباط نورخان(۲) چهار فرسنگ ازو تا چاه سیاه سه فرسنگ ازو تا دیه دانه(۳) پنج فرسنگ درین مرحله هفت پاره دیه است آبادان و آب روان دارد ازو تا دیه مرد(٤) چهار فرسنگ ازو تا شهر ترشیز هفت فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا ترشیز بیست و هشت فرسنگ و از ترشیز تا این بلاد برین موجب است تا شهر تون بیست و پنج فرسنگ تا شهر قاین سی و شش فرسنگ تا شهر پوجکان سی و شش فرسنگ، من هرات الی سیستان(٥) از هراه تا جامان(٦) یك مرحله(۷) ازو تا کوه سیاه یك مرحله ازو تا قنات سری یك مرحله ازو تا خاستان(۸) از توابع اسفزار یك مرحله ازو تا کوستان(۹) یك مرحله ازو تا دره یك مرحله ازو تا شهر فره یك مرحله ازو تا فول رود فره یك مرحله ازو تا سرشك یك مرحله ازو تا کنجر(۱۰) یك مرحله ازو تا بست یك مرحله ازو تا جوین یك مرحله ازو تا بشتر(۱۱) یك مرحله آنجا از آب هیرمند گذر باید کرد ازو تا کرکویه چهار فرسنگ ازو تا سیستان سه فرسنگ جمله باشد از هراه تا سیستان پانزده مرحله و بروایت مسالك الممالك(۱۲) هشتاد فرسنگ و بروایت دیگر از هری تا سیستان شصت فرسنگ، و من هرات الی مرو از هری تا

(۱) Variants سیدی احمد, سیدی غر, سیدی عمر: cf. J. N. 329. (۲) نورغا, نورحا, (۳) دیه سرود, دایه, دار, وانه (٤) نمر, عرد, عود, نمرود, غر, بمرد, بمرو (٥) Muq. 250. Ist. 248, 282. I. H. 304, 331. I. R. 173. (٦) حارمان

(۷) In the MSS throughout فرسنگ with blanks for the numerals: but cf. Ist. 248, 282. I. H. 304, 331. Muq. 350. (۸) حاسن, حاس, جاستان

(۹) کوسان, کونبان (۱۰) لیجر (۱۱) بسر (۱۲) I. K. 50.

سکاباد[١] پنج فرسنگ ازو تا بادغیس[٢] پنج فرسنگ ازو تا بون[٣] پنج فرسنگ ازو تا مرغزار دره پنج فرسنگ ازو تا باغچی شور[٤] هشت فرسنگ ازو تا لوسرود[٥] پنج فرسنگ ازو تا مرو الرّود چهار فرسنگ جمله باشد از هراه تا مرو الرّود سی و هفت فرسنگ از مرو الرّود تا قصر احنف قیس پنج فرسنگ ازو تا خورزان[٦] چهار فرسنگ ازو تا اسداباد[٧] شش فرسنگ ازو تا قرینین هفت فرسنگ ازو تا یحیاباد[٨] پنج فرسنگ ازو تا مهدی آباد[٩] هفت فرسنگ ازو تا فاز[١٠] شش فرسنگ ازو تا شهر مرو هفتم فرسنگ جمله باشد از مرو الرّود تا مرو چهل و هفت فرسنگ و از هری هشتاد و چهار فرسنگ، من مرو الی بلخ[١١] از مرو تا مرو الرّود بموجب شرح ما قبل چهل و هفت فرسنگ از مرو الرّود تا ارسکن[١٢] پنج فرسنگ ازو تا اصراب هفت فرسنگ ازو تا گنجاباد شش فرسنگ ازو تا طالقان شش فرسنگ ازو تا کسحان[١٣] پنج فرسنگ ازو تا ارغون[١٤] از توابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا قصر حوط[١٥] از توابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا فاریاب پنج فرسنگ ازو تا قاح[١٦] نه فرسنگ ازو تا شبرقان نه فرسنگ ازو تا صدره[١٧] شش فرسنگ ازو تا دستگیر[١٨] پنج فرسنگ ازو تا عود چهار فرسنگ ازو تا بلخ سه فرسنگ جمله باشد از مرو الرّود تا بلخ هشتاد فرسنگ و از مرو تا بلخ صد و بیست و هفت فرسنگ، من مرو الی خوارزم[١٩] از مرو تا دیه سفری[٢٠] پنج فرسنگ ازو تا دیه ابدان گنج[٢١] دو فرسنگ ازو تا رباط سوران[٢٢] هشت

---

(١) Cf. J. N. 329. Variants هنکاباد, هنکاماباد
(٢) بادقیس
(٣) تون
(٤) بعجی, بفی, بعره, سور, سجر, بجر
(٥) اوسرود, سرود, لوسردو, ترشبز, لوردو, بوسرود
(٦) I. K. 32. Qud. 209. حوراط, خورات, حوازر, خوراب
(٧) استاداباد, استراباد, اسراباد
(٨) بختاباد, بجی اباد
(٩) قهاباد
(١٠) قار
(١١) I. K. 32. Qud. 210.
(١٢) ارسکی
(١٣) کشحار
(١٤) ارغین
(١٥) جور
(١٦) قاع
(١٧) سدم
(١٨) دستکرد
(١٩) J. N. 349. Muq. 344.
(٢٠) مقری, سفری, حفر, سقرا, بقرا, سنقری
(٢١) کفج, آب دان, ابادان
(٢٢) سوزان, سواران

فرسنگ ازو تا چاه خاك پنج فرسنگ ازو تا چاه صاجی[۱] هفت فرسنگ ازو تا چاه هارون[۲] هفت فرسنگ ازو تا رباط نوشاگرد[۳] هفت فرسنگ درین مرحله بمقدار دو هزار گام ریگ روان است ازو تا سکاباد[٤] هفت فرسنگ ازو تا رباط طاهری[٥] شش فرسنگ ازو تا رباط بودینه[٦] پنج فرسنگ ازو تا شهر جقربند[۷] از توابع خوارزم نه فرسنگ ازو تا شهر درغان هفت فرسنگ ازو تا دهان شیر پنج فرسنگ در این موضع دو کوه تنگ بهم نزدیك بر آمده است و آب جیحون بدان بسیاری در آن میان میگذرد و ازو تا سدور[۸] چهار فرسنگ ازو تا شهر هزار اسپ[۹] ده فرسنگ ازو تا دیه ازرق[۱۰] نه فرسنگ ازو تا رخشمیثن هفت فرسنگ ازو تا اندراستان[۱۱] شش فرسنگ ازو تا شهر نوزوار[۱۲] دو فرسنگ ازو تا شهر ارگنج که دار الملك خوارزم است شش فرسنگ جمله باشد از مرو تا خوارزم بدین راه صد و بیست و چهار فرسنگ،

شاهراه شمالی من سلطانیه الی باب الابواب اقصی حدّ الایران مغول باب الابوابرا دمور قاپی[۱۳] خوانند، من سلطانیه الی اردبیل[١٤] از سلطانیه تا زنجان پنج فرسنگ از اینجا راهی بولایت تبریز و مراغه و ارمن و روم میرود و راهی به اردبیل و سراو براه اردبیل بدیه توت سواری[۱۵] هفت فرسنگ ازو تا شهر کاغذ کنان هفت فرسنگ ازو تا دیه سنجیده[۱٦] و خلخال شش فرسنگ گریوه برولژ[۱۷] که بر آب سفید رود است بر این راه است ازو تا دیه تالش[۱۸] شش فرسنگ ازو تا شهر اردبیل شش

مردن , بیرون , هراوان , هرون , پرون (۲)   صاحبی , صاچی , حاصی Variants (۱)
نودر , بودنه , بود (٦)   طاهر (٥)   سنگ اباد , هنگاباد , شکاباد (٤)   نوشاکر (۳)
, سندنور , سمندر , سدی نور , سدبور (۸)   خوذبند , جوربند , جفرمند , جوبند (۷)
اندراب , اندرانیان (۱۱)   زروق , اوطاق , رزدق (۱۰)   هزارصف (۹)   تدبور
J. N. 389 (١٤)   تمورقپو (۱۳)   بورادوان , بور , نواردون , نوراوان (۱۲)
دیه سنجد , سجید , سجید , صحنه (۱٦)   توب سواری , وقوت , ولوت , نوب موازی (۱۵)
بالش , مالش , ماش (۱۸)   بزرگتر , بزرك بر , بروله , برده , لیس , بردلیر (۱۷)

فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا شهر اردبیل سی و هفت فرسنگ، ثمّ الی قراباغ ارّان ازو تا رباط ارشد(۱) هشت فرسنگ ازو تـا دیه ورنق(۲) هشت فرسنگ شهر برزند که اکنون دیهی است بدست چپ در قبله این مرحله است بیك فرسنگی از ورنق تا شهر بـا جروان(۳) که اکنون دیهی است چهار فرسنگ جمله باشد از اردبیل تا باجروان بیست فرسنگ و از سلطانیّه پنجاه و هفت فرسنگ از باجروان راهی بمحمود آبـاد گاوباری رود بر این موجب تا پیلسوار(٤) هشت فرسنگ تا جوی نو(٥) شش فرسنگ تا محمود آباد گاوباری شش فرسنگ جمله باشد از باجروان تا محمود آباد گاوباری بیست فرسنگ از اردبیل چهل فرسنگ از سلطانیّه هفتاد و هفت فرسنگ و بطریق قراباغ از باجروان تا دیه علی بیگ هفت فرسنگ ازو تا دیه بکراباد(٦) شش فرسنگ ازو تا کنار آب ارس که حدّ قراباغ است دو فرسنگ جمله باشد از باجروان تا قراباغ پانزده فرسنگ و از اردبیل سی و پنج فرسنگ و از سلطانیّه هفتاد و دو فرسنگ،

از قراباغ تا دیه هر(۷) سه فرسنگ ازو تا غرق(۸) پنج فرسنگ ازو تا دیه لبندان(۹) چهار فرسنگ ازو تا بازار جوق(۱۰) سه فرسنگ ازو تا شهر بردع چهار فرسنگ ازو تا شهر جوزبیق(۱۱) یك فرسنگ ازو تا دیه اصفهانی(۱۲) چهار فرسنگ ازو تا خانقاه شتر(۱۳) پنج فرسنگ و ازو تا شهر گنجه پنج فرسنگ جمله باشد از قراباغ تـا گنجه سی و چهار فرسنگ و از اردبیل شصت و نه فرسنگ و از سلطانیّه صد و شش فرسنگ و از گنجه تا شهر شمکور که اکنون خراب است دو فرسنگ ازو تـا یورت شاداق

(۱) Variant ارند (۲) اربعدم ، روراق ، ذریق ، درتق ، واریق ، ورلق ، دریق
(۳) ماجر[illegible] (٤) تیلوار ، نیلور (٥) خوی ، مزی نو (٦) ابو بکراباد ، اریك
(۷) مر ، هرسه ، دیه بیر (۸) قرق ، فرق ، قورق ، فروق ، قورق ، قورع ، تورق
(۹) در لنران ، لنبران ، کتران ، لیزان ، سبزان ، لیستران (۱۰) حون ، چون ، در حوق
(۱۱) حورس ، جوزینق ، حورتیق ، خورسق ، حومق (۱۲) اسفهان (۱۳) شهر ، شیر

بان[۱] سه فرسنگ ازو تا رود افتوان[۲] شش فرسنگ ازو تا یام[۳] پنج فرسنگ ازو تا شهر تفلیس حمدان[٤] چهار فرسنگ جمله باشد از گنجه تا تفلیس بیست فرسنگ و از قراباغ پنجاه و چهار فرسنگ و از اردبیل هشتاد و نـه فرسنگ و از سلطانیّه صد و بیست وشش فرسنگ، من قراباغ الی تبریـز بطریق آهـر[٥] از کنار ارس که حدّ قراباغ است تا باجروان که یاد کرده شد پانزده فرسنگ ازو تا برزند[٦] که اکنون دیهی است چهار فرسنگ ازو تا رباط الوان[۷] که وزیـر خواجه تاج الدّین علی شاه تبریزی ساخته است شش فرسنگ ازو تا دیه بهلتان[۸] که بدیه صاحب دیوان مشهور است هشت فرسنگ ازو تا شهر اهـر هشت فرسنگ درین راه در دره فروجای[۹] وزیـر خواجه تاج الدّین علی شاه تبریزی رباطی ساخته است از اهر تـا دیه ارمینان[۱۰] براه گریوهٔ کوکچه نیل[۱۱] شش فرسنگ درین گریوه وزیر خواجه سعد الدّین ساوجی[۱۲] رباطی ساخته است و امیر نظام الدّین یحیی ساوجی رباطی دیگر ساخته از دیه ارمینان تا تبریـز هشت فرسنگ درین راه در مرحله یلدوق[۱۳] خواجه تاج الدّین علی شاه رباطی دیگر ساخته است جمله باشد از قراباغ تا تبریـز پنجاه و پنج فرسنگ، شاه راه غربی من سلطانیّه الی قونیه روم اقصی حدّ الایران سیصد ویك فرسنگ، من سلطانیّه الی تبریز از سلطانیّه تا زنجان پنج فرسنگ ازو تا رباط نیکبای[۱٤] که وزیر خواجه تاج الدّین علی شاه میساخت شش فرسنگ ازو تا سرچم هفت فرسنگ درین مرحله وزیـر خواجه غیاث الدّین امیر محمّد رشیدی رباطی ساخته است و

(۱) Variants بورت ، ساداقیان ، شاداباں ، یورت ، سارقیان ، سادمیان ، شاراق نابی

(۲) افسیوان ، شهر اقتوان ، افستون (۳) نام ، ماندم ، بام (٤) حمداو ، همدان

(٥) J. N. 389. (٦) بارزند (۷) ایوان ، الران ، التون ، الیون ، النوان ، الیوانْ

(۸) سهلقان ، بیلقان ، بهلقان ، دیه سلطان (۹) فرجای ، قروحاهی ، قروحای ، قروجای ،

(۱۰) ارغیان ، ارمینیان ، لسران ، ارمنیان (۱۱) میل ، کوکچه (۱۲) سارخی قروجای

(۱۳) بدزق ، بلدوق (۱٤) نیکبار ، سکسار ، سکباز ، نیلا

برادرش خواجه جلال الدّین رباطی دیگر کرده است جمله باشد هجده فرسنگ از این مرحله راهی بدست چپ بمراغه رود و راه دست راست بمیانج (۱) رسد ، از سرچم تا میانج شش فرسنگ گریوه در این راه است ازو تا دیه ترکمان (۲) که دیر خران (۳) گویند و در اوّل شهری بوده شش فرسنگ ازو تا دیه سنکلاباد (٤) چهار فرسنگ ازو تا شهر اوجان (٥) چهار فرسنگ ازو تا سعید آباد (٦) چهار فرسنگ گریوه در آن راه هست ازو تا شهر تبریز چهار فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا تبریز چهل و شش فرسنگ ، من تبریز الی ارزن الروم از تبریز تا مرند یازده فرسنگ ازو تا خوی دوازده فرسنگ ازو تا شکماباد (۷) شش فرسنگ ازو تا نو شهر پنج فرسنگ ازو تا بند ماهی (۸) سه فرسنگ ازو تا ارجیش هشت فرسنگ ازو تا ملازجرد هشت فرسنگ ازو تا خنوس (۹) ده فرسنگ ازو تا گریوه آق آفتن (۱۰) پنج فرسنگ ازو تا بسین (۱۱) پنج فرسنگ ازو تا ارزن الرّوم شش فرسنگ جمله باشد هفتاد و نه فرسنگ ، ثمّ من ارزن الرّوم الی ارزنجان از ارزن الرّوم تا اسجه (۱۲) من توابع وسیرجان (۱۳) ده فرسنگ ازو تا خومان قلوع (۱٤) در پای گریوه ده فرسنگ ازو تا ارزنجان چهار فرسنگ جمله باشد از ارزن الرّوم تا ارزنجان بیست و چهار فرسنگ و از تبریز براه زمستانی صد و سه فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و نه فرسنگ ، من ارزنجان الی سیواس از ارزنجان تا دیه خواجه احمد پنج فرسنگ ازو تا ارزنجك (۱٥) هفت فرسنگ ازو تا آقشهر هشت فرسنگ ازو تا آکرسوك (۱٦)

, دیه حرار , دیه خواسان (۳)   ترکمانان , ترکمان کندی (۲)   میانه Variant (1)
سعداباد (٦)   دیه اوجان (٥)   شکل اباد , شکاباد (٤)   دنر خوان
, اقبن (۱۰)   حنوس (۹)   هابی (۸)   سکمان اباد , سکاناباد , سکاباد , نکماباد (۷)
انجه : الجه (۱۲)   سین , بسین (۱۱)   افتی , افیس , اقسك , بندوان , اق بند
, خان قلوع (۱٤)   دسنرجان , ورجان , سرجان , درجان , وسرخان , خوان سه (۱۳)
, ارزکیل , ارزنجیك (۱٥)   خان فلوح , خورن قیلوح , خوان مملوح , خونان قلوح
البرسرکی , اکرهرك , کرهرکت , کرسوك (۱٦)   ازمیك

پنج فرسنگ ازو تا زاره هشت فرسنگ ازو تا رباط خواجه احمد ده فرسنگ ازو تا سیواس چهار فرسنگ جمله باشد از ارزنجان تا سیواس چهل و هفت فرسنگ و از ارزن الرّوم هفتاد ویك فرسنگ و از تبریز صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیّه صد و نود و شش فرسنگ، شاهراه زاویه ما بین الشرق والجنوب من سلطانیّه الی قیس(۱) اقصی حدّ الایران دویست و پنجاه وچهار فرسنگ، من سلطانیّه الی ساوه از سلطانیّه تا دیه سگزاباد(۲) که راه خراسان ازو جدا شود بموجب شرح ما قبل پنج منزل که بیست و چهار فرسنگ باشد و از سگزاباد تا رباط حاجب(۳) حسن شش فرسنگ ازو تا رباط دوانیق(٤) هفت فرسنگ ازو تا شهر ساوه پنج راه فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا ساوه چهل و دو فرسنگ و ساوه سر راه است، ثمّ من ساوه الی کاشان(٥) و از ساوه تا آوه چهار فرسنگ و ازو تا قم شش فرسنگ و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ که جمله باشد از کاشان تا ساوه بیست و دو فرسنگ، من کاشان الی اصفهان از کاشان تا دیه قهرود هشت فرسنگ ازو تا دیه واسطه(٦) شش فرسنگ ازو تا رباط مورچه خورد(۷) شش فرسنگ ازو تا دیه سین(۸) هشت فرسنگ و براه میانی(۹) از واسطه تا سین دوازده فرسنگ امّا آبادانی نیست و از سین تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از کاشان تا اصفهان سی و دو فرسنگ و از ساوه پنجاه و چهار فرسنگ و از سلطانیّه نود و شش فرسنگ من اصفهان الی یزد خواست از اصفهان تا دیه اصفهانك سه فرسنگ ازو

(۱) Or قیش throughout. (۲) Variants شکراباد, اشکراباد (۳) صاحب (٤) وانیق, واسق, دوانق, وامق, دامق (٥) Cf. I. K. 58. Qud. 199. I. R. 199. J. N. 305. (٦) واسط, اسط, اسطه the Vienna MS has, دیه اسطه که اوشتة نظر باشد (۷) موجه خوار (۸) یپنی, صین, سنسن, ینی Yaq. III. 222. (۹) میانیں, پایین

تا دیه مهیار[۱] که سـر حد ملك فارس است پنج فرسنگ ازو تا شهر قومشه شش فرسنگ جمله باشد از اصفهان تـا قومشه چهارده فرسنگ و از قومشه تا رودکان[۲] پنج فرسنگ ازو تا دیه یزد خواست هفت فرسنگ جمله باشد از قومشه تا یزد خواست دوازده فرسنگ و از اصفهان بیست و شش فرسنگ از یزد خواست راه زمستان به بند عضدی رود بدست چپ و راه تابستانی بدست راست بکوشك زرد، من یزد خواست بطریق الصیفیّه الی شیراز[۳] از یزد خواست تا دیه گردو هشت فرسنگ ازو تا کوشك زرد[٤] هفت فرسنگ ازو تا رباط صلاح الدّین بدشت رون[٥] پنج فرسنگ درین راه گریوه مادر و دختر است ازو تـا رباط فول[٦] شهریار سه فرسنگ ازو تا قصبه مایین هفت فرسنگ درین راه گریوه مایین است سنگ لاخی درشت و تا مایین همه راه سنگلاخ است ازو تا فول نو چهار فرسنگ قلاع اصطخر و شکسته بدست چپ بر سر راه است از فول نو تا دیه گرگ پنج فرسنگ ازو تا شهـر شیراز پنج فرسنگ جمله باشد از یزد خواست تا شیراز چهل و چهار فرسنگ و از قومشه پنجاه و شش فرسنگ و از اصفهان هفتاد فرسنگ و از کاشان صد و دو فرسنگ و از سلطانیّه صد و شصت و شش فرسنگ، ثمّ من شیراز الی قیش اقصی حدّ الایران از شیراز تا دیه شهرك[۷] پنج فرسنگ ازو تا شهر کوار پنج فرسنگ ازو تا رباط جمکان[۸] پنج فرسنگ گریوه زنجیران بـر راه است و از این مرحله راهی بدست راست[۹] به هفت فرسنگ بفیروزاباد رود و از جمکان[۱۰] تا میمند[۱۱] پنج فرسنگ ازو تا اوّل ولایت سیمکان شش

(۱) Variants مهار , مهنیار
(۲) دورکان , زورکان , رکارن , راوکان , زادکان
(۳) [redacted]K. 58. Qud. 196. Muq. 457.
(٤) زیر , زرم
(٥) دون , درن , دان , روم
(٦) پول , پل throughout.
(۷) شهرنك , شهنك
(۸) جنکان , سمنکان , سنکان ,
(۹) MS چپ
(۱۰) سمکان , جنکان , سمنکان , سکان , سیمکان , صمکان , سمکان
(۱۱) سمند , ممنه , میمن , صمنکان , ضمان , صمکان

فرسنگ ازو تا آخر ولايت سيمكان شش فرسنك ازو تا شهر كارزين هفت فرسنگ گريوهٔ سر سفيد در اين راه است ازو تا لاغر[١] پنج فرسنگ ازو تا ناحيت[٢] فارياب شش فرسنگ ازو تا شهر خنج[٣] شش فرسنگ ازو تا آب انبار كنار[٤] پنج فرسنگ ازو تا هرمز[٥] پنج فرسنگ ازو تا ديه داروك[٦] شش فرسنگ درين راه گريوه بسيار است و سخت ازو تا ماهان[٧] شش فرسنگ ازو تا هزو[٨] بساحل بحر شش فرسنگ درين راه گريوه لردك[٩] است ازو تا قيش در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شهر شيراز تا قيش هشتاد و هشت فرسنگ و از اصفهان صد و پنجاه و هشت فرسنگ و از كاشان صد و نود فرسنگ و از ساوه دويست و دوازده فرسنگ و از سلطانيّه دويست و پنجاه و چهار فرسنگ، ساير الطريق بهذا الجانب من قيس الى سرنديب[١٠] مهبط آدم عليه السلام از قيش تا جزيرهٔ ابر كافان هيجده فرسنگ ازو تا جزيرهٔ ارموس[١١] هفت فرسنگ ازو تا جزيرهٔ بار[١٢] كه حدود ولايت فارس و سند است هفتاد فرسنگ ازو تا ديبل هشتاد فرسنگ ازو تا مصبّ مهران كه جوى سند است دو فرسنگ ازو تا انكير[١٣] اوّل ملك هند چهل فرسنگ ازو تا كولى[١٤] دو فرسنگ ازو تا سندان[١٥] هيجده فرسنگ ازو تا ملى بار پنجاه فرسنگ ازو تا بلين[١٦] بيست فرسنگ از بلين بدو روز تا لجّه[١٧] عظى رود ازو تا سرنديب ده فرسنگ جمله باشد از قيش تا سرنديب سيصد

(١) Variants لاغرك, غزنكو, بالاى, لاغرمكو, لاغردوكو, لاغرسك, بكر, كمر
(٢) حسب, حب, قارياب شور
(٣) صج, خبج, ضج, حج, حنج, بلخ
(٤) كنار, استاده
(٥) هرم, حرم, يرم, سيرم, مرمز, سرم, مرم نو
(٦) دارزك, داورك, اورك, واورك, دادزك
(٧) مايان, هامان
(٨) مرون, مرد
(٩) كودك, لودك
(١٠) I. K. 62. MSS throughout سرانديب
(١١) ارموص, سريره or سروه for جزيره, and so throughout.
(١١) باد, مار, I. K. 62. ثارا
(١٣) اونكير, اومكر, I. K. اوتكين
(١٤) كلى, كوا
(١٥) مسدان, مسندان, سمندان
(١٦) تلين, بلهى, اندين
(١٧) زبلجه

و هفده فرسنگ و از شیراز چهار صد وپنج فرسنگ و از اصفهان چهار صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از کاشان پانصد و هفت فرسنگ و از ساوه پانصد و بیست و نه فرسنگ و از سلطانیّه پانصد و هفتاد و یك فرسنگ ، من شیراز الی کازرون از شیراز تا حایط حاجی قوام پنج فرسنگ ازو تا دیه دشت ارزن هشت فرسنگ ازو تا رباط بر سر گریوه مالان[1] شش فرسنگ ازو تا شهر کازرون سه فرسنگ گریوه هوشنگ[3] درین راه است هر دو گریوهها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون بیست و دو فرسنگ ، من شیراز الی هرموز[4] از شیراز تا سروستان دوازده فرسنگ ازو تا شهر فسا هشت فرسنگ ازو تا دیه تیمارستان[5] شش فرسنگ ازو تا داوکان هشت فرسنگ از اینجا راهی بدست چپ بشبانکاره رود و راهی بدست راست بهرموز و از شیراز تا بدینجا سی و چهار فرسنگ است و از دارکان تا داراب گرد ده فرسنگ ازو تا دیه خیر[6] سه فرسنگ ازو تا شبنکان[7] شش فرسنگ ازو تا رستاق[8] سه فرسنگ ازو تا پرگ[9] سه فرسنگ ازو تا تاشلو[10] شش فرسنگ ازو تا تارم[11] شش فرسنگ ازو تا چنار[12] سرحدّ لار چهار فرسنگ ازو تا چاه چل[13] چهل و هشت فرسنگ ازو تا توسر[14] هشت فرسنگ ازو تا هرموز در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شیراز تا هرموز نود و پنج فرسنگ ، من شیراز الی شبانکاره از شیراز تا دارکان بموجب شرح ما قبل سی و چهار فرسنگ ازو تا شهر ایگ که دار الملك شبانکاره است چهار

---

(1) Muq. 456. (2) Variant نالان (3) کوشنك (4) هرموزك , هرمز
(5) هارستان , بیمارستان (6) حبو , چنر (7) , سکان , سنبکان , سبکان , لبسکان
(8) تبرستان پشنکان خبارکاه (9) برکه (10) , باسلو , باشك , داشلو
(11) طارم شلو , ماشلو (12) جناد , خبار , قباد , سیاق , جند , حیاو
(13) صاوحك ; ساو جك (14) Ist. 170. بونلبر , دوسر , لوهر , نوسیه , لوسر , باسلو
J. N. 260 calls this port کمرو , سارو , سورو. I. H. 226. شهرو

فرسنگ جمله باشد سی و هشت فرسنگ، من شیراز الی کرمان[1] بطریق شهر بابك از شیراز تا داریان[2] هشت فرسنگ ازو تا خرمه[3] هشت فرسنگ ازو تا خولنجان[4] چهار فرسنگ ازو تا کند[5] شش فرسنگ ازو تا خیره[6] شش فرسنگ ازو تا چاه عقبه پنج فرسنگ ازو تا بلنگان[7] هشت فرسنگ ازو تا چاهك هشت فرسنگ ازو تا سروشك هفت فرسنگ ازو تا شهر بابك[8] هفت فرسنگ جمله باشد از شیراز تا شهر بابك شصت و هفت فرسنگ ازو تا کوشك نعم[9] هشت فرسنگ ازو تا آبان چهار فرسنگ ازو تا شهر سیرجان[10] چهار فرسنگ جمله باشد از شهر بابك تا سیرجان شانزده فرسنگ و از شیراز هشتاد و سه فرسنگ و از سیرجان تا اکان[11] ده فرسنگ و ازو تا کرمان هشت فرسنگ جمله باشد از شیراز تا کرمان صد ویك فرسنگ، من شیراز الی ابرقوه از شیراز تا زرگان[12] پنج فرسنگ ازو تا بند امیر که بر آب کر ساخته اند سه فرسنگ ازو تا دیه کناره بجفرك و مرو دشت سه فرسنگ ازو تا فاروق[13] سه فرسنگ ازو تا کمین[14] سه فرسنگ ازو تا مشهد مادر سلیمان علیه السّلام چهار فرسنگ ازو تا رباط مشك[15] شش فرسنگ ازو تا شهر ابرقوه دوازده فرسنگ جمله باشد از شیراز تا ابرقوه سی و نه فرسنگ[16] ثمّ من ابرقوه الی یزد از ابرقوه تا دیه شیر[17] سیزده فرسنگ ازو تا دیه جوز[18] شش فرسنگ ازو تا قلعه مجوس[19] چهار فرسنگ ازو تا شهر کهنه[20] حومه یزد پنج فرسنگ جمله باشد از ابرقوه تا یزد

(١) I. K. 48. Qud. 195. (٢) Variants دارایان، درایان (٣) جومه، خوارمه، خورامه (٤) خوکحان (٥) کید (٦) حره (٧) بنسان، سکاه (٨) چاهلك، اتابك (٩) کبوك نعم (١٠) سرجان (١١) بکان، بابکان (١٢) دیه ابرقوه که زارکان گویند، رارکان، زرکام (١٣) فروق، فارق (١٤) یکتن، لکین، گویند، زارکان که (١٥) دیه بید، بید مسك، بسل، عسك، مسك (١٦) I. K. 50, Ist. 120, I. H. 199. (١٧) سرسحن، سو شر (١٨) خور (١٩) حنوس، جیوش (٢٠) کنه جومه

بیست و هشت فرسنگ و از شیراز شصت و هفت فرسنگ و از یزد تا کرمان پنجاه و هشت فرسنگ و از شیراز تا کرمان بدین راه صد و بیست و پنج فرسنگ ، ثمّ من شیراز الی نوبنجان از شیراز تا جویم پنج فرسنگ ازو تا خلّار(١) پنج فرسنگ ازو تا خراره(٢) پنج فرسنگ ازو تا گوز(٣) از حساب تیر مردان چهار فرسنگ ازو تا کزگان(٤) سه فرسنگ ازو تا نوبنجان(٥) سه فرسنگ جمله باشد از شیراز(٦) تا نوبنجان بیست و پنج فرسنگ، ثمّ الی تستر اعظم بلاد خوزستان از نوبنجان تا خابدان(٧) چهار فرسنگ ازو تا کشش(٨) شش فرسنگ ازو تا گنبد ملغان(٩) پنج فرسنگ ازو تا چاهه(١٠) چهار فرسنگ ازو تا حبس(١١) چهار فرسنگ ازو تا فرزاك(١٢) شش فرسنگ ازو تا ارّجان چهار فرسنگ ازو تا بستانك(١٣) سرحدّ فارس و خوزستان چهار فرسنگ جمله باشد از نوبنجان تا اینجا سی و هفت فرسنگ و از شیراز شصت و دو فرسنگ، شاه راه زاویه ما بین الغرب و الجنوب، من سلطانیّه الی قلعه بیره(١٤) و اقصی حدّ الایران دویست و شصت و پنج فرسنگ است و اللّه اعلم بالصواب ؛

فصل دوم، در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره ،

در کتب حکما مسطور است که چون آب و خاك باهم ممزوج شود در خاك لزوجتی باشد حرارت آفتاب آنرا سخت گرداند و سنگ شود

(١) Variants جلاد, خلاور, ما جلال (٢) جرره, حوالا (٣) کوار, کور (٤) کوکان (٥) لرهیان, بوهجان, لاهجان (٦) For the fore-going and the next route, see I. K. 43, Qud. 195, I. R. 189, Ist. 133, I. H. 202, Muq. 453, 454; also the *Fārs Nāmah* (F. N. 885) from which it is copied. For the march of Timur from Shushtar to Qal'ah Safīd see Z. N. I. 600. (٧) خواندان, خوابدان (٨) کیس, کس, مالش, کشن (٩) بلغان (١٠) جوهه, صایعه. صافه. صاصه. صایه, صوهه (١١) جیش. خیس (١٢) جزرك, خررك, خورك. موزك, مردك (١٣) نسایك. بسابك. بستانکه (١٤) Yaq. I. 787. Mar. I. 189.

همچنانکه آتش خشت خامرا آجر میکند و چون حرارت بیش یابد گداخته میشود و بسختی از سنگ در میگذرد و باز از کثرت تمادی ایّام و لیالی و افراط پیوسته در احجار خلل ریزیدن ظاهر میشود و حجر باز خاك میگردد و از وقوع زلازل کوهها خرابی می یابد و از هبوب ریاح و رفتن آبها خاك نرم از موضعی بموضع دیگر میرود و آنچه سنگ و زمین سخت بود میماند تا بلندی و پستی پیدا میشود و عبارت از آن بلندی کوه است و اگر بر روی زمین کوه نبودی زمین متحرّك بودی و کلام مجید شاهد این معنی است قوله تعالی[1] وَ أَلْقَى فِي ٱلْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ و قوله تعالی وَ ٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا و اگر نیز متحرّك نبودی مستدیری هموار نبودی و هوا بالضّرورة درو یکسان جهیدی و چون نشیب و فراز نبودی آب روان نتوانستی شد و فایدهٔ سردسیری و گرمسیری حاصل نشدی و موالید از آن بکمال نرسیدی قسمت ازلی چنان اقتضا کرد که بسبب فراز و نشیب جبال بلند و پست بر روی زمین در میان آب پیدا میشود تا این فواید بظهور پیوندد و تبارك الله مبداه و تعالی منشاه، اکنون از جبال ایران زمین و دیگر کوههای مشهور آنچه معلوم شد بر سبیل حروف یاد کنیم، کوه ابلستان بروم در عجایب المخلوقات[2] گوید که در میانش شگافیست و راه از او بیرون میرود هر گه خواهد که ازو عبور کند هان زمان نان و پنیر میباید خورد تا بسلامت بگذرد و الّا از عفونت آن ممرّ رنجور شود و این معنی در آن ولایت مشهور است، کوه ابو قبیس بمکّه کوه بزرگ است بروایت ابن عبّاس از حضرت رسالت عم مرویست که اوّل جبل وضعه الله تعالی علی الارض ابو قبیس ثمّ مدت سعة الحساب، کوه احد از جبال مشاهیر است در شمال مدینهٔ رسول عم و در تفاسیر و تواریخ مسطور است که آن کوه و کوههای ثور و ثبیر بمکّه و رضوی از پارهای کوه طور است که در حالت تجلّی بعهد موسی عم آنجا افتاده است

(1) Qur. XVI, 15 and LXXVIII, 7. (2) Qaz. I, 152.

قوله تعالی(۱) فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا دور کوه احد که چند فرسنگ معلوم نیست، کوه ارجان بطبرستان در عجایب المخلوقات آمده که بر آن کوه آبی از سنگ فرو میچکد و در حال باشکال مسدّس و مثمّن و مخمّس و غیر آن حجر میشود و مردم آنرا بر سبیل مهره بکار میبرند، کوه ارجاست بروم کوه بس عظیم است و بلند و قیصریّه و دولو در پایان اوست و قلّهٔ آن کوه هرگز از برف کم نشود و گویند هر سال ایّام معدود بر قلّهٔ اش توان رفت و دیگر ایّام بر آنجا صعود متعذّر بود و بر آن کوه کلیسیای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کس نداند که چند فرسنگ است و آبهای فراوان از آن کوه فرود میآید و ببلاد روم می ریزد، کوه الوند(۲) در قبله شهر همدان است و کوهی معروف دورش سی فرسنگ بود هرگز قلّهٔ آن از برف خالی نبوده است و از بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید بر قلّهٔ آن کوه چشمهٔ آب است در سنگ خارا و آن سنگ بر مثال بنای است بروی در افکنده از بالا آن سنگ اندکی آب ترشّح میکند و آنرا بتابستان توان دید زیرا بزمستان در برف پنهان بود و من آنجا رسیدم شب آدینه بود گفتند در هر هفته یك شبانه روز این آب بزمین میرسد و روان میشود و در دیگر ایّام نمیتواند رسید و در عجایب المخلوقات در وصف همدان آمده که از کوه الوند چهل و دو رود بشیب می آید و عیون آن ما لا نهایت است، کوه اشکهران(۳) بولایت اصفهان است بر محاذی لر بزرگ و بر او افاعی عظیم است، کوه البرز کوه عظیم است متّصل باب الابواب است و کوههای فراوان پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی آنرا از کوه قاف شمارند طرف غربش که بجبال گرجستان پیوسته است کوه لگزی خوانند و در صور الاقالیم آمده که در کوه لگزی

(۱) Qur. VII, 139. (۲) Variant اروند (۳) اشکمیران, اسکنبران, اسکهیران, اشکران, اشکیران

أُمَم فراوان میباشد چنانکه بهفتاد و چند زبان سخن میگویند و در آن کوه عجایب بسیار میباشد و چون بشمشاط و ملطیه رسد قالیقلا خوانند وچون بانطاکیه و مصیصه رسد لکام گویند و آنجا فارقست میان شام و روم و چون بمیان حمص و دمشق رسد لبنان خوانند و چون بوسط مکّه و مدینه رسد عرج گویند و طوف شرقیش که با جبال ارّان و آذربایجان پیوسته قفق(۱) خوانند و چون بحدود عراق و گیلان رسد طرقل در کوه(۲) خوانند و چون بوسط قومس و مازندران رسد موز خوانند و مازندران در اصل موزاندرون بوده و چون بدیار خراسان رسد سونج(۳) خوانند، کوه النز عوام گویند که اصل نامش اعلی نز است و بکثرت استعمال النز شد و این سخن بی بنیاد است و النز اسم علم اوست و در شمال قزوین است و کوه بلند با دیگر جبال این دیار پیوسته و در آنجا مسجدیست که قدوم اولیا فراوان آنجا رسیده است دعارا آنجا اجابت بوده و دو محراب است و در عجایب المخلوقات آمده و عوام نیز گویند که مزار اویس قرنی رضی الله عنه(۴) در آنجا است بر قلّهٔ کوه بر آن روی که بر رودبار است پیوسته برف باشد، کوه ایلاق ترکستان است و معدن نقره وزر است، کوه بامداد(۵) بلر کوچك در زبدة التواریخ آمده که برو سنگ است که بجای هیمه بکار میدارند امّا از بخار دودش جانوران میگریزند، کوه بیستن بکردستان از جبال مشهور است و سخت است و از سنگ سیاه بر روی هامون پیدا شده است بی آنکه در دامنش دره یا پشته باشد از بیست فرسنگ بالای آن کوه کما پیش توان دید دورش بیست فرسنگ باشد و بر قلّهٔ آن کوه زمینی هموار است کما پیش پانصد جریب و بدانجا چشمهٔ آب و زراعت در سنهٔ احدی عشر و

(۱) Variants فنق، فسق، قیق (۲) طرفل، طرفك (۳) سویج، یونج، سونج، سرنج but mostly s. p. (۴) Yaq. I, 596. Wanting in Qaz. I, 153. (۵) بامدار

سبعمایه هجری بفرمان اولجایتو سلطان باتّفاق مهندسان بلندی آنرا ترازو کردیم چهار هزار و هشتصد گز خیّاطی بر آمد اکثر اوقات سحاب آن دیار بمراتب شعب قلّهٔ آن کوه میباشد و بر روی آن کوه سنگلاخ بدشواری میتوان رفت و آنجا در کتاب خسرو و شرین شیخ نظامی گنجهٔ آورده که خسرو پرویز فرهادرا گفت (۱) بیت

که مارا هست کوهی بر گذرگاه * که مشکل میتوان کردن بر آن راه
میان کوه راهی کَنْد بایـد * چنان کآمد شدن مارا بشایـد

روایتی مجهول است و شیخ نظامی آنجارا مشاهده نکرده بتسامع سخنی گفته و حقیقتش آنکه در پای قلّهٔ این کوه بر روی صحرا چشمهٔ بزرگ است چنانکه دو سه آسیا آب میدهد بر داشته در آن کوه بر سر آن چشمه صفّهٔ بارگاه ساخته اند و آثارش شاهد این تقریر است چنانکه در آخر این کوه از این چشمه و صفّه تا آنجا شش فرسنگ است صفّهٔ دیگر کوچك ساخته اند بر سر دو چشمه که از پهلوهای صفّه بیرون میاید هریك آسیا گردانی باشد و آن صفّهرا صفه شبدیز میخوانند صورت خسرو و شرین و فرهاد و رستم و اسفندیار و غیرهم بر آنجا ساخته است درغایت مستحیر و خورده بینی تا میخ زره و تار ابریشم چنگ پیدا کرده انـد و هم در این حدود که متّصل کولکوست مزار متبرّك بر آنجاست و عوام گویند که مزار اویس قرنی است، کوه برچین بولایت قزوین بـرو غاری و شگافیست که درو قریب یك میدان راه میتوان رفتن و سرمای عظیم دارد و در آخرش جوی آب روان است و فروتر از آن رود رفته و بادی عظیم میآید و هیچ روشنای بیرون‌را نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت و بدین سبب کس برحال آخر آن شگاف واقف نشده اند و سنگ آسیا مردم آن حدود از آنجا میآرنـد، کوه جودی بحدود موصل و جزیره

(۱) See the *Khamsah* of Niẓámí (lith. Ṭihrán, A.H. 1301), p. 122.

است کشتی نوح عم بر آنجا قرار گرفت قوله تعالی(۱) وَقِيلَ يَا أَرْضُ ٱبْلَعِي مَآءَكِ وَيَا سَمَآءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِيَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِيِّ و در عجایب المخلوقات آمده که بر آن کوه تا زمان بنی عبّاس پارهای کشتی نوح عم باقی بوده و نوح بر آن کوه دهی ساخت معروف بسوق ثمانین زیرا که با او هشتاد کس در کشتی بودند امّا غیر از نوح عم از نسل دیگران باقی نماند و بدین سبب نوحرا آدم ثانی خوانند، کوه دراك(۲) بدو فرسنگی شیراز است و در آنجا انبارهای برف ساخته اند بزمستان برو برف جمع می کنند و بتابستان بشیراز می برند بنیاد برف شیراز بر آن است، کوه دماوند مشهور است و سخت بلند از صد فرسنگ باز توان دید و بر شرقی ملك ری افتاده است قلّه اش هرگز از برف خالی نبود دورش بیست فرسنگ است و بلندی پنج فرسنگ زیاده بود و بر قلّهٔ آن هامونی است مقدار صد جریب و ریگی است که پای فرو میرود بتابستان برف بر آن کوه بجی شود میانش پر آب عوام گویند که گرم است و در آن کوه بهمن بسیار میباشد و آنچنانکه برفها بمرور ایّام بر هم می نشینند ناگاه پارهٔ میگسلد و مردمرا در شیب گیرد و هلاك کند عوام گویند که در چنان جای سخن نباید گفت و الّا بهمن فرود آید و غرض از این معنی آنکه بسخن مشغول نباید شد و زود گذشت نباید که بهمن در آید و در عجایب المخلوقات آمده(۳) که اگر بر طرفی از آن قلّه برف خالی شود چنانکه زمین‌را بسیاهی توان دید بر آن طرف که مرئی بود خونریزش عام شود و در صور الاقالیم آمده که ضحّاك در آن کوه محبوس است، کوه دارابجرد در صور الاقالیم آمده که بر آنجا بهمه رنگ املاح است سفید و سیاه و سبز و زرد و سرخ و غیر آن، کوه رستو(۴) در راه شبانکاره در راست قبله آن بلوك واقع است و

(۱) Qur. XI, 46. (۲) Variants ادراك ,درراك ,دارك

(۳) Qaz. I, 158. (۴) دستو ,دستور ,ستور ,رستق

بکوه باتیله[۱] نیز مشهور است بلندی آن کوه کما بیش سه فرسنگ بود بر مثال قبّه افتاده است مدوّر دور آن شانزده فرسنگ و قلّهٔ آن کوه در اکثر ولایات فارس دیدار دهد و در آن کوه ادویه بسیار است و درهها بسیار از قلّهٔ کوه تا دامن کشیده و در دامن کوه هموار یست و مار هر روزه بر آن کوه ظاهر میشود و اگر اوقات بر آن کوه برف است و مارهـا عظیم باشد چنانکه مار پنجاه منی و شصت منی تقریبًا می یابنـد ، کوه راسمند در شمال شهر کرج است و آن نیز چون بیستون پیدا شده است بی آنکه در پایانش دره و پشته باشد سنگی سیاه است و بر مثـال خانه بسقف سحاب در آورده و مرغزار کیتو[۲] که از مشاهیر مرغزارهـای عراق است بطول شش فرسنگ و در عرض سه فرسنگ در شمال این کوه است و چشمهٔ که بخسرو منسوب است در پای آن کوه در این مرغزار و دور آن کوه ده فرسنگ باشد ، کوه رامند در قبلی قزوین و شمالی خرقان است و مردم نشین است و درو دیهها و زراعت و بلندی عظیم ندارد امّا ذکرش در فهلویّات بسیار آمده بیت

کُه الوند خوش بی با دماوند * ابی رامند کُه چون می نمایند

کوه رقیم در حدود عموریهٔ روم است و ذکرش در قرآن آمده است غار قوم اصحاب کهف در آن کوه بود و حکایت ایشان مشهور است و بتکرار حاجت نیست دور آن کوه هیجده فرسنگ است، کوه زانك[۳] در ترکستان درو معادن طلا و نقره است، کوه زرده بلرستان آب جوی سرد که سر چشمهٔ زاینده رود اصفهان است و آب رود دجیل تستر آغازش از آنجا بر میخیزد، کوه زر بحدود دامغان بر وکان طلا است و بدین سبب بدین نام مشهور است، کوه ساوه بر یك مرحلهٔ ساوه است و بجانب خرقان است نزدیك مزاری که بذی الکفل منسوب است کوه بلند است و در

(۱) Variants بانیله , باتیل , پاتیله (۲) کیتی (۳) رانك cf. Qaz. I, 162.

عجایب المخلوقات(١) آمده که در آن کوه غاریست بر شیوهٔ ایوانی و در آنجا نقوش و اشکال بسیار و در آخر غار حوضی است بر بالای آن حوض چهار سنگ بشکل پستان زنان و از آنجا پیوسته آبی فرو میچکاند و در حوض جمع میشود و از کثرت ایستادن متغیّر نمیشود و شربش تداوی امراض میگردد و اهل ساوه هم برین صورت قایلند، کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سراه و پیشکین و آباد(٢) و ارجاق و خیاو(٣) در پای آن کوه افتاده است کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار میدهد دورش سی فرسنگ باشد و قلّهٔ او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است اکثر اوقات آب او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات(٤) از رسول عم مرویست من قرأ(٥) فَسُبْحَانَ ٱللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ و لَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلسَّمَوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَ يُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ کتب اللّه تعالی له من الحسنات بعد و ذلك بمقدار ورقة ثلج یسقط علی جبل سبلان قیل وما سبلان یا رسول الله قال جبل من بین ارمنیّة و آذربایجان علیه عین من عیون الجنّة و فیه قبر من قبور الانبیاء و در تاریخ مغرب گوید که آن چشمه‌را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمهای آب سخت گرمست و سوزان و جاریست، کوه سراهند بعراق در قبلی ابهر افتاده است، کوه سرندیب(٦) از مشاهیر جبال است و بر جزیرهٔ سیلان ببحر هند واقع است و در عجایب المخلوقات آمده که آنجا مهبط آدم عم بزبان هندی دهو(٧) خوانند از همه جبال آن حدود بلندتر

(١) Qaz. I, 163. (٢) Variant انار (٣) حیا ,خیار (٤) Cf. Qaz. I, 163. (٥) Qur. XXX, 16 to 18. (٦) سراندیب

(٧) دهر, but cf. Johnson: *Persian Dictionary*, s. v. In Ibn Qut. 9 and Yaq. IV, 891 it is called واسم.

است و بچند روزه راه در بحر توان دید اثر قدم آدم عم بر آن سنگ پیداست از انگشت بزرگ پا تا پاشنه قریب هفتاد گز است همه روزه بی آنکه برق جهد و سحاب بود باران بر آنجا بارد و گرد از روی آن شوید و مردم آن نشان‌را بس متبرّك میدانند و در آن حوالی معادن یاقوت و سنبادج و بلّور است و در آن زمین پارهای الماس فراوان ریخته باشد و عقارب و افاعی در آن زمین بیشمارند و بر آن کوه چوب عود و دیگر عطریّات است و دانهٔ مشك و زباد و اکثر حشایش آنجا ادویه است و درمآن بحر غوص لولو است، کوه سهند بآذربایجان بلاد تبریز و مراغه و دیه خوارقان و اوجان در حوالی آن است دورش بیست و پنج فرسنگ بود قلّه اش احیانًا از برف خالی بود آنجا مزار اسفهسالار اسامة بن سریك صاحب رسول عم است و بر آنجا بحیره است، سیاه کوه بآذربایجان قصبهٔ کلنبر[1] در پای اوست کوهی سخت و مردم نشین است و سکّان او اکثر قطّاع الطریق اند، کوه سیپان در قبلی اخلاط افتاده کوهی سخت است و مردم نشین از پنجاه فرسنگ مینماید قلّه اش هرگز از برف خالی نیست و دورش بپنجاه فرسنگ بود علفزارهای نیکو دارد، کوه شقان بخراسان بحدود جاجرم در آن کوه شکافیست از آنجا آبی بمقدار دو آسیا گردان بیرون میریزد بدان سبب آن کوه‌را شقان خوانند و در عجایب المخلوقات[2] آمده که در آن کوه غاریست هر که سر در آنجا برد از عفونت ابخره آن رنجور شود و هم در آن حدود کوهی است که رفتن بر آنجا از قوّت باد بهیچ چیز محس نتوان شد و چون بر فرازش روند هیچ باد نبود، کوه صور در عجایب المخلوقات[3] و تحفة الغرایب آمده که در آن کوه سنگی است بر مثال آینه درو اشکال میتوان دید و چون بآب میسایند آن مسحوق همین خاصیّت دارد و دیدار اشیا دهد، کوه طارق بطبرستان در عجایب المخلوقات و آثار الباقیه آمده که در آن کوه غاریست

(1) Variants کلنتر, کلین, کلیر (2) Qaz. I, 165. (3) Qaz. I, 166.

و در آنجا دکّهٔ که آنرا دکّهٔ سلیمان خوانند و ببرکت او معظّم دارند و اگر آنرا بقاذورات چیزی ملوّث کنند هوا متغیّر شود و صاعقه و بارندگی آرد و تا آنرا پاك نکنند فرو ننشینند، کوه طبرك بری برو معدن نقره است امّا چندانکه برو خرج کنند هم چندان باز میدهد و سودی نکند و بدان سبب بیکار ماند، کوه طور سینا از مشاهیر جبال جهان است و ذکرش در قرآن بسیار آمد و موسی پیغمبر عم در آنجا نور آلهی‌را بر سر درخت دید و شرف تکلیم یافت، کوه غزوان بحدود طایف است برو برف ویخ میباشد و در ملك عرب بسر هیچ کوه دیگر نبود، کوه فرغانه[1] در صورالاقالیم آمده که برو معادن فیروزه و زیبق و نحاس و سرب و ذهب و نفط و قیر و زفت و نوشاذر و زاج است و برو سنگی است که بجای هیمه بکار برند، کوه قارن در صورالاقالیم گوید که بکرمان است هم در آنجا آمده که بطبرستان است، کوه قاف در معجم البلدان مسطور است که کوه عظیم است بگرد دنیا در آمده ازو تا آسمان مقدار یك قامت است بلکه آسمان برو مطبّق است و سورة قاف اشارت بدوست و جرمش از زمرد است و کبودی هوا از عکس لون اوست و ما ورای آن عوالم و خلایق فراوان اند که حقیقت حالشان غیر از خدای تعالی نداند و در بعضی تفاسیر گوید که از زمرد است و در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده که همه بیخ کوهها بدو پیوسته است چون حقّ سبحانه و تعالی‌را با قوی غضب بوده باشد و خواهد که بدیشان زلزله فرستد فرشته‌را که بر کوه قاف موکّل است امر آید که تارك و بیخ آن کوه مطلوب‌را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند و العهدة علی الرّاوی و چون کوه قاف‌را اصل کوهها نهاده اند اگرچه این از عقل دور است این قدر شرح آن نوشتن درخور بود، کوه قبله[2] ما بین ارّان و گرجستان است، کوه قفص[3] بکرمان در صور الاقالیم گوید که

(1) Variants فرافانه, فوقان, عزقان, قرقان (2) فتمله (3) قفس

مسکن قوم بلوچ است و اکثر ایشان قطّاع الطریق باشند، کوه کرگس در مفازه است بحدود شهر نطنز[۱] و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرگس بر فرازش نمی پرد وبدان سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از دور آب نماید صادر و وارد بتصوّر آب در آن دره نزدیك آن وحل روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و در آن هلاك شوند، کوه کرمان در عجایب المخلوقات آمده که درو سنگی است که چون هیمه درو آتش میگیرد و آنرا بجای هیمه بکار میدارند و هم بر آن کوه معدن نقره است، کوه گلستان بموغانات فرسنگ در فرسنگ درو گلهای خودروی و خوشبوست گویند که در زمان سابق آنرا ملاحده بفردوس کرده اند و نزهتگاه ایشان بود، کوه گلستان[۲] بطوس در آنجا غاریست بر مثال ایوانی و دهلیزی دارد و چون در آنجا مسافتی بروند بروشنی برسند و در آنجا حظیره باشد و چشمهٔ ایست آبش چون قدری از چشمه برود سنگ گردد و فراز رفته ازو بادی بجهد که مانع دخول درو میشود، کوه کنابد و ریبد دو کوه است بولایت قهستان در برابر هم و فردوسی گوید[۳] بیت

بکوه کنابـد کنی کارزار * دگر سوی ریبد بر آرای کار

کوه کوشید ما بین عراق و فارس در عهد کیخسرو در آنجا اژدهائی عظیم بوده چنانکه مردم از بیم آن آبادانیها باز گذاشته بودند کیخسرو آن اژدهارا بکشت و بر آنجا آتش خانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند، کوه گیلویه و لایتی مشهور است و درو کوهستان بسیار از حساب ملك فارس است از جمله کوه دنا[۴] گویند کیخسرو در آن کوه در دمه[۵]

(۱) Variant نه (۲) گلستانه ,گلشان cf. Qaz. I, 172.

(۳) *Shāh Nāmah* II, 834. (٤) ونا and دما (٥) دمنه and ومه cf. *Shāh Nāmah* II, 1024, and *Guzīdah* p. 95 lines 3 and 4.

هلاك شد، ماست کوه[۱] بر غربی نخچوان بر چهارده فرسنگی شهر است و کوهی سخت بلند است و از سی چهل فرسنگ دیدار دهد و قلّه اش هرگز از برف خالی نبود و اکثر اوقات در برف مخفی باشد دورش سی فرسنگ بود، کوه مورجان[۲] بفارس در عجایب المخلوقات آمده که در آن کوه غاریست و از سقف او آبی فرو میچکد و اگر یك کس در آنجا رود و اگر صد کس چندان آب فرو چکد که همه سیراب شوند و زیادت و نقصان نبود گویند که از طلسمات است، کوه مقطّم[۳] بولایت صعید مصر درو معدن زمرد است و بغیر از آنجا جای دیگر نیست، کوه نفشت[٤] در فارس نامه آمده که بحدود اصطخراست و صور همه چیز و همه حیوانات به نقاری برآن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد اکاسره کتاب زندرا بر آن کوه داشتندی، کوه نمك ملان میانهٔ آوه و قم از خاکست و با هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری برف برآن قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که پای فرو رود و با هنرها نمکی‌را نشاید که تلخ بود دورش سه فرسنگ بود برو هیچ آب و رستنی نبود و از ده فرسنگ باز دیدار دهد، کوه هرمز[٥] بطبرستان در عجایب المخلوقات آمد که درآن کوه غاریست و درو آب روان چون یکی آنجا رسد و بانگ کند آب باز ایستد و اگر دیگری بیاید بانگ کند آب روان شود و بدین صورت ببانگی میرود و ببانگی می ایستد، هوبن کوه[٦] بلر کوچك است درو معادن آهن است، کوه بختایی[۷] کوهیست بغایت خوشی از کثرت علفزار و اثمار و عمارات و قری و آبهای زلال و چشمه سارها باشد،

(۱) Variants ماست کوه, مالت کوه (۲) مورخان and ارجان, cf. Qaz. I, 173. (۳) معظم (٤) نیشت, نعشت, نفست, تخشب, نقشب, F. N. 28. (٥) Cf. Qaz. I, 173. هرم, هیرم, هزم, هرام, هجم, هجم (٦) هوان, هران, هرین (۷) اینکوه بختا, ایکوه سحان, انکوه بخطای, یکشای, یکتای.

فصل سیم، در ذکر معادن،

چون در اوّل کتاب شرح تکوین موالید گفته شد که معدنیّات سه جنس اند. فلزّات و احجار و ادهار و سبب تولید هریك در ذکرش یاد کردیم اکنونْ ذکر معادنش که هر یك از کدام ولایتیست اینجا در سه باب یاد مکنیم

باب اوّل در فلزّات هفتگانه، زر طلا معادنش بسیار است و در گرمسیرها بیشتر بود و بهترین به نیکویی جوهر و بسیاری حاصل معادن مغرب است بدین سبب زر مغربی مشهور است و بعضی گویند پیوسته در مغرب اهل صنعت تعلیم کیمیاء زر میسازند و بدان سبب آنجا زر بیشتر میباشد معادن اندلس بسیار خیر و پر نفعست معدن البجه بزمین حبشه حاصل نیکو دهد معدن بمفازه ما بین مصر و نوبه و حبشه و بحر قلزم معدن نیکو پر حاصلی است معدن صقلیّه معروفست بکوه زر معدن بجزایر وقواق حاصل فراوان دارد چنانکه اکثر کار فرمانهای[1] آن قوم از زر طلا بود و معادن بمفازهٔ ختلان بحدود ترکستان معدن بجبال[2] رانك بزمین ترکستان در صور الاقالیم گوید که در آن معدن پارهاء بزرگ و کوچك طلا بر روی زمین افتاده است امّا خاصیّتش چنانکه اگر پارهای بزرگ بر دارند مرگ در آن قوم افتد معدن ما بین بخارا و اشروسنه معدنی بکوه سمرقند معدنی کم زحمت بسیار فایده است معدنی بحدود سجلماسه حاصل فراوان دارد امّا راهش دشخوار است و زحمتش بسیار معدنی بکوه ایلاق ترکستان است معدن بولایت فرغانه معدن بحدود دامغان اورا کوه زر خوانند طلا پارها در میان خاك می یابند و خاكرا میشویند تا طلا ازو جدا می شود و اکنون در ایران غیر ازین معدن طلا نیست معدن سیستان در افواه مشهور است در عهد سلاطین غزنین بر روی زمین بمثل سوزنی زرین پیدا شده و چندانکه بشیب تر میرفتند

(1) Variant کارورماهاء

(2) جیلان and رایكَ, زابل, زال

قوی‌تر میشد و زیادت‌تر میآمد تا بـه ستبری درختی بزرگ شد و هم در عهد غزنویان آن معدن از زلزله خراب شد و انباشته گشت و جایش نیز از نظرها نهان شد و این معنی دور از عقل است که فلزّات‌را چون نبات رویندگی باشد زیرا که فلزّات بجماد ماننده‌تـر از نبات است و نیز چنان معدنی مشهور باندك زمانی چون پر نفع شد چگونـه از نظرها محجوب گردد حقیقت آنکه آن معدن واقعی نبود و بر سبیل افسانه می گفته اند تسلّی و تمنّای جهّال‌را، نقره معادن نقره بسیاراست و در سردسیر بیشتر میباشد و بهترینش بـه نیکوئی جوهـر و بسیاری حاصل معادن فرنگ است و آن زمینها همه بمعادن الفضّه مشهور است معادن ختلان(۱) بحدود ترکستان معدن بکوه سمرقند کم زحمت بسیار فایده‌است معدن بکوه جیرفت کرمان معدن بکوه دهستان آنرا کوه نقره خوانند معـدن بکوه ایلاق ترکستان معدن بکوه رانك بولایت ترکستان و آنرا بدان خاصیّت که معدن طلارا که پارها بزرگتر نمیشاید بر گرفت معدن بولایت فرغانه معدن ببخارا ماوراء النهر معدن بحدود شاش ما وراء النهر معدن باندلس معدن بسیم کوه بین فارس(۲) و جواشیر معدن لولو بروم در ایران از این پر حاصلتر معدن نیست معدن طبرك ری هر چند در آنجا خرج کنند همان قدر پس باز ندهد بدین سبب اکثر اوقات معطّل است امّا در عهد سلاجقه پیوسته در آنجا بکار بودندی گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد امّا نقره در جهان خراج بسیار میشود و این توفیری نیکو باشد، آهن معادن بسیار دارد و در ملك بامیان(۳) ولایتی است آهن کار خوانند و در ملك عرب بکوه قساس معدن است آهن نیکو میدهد و پولادرا از آن بسازند شمشیر قساسی مشهور و معتبر باشد معدن بولایت خواف قهستان معدن بجبال قارن بکرمان معدن صاهه بولایت فارس آهن آنجا پولادی نیکو دهد معدن قطره بولایت فارس معدن کوره بولایت طارمین

(۱) جیلان Variant (۲) نائین (۳) قبا, فهمان, قبان

و قزوین و معدن هوین بکوه لُر کوچك معدن بگنجهٔ ارّان معدن کلنبر بحدود آذربایجان، سرب معادنش فراوانست و آنچه مشهورتر بکوه دماوند معدن بجبال بخارا و اشروسنه و معدن بکوه فرغانه، خارصینی در ایران معدوم و حکما در حقّش گفته اند و هو تشبیه بالمعدوم امّا در بعضی کتب دیدم که دربلاد چین معدنی دارد و از آن آلات حرب سازند مضربش سخت‌تر از آهن بود، قلعی معادن بسیار دارد و از همه مشهورتر و بزرگتر معادن قلعه است بسرحدّ هند و چین و بدین سبب آن جواهررا قلعی خوانند و بروایتی در اندلس کوهی است قلعه میخوانند و بدو معدن ارزیز است و بدو باز میخوانند و قلعی گفته‌اند معدن بمانرود لُر کوچك قلعی پارهای میباشد بشکل بلوط هریك کما بیش دو مثقال و هریك‌را سوراخی در میان معدن بجزایر کله و سربزه بحر هند و معدن بولایت فرنگ، مس معادن بسیار است آنچه معروفتر درین ملك معدنی بولایت جیلان[1] و آذربایجان حاصل نیکو دارد معدن بجبال بخارا و اسروشنه معدن بدیار فرغانه معدن بکوه جوشن بغربی حلب بملك شام در عجایب المخلوقات[2] گوید در اوّل حاصل بیقیاس داشت چون اهل البیت امیر المومنین حسین بن علی عمرا به اسیری برآنجا گذرانیدند و آن قوم بدان حال ایشانرا شمانت کردند و حرم حضرت امیر المومنین حسین عمرا از قهر گرما اثر کرده و بچه بزیان رفت آن معدن‌را برکت نماند اکنون آنچه برو خرج کنند بدشواری باز دهد معدن بکوه سبلان آذربایجان مس رسته نیکو میدهد،

باب دوم در احجار جواهر احجار فراوانست آنچه مشهورتر و با قیمت‌تر است بر سه گونه اعلی و اوسط و ادنی یاد کنیم، الاعلی نُه جواهر است، الماس در اوّل کتاب شرح داده شد که در درهای کوه سرندیب میباشد

(1) Variants اوجان ,احنان ,اخشان (2) The account in the Arabic text differs considerably from the Persian. Qaz. I, 157, and cf. Yaq. II, 155.

و از بیم افاعی درو نمیتوان رفت و بحیله وسعی طیور بیرون میآورند و بدین سبب پارههای بزرگ نمی توان یافت، بیجاذق معادنش بهتر و مشهورتر معادن فرنگ است و بدان ملك بجانب غربی بیشتر است، دهنج دهنج فرنگی مشهور است و در تنسخ نامه ایلخانی آمده که بترکستان شهری است که افراسیاب ساخته معدن دهنج است و لون او بیاقوت ماننده است در دزمار آذربایجان معدنی دارد بشکل آنکه آبی از سنگ مترشّح میشود و بشیوهٔ یخ منجمد کرده میباشد، زمرد در صور الاقالیم آمده که در کوه مقطّم بولایت صعید مصر که آن کوه مشرفست بر قرافه معدن زمرد است و در همه جهان غیر از آن معدن زمرد نیست(1)، عقیق در یمن معدن نیك و عقیق یمنی مشهور است و آن معدن را قساس(2) میخوانند، فیروزج معدنش بسیار است و بهترینش معدن نیشاپور بود بنیکوئی جوهر و کمی زحمت و در جبال نیشاپور چاهها کنده بودند فیروزه یافتند و از آنجا جوهر خوب بر میآید و فیروزج نیشاپوری مشهور بوده و درین سالها عقارب درآن چاهها پیدا شدند و مردم از بیم ایشان دست از آن معادن باز داشتند معدن بطوس جوهرش کمتر از نیشاپور است معدن بجبال ما بین بخارا و اشروسنه معدن بولایت فرغانه معدن بولایت کرمان فیروزه نو نا رسیده میدهد و بدین سبب زیادتی قیمت ندارد، لعل در ایّام سابق لعل نبوده است و بدین سبب در کتب ذکرش کمتر آید درین چند سال در کوه بدخشان پیدا شد معدن خوب دارد در سر راه آذربایجان نیز معدن است امّا لعل آن نا رسیده است و تیره رنگ و با کبودی زند لا جرم قیمتی ندارد، یاقوت معدنش بنزدیك خطّ استوا است که آنجا قوّت حرارت بیشتر است و یاقوت بقوّت حرارت بمرور زمان تواند رسید، یشب یشب انواع است یك نوع مانند زاج است و صیّاغان آنرا زاج بلّور خوانند بهترین یشب آن است که لون او در غایت

(1) But cf. Idrisi, 22. (2) Yaq. IV, 93.

صفا باشد و الوان‌را بکمال خویش رساند و بعضی از آن از حدود یمن آید و یشب یمنی خوانند مثل بلّور صافی باشد، الاوسط بسّد و مرجان در صور الاقالیم گوید که در اندلس معدنی دارد و غیر آن در جهان معدنی نیست، بلّور در زمین هند در کوههای کشمیر میباشد و در کوههای فرنگ امّا بهترین بلّور هندی است در ولایت فرنگ بسیار است و در معادن بلّور بروز کار نتوان کرد زیراکه تأثیر آفتاب اورا سوزنده میگرداند چنانکه ملبوسات فعله‌گانرا میسوزانــد، جزع معدن او بیمن باشد و چند جای دیگر امّا هیچ نوع از یمنی صلب‌تر نباشد، وفاد بوزن عقیق برو هست وآن انواع بود، فاد زهر و کهربا . . . الادنی جواهر بسیار است و مشهورات آنرا در اوّل کتاب یاد کرده ایم آنچه از آن جمله عزیز الوجود است ذکر معادنش اینجا ثبت کنیم، توتیا معادن بسیار دارد و در این ملك بکرمان بدیه توتیاگران خلك از معدن می‌آورند و آغشته بشکل میل بطول یك گز ساخته و خشك کرده و در شاخوره می نهند قوّت آتش توتیارا از او بشکل غلافی بیرون می‌آرند، زاجات معادنش فراوان است آنچه در ملك ایران است ثبت کنم معدن بکوه هوین(1) لُر کوچك چشمهٔ ایست زاج بالوان میدهد معدن بکوه دماوند معدن دیگر بطارمین قزوین، زجاج جوهرش سنگ آتش زنه است و در همه ملکها باشد و کدورت و صفایش بصنعت سازنده تعلّق دارد و بهترین صانعان این جوهر در حلب اند و آبگینهٔ حلبی صفا و شهرت تمام دارد، شب یمنی معروفست و در ولایت یمن کوهیست و بر آنجا چشمهٔ آب چون از آنجا بیرون می آید و اندك مسافتی میرود بسته میشود شب سفید یمنی است و شب سیاه دارد، کحل سرمه‌را معادن بسیار است معدن بجبال اصفهان سرمه خوب میدهد معدن بکوه دماوند و در ولایت اندلس نیز معادن دارد و خاصیّتش آنکه چندانکه ماه زاید النّور بود آن معدن سرمه بیشتر میدهد، مرداسنج معادن بسیار

(1) Variant here and elsewhere هرین.

است و از معدن نقره نیز حاصل میشود و بکوه دماوند، مرقشیشا معدن لُر کوچك مرقشیشا مذهبی میدهد چنانکه بگداختن سبیکه میشود، نوشادر معادنش بسیار است و در ایران بجبال نیمروز معدنیست بروز دود و بشب آتش از آنجا مشاهده کنند و چون در آنجا روند نمد تر کرده پوشند والّا بسوزند و این معدن در آن زمین بهر چند گاهی جوهر بهتر دهد معدن بما وراء النهر معدن بازکند، لاجورد بهترین معادنش در بدخشان است و در مازندران معدنی وبدزمار آذربایجان معدنی دیگر است و در کرمان معدنی دیگر(۱)

باب سیوم در ذکر ادهان، زفت معادن بسیار دارد و در صور الاقالیم گوید بهترین معدن بما بین بخارا و اشروسنه است معدن بولایت فرغانه، زیبق در صور الاقالیم آمده بهترین معادن زیبق بکوه برانس(۲) بولایت اندلس و آن چشمهٔ ایست که زیبق با آب ازو تراوش میکند و ازو بهمه جهان میبرند معدن بما بین بخارا و اشروسنه معدن بولایت فرغانه، عنبر در معدنش اختلاف بسیار دارد و در اوّل این کتاب شرح آن کردیم امّا بهمه قولی در بحر است و در ایران نیست، قیر معادن بسیار دارد و آنچه در ایران است معدن عین القیاره(۳) بولایت موصل چشمه ایست که آن دیه‌را بآن باز میخوانند حاصل بسیار دارد و معدن دیگر ما بین بخارا و اشروسنه، کبریت بالوان میباشد و معادن فراوان دارد آنچه در ایران است معدن دماوند و بر قلّهٔ آن کوه چاهها کنده اند و آن هفتاد چاه است که گوگرد میدهد یکی که بزرگتر است از کثرت بخار نزدیکش نمیتوان رفت که بیهوشی آورد عوام گویند که هاروت و ماروت در آن چاه محبوس اند و این گوگرد اثر نفس

(۱) The Bombay lithograph adds (209 s. to 210 g.) a number of other minerals, which are given in none of the MSS., and which are copied from the first part of the *Nuzhat*. (۲) Yaq. I. 733. (۳) Yaq. IV. 211.

ایشان است این روایت اصل ندارد و معدن بامیان چشمه است از آنجا آب چنان بر میجوشد که بمسافتی آوازش میتوان شنید و چون بیشتر میرود منجمد میگردد و گوگرد میشود معدن هوین(۱) بکوه لُر کوچك بالوان گوگرد میدهد و در دیگر ولایات بکوه برانس از توابع اندلس معدن گوگرد است مومیای معادنش بسیار است آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از توابع شبانکاره کوهیست که ازو قطرات فرو میچکد و چون موم منجمد میگردد وآنرا موم آبی گفته اند مومیائی اسم علم آن شد معدن دیگر بدیه صاهك از توابع ارّجان فارس معدن بموصل، نفط معادن بسیار دارد و در ایران زمین بزرگترش معدن باکویه است و آنجا زمین است بر آنجا چاهها حفر میکنند تا بزهاب میرسد آبی که از آن چاهها بر میآرند نفط بر سر آب میباشد معدنی بحدود موصل معدن ما بین بیات و بندنیجین و معدن بدیگر ولایت معدنی ما بین بخارا و اشروسنه معدن بکوه اسیره(۲) از توابع فرغانه

فصل چهارم، در صفت مخارج انهار و عیون و ابار،

در مقدّمه گفته شد که بخاری که از کوه سفلی بقوّت حرارت متصاعد میشود و در آن قوّت مآئیت غالب بود ثقالت مائی آن را باز میگرداند و اگر هوا معتدل بود چون بزمین رسد باران بود و اگر هوا سرد بود بعد از آنکه آن اجزه باهم جمع شده باشد و قطرات گشته منجمد شود و ژاله بود و اگر هوا سخت سرد بود و مجال ندهد که در مراجعت قطرات او مجتمع گردد هم در خوردی آنرا بفسراند برف باشد و چون بارندگی بزمین فرود آید در رود و بمنافذش و طبع خشکی زمین مانع نفوذ او پیدا شود در اجواف زمین مجتمع گردد و کثرت اجتماع آنرا صعود لازم گرداند هر جا زمین سخت‌تر باشد مدخل خروج نتواند کرد مایل اطراف شود و هر جا زمین سست یابد بیرون آید چشمه

(۱) Variant هرین. (۲) اسره.

باشد و [1]اگر در اطرافش قوّت نداوت قوی بود لا یزال روان باشد و اگر ضعیف باشد چون هوا گرم شود از اطراف ندی منقطع گردد و آن چشمه خشك شود و چون آن چشمه‌ها بسیار بهم پیوندند و روان شوند رود باشد و آب رودرا مایهٔ بزرگ از آب باران و گذارش برفست و نکر کر است که باجواف زمین فرو شود تا بسر ظاهرش روان گردد و چون آب رودها در گوی جمع شود آنرا دریا خوانند و از آبهای روان و ساکن هر چه از پایاب بگذرد و آدمی‌را باشنا افکند آنرا هم دریا خوانند و همچون دور دولابی لا یزال ابخره از بحار متصاعد میشود و بر آسمان رفته از آن بارندگی حاصل میآید و بر روی زمین روان میگردد و آنچه در جوف زمین میرود و جمع شده آبش از چشمه‌ها بیرون میآید و در رودها روان گشته در بحار بزرگ و بحیرات کوچك جمع میگردد واین صورت مرئی و محسوس است که مخارج انهار از عیون و جبال است و در بحار و بحیرات وبطایح منتهی میشود فسبحان من لا یطلع علی دقایق حکمته و مصنوعاته الاّ هو و از آن ابخره آنچه قوّت صعود نداشته باشد بمدد خلق محتاج شود که خاك از روی آن دور کند تا حرکت میکند و آن کاریز وچاهست و در عجایب المخلوقات آمده که در ربع مسکون دویست و چهل و چند رود بزرگ است که طول کمترینش پنجاه فرسنگ است و بزرگترین بهزار فرسنگ میرسد و این ضعیف شرح بعضی از آن رودها و دیگر عیون و انهار که در ملك ایران است و حوالی آن آنچه در این ملك شهرت دارد بردو بابست کبار و صغار یاد کنیم

فامّا اودیة الکبار، رودهای بزرگ که در ایران و حوالی آن است و آنچه در این ملك شهرت دارد سی و پنج رود است و اگر چه چندی از آن در ملك ایران و حوالیش نیست و از این کتاب غرض بیشتر از شرح احوال ایران است امّا چون بنقل عجایب المخلوقات لفظ در روایا نبوی عم بیاد بعضی از آن جاری بود و فرموده سبحان و جیحان والفرات

والنّیل کلّها من انهار الجنّة و از اینها نیل بایران نمیرسد وبس مشهور است ذکر آن و دیگر رودهای معروف نیز کردن اولی بود و بسبب تیمّن لفظ نبوی عم تقدیم و تأخیرشان بحسب فرموده او یاد کنیم پس ترتیب حروف بیاوریم ان شاء الله تعالی، سیحان و جیحان دو رود اند در ولایت روم و در صورة الاقالیم و در مسالك الممالك آمده که سیحان از آنجا برمیخیزد و بر اودیهٔ ولایات گذشته در بحر روم میریزد و جیحان از مصیصه برمیخیزد و بر ولایت قسطنطنیّه و دیگر بلاد روم گذشته در جوی بستان(1) میریزد و بوادی ریح(2) میکشد و در بحر روم و فرنگ میریزد و بعضی علما بر آنند که حدیث حضرت نبوی عم در شان این دو رود وارد است و بعضی بر آن که در حق سیحون و جیحون آمده امّا جهت مناسبت لفظ سیحان و جیحان روایت اوّل درست تر مینماید و العلم عند الله تعالی، فرات شهرت تمام دارد و فرس فالاد(3) رود خوانند و از نیکوئی و گوارندگی آبش اورا فرات گفته اند زیرا که هر آبی که زلال و شیرین و گوارنده باشد آنرا فرات خوانند قوله تعالی(4) هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و در غربی ایران است و از شمال بجنوب میرود و از کوهها، ارمن و قالیقلا و ارزن الرّوم برمیخیزد و در اوّل یك چشمهٔ بزرگ است که دویست و پنجاه گز دور دارد و چندان آب از آنجا بیرون میآید که گذار اسپ بدشواری دهد و دیگر عیون و اودیه بدو پیوسته آبی عظیم شده در ولایت روم میگذرد و بر یك فرسنگی ارزنجان گذشته بحدود ملطیه از روم بیرون میآید و بولایت سمیساط و شام میرود و آبها سنجه و کیسوم و دیعان(5) و امثال آن بدو ملحق میشود و از آنجا برقّه و رحبه و عانه و هیت میرسد و در ملك سواد که اکنون اعمال

(1) Uncertain; variants سان, سامان. I. K. 177 has تیبات, but see note to translation p. 137. (2) ریح, دبح. I. K. 177 has ذغ, uncertain. (3) قالاد, فلاد. (4) Qur. XXXV, 13. (5) دفقان, ربعان, بغان.

غازانی (۱) میخوانند ازو نهرهای بسیار بر میدارند مثل نهر عیسی و نهر صرصر و نهر ملك و نهر ناحیه که شهر کوفه و ضیاعش بروست و نهر سورا و نهر کوثا و نهر نرس و نهر صرات و نهر فرات عتیق. و در ملك واسط با بطایح مینشیند و در زیر دیه مطاره (۲) از بطایح بیرون آمده باب دجله ضمّ میشود و شطّ العرب میگردد و از بصره گذشته بدریای فارس میریزد و طول این رود چهار صد فرسنگ میباشد و در حقّ فرات آیات واحادیث بسیار است منها بنقل معجم البلدان (۳) روی عن عبد الملك بن عمیر ان قال النبی عم ان الفرات من انهار الجنّة و لولا ما یخالطه من الأذا ما تداوی به مریض الاّ ابرأه الله تعالی و انّ علیه ملکا یذود عنه الادواء و در عجایب المخلوقات (۴) از امیر المؤمنین علی عم مرویست قال یا اهل الکوفة انّ نهرکم هذا یصبّ الیه میزبان من الجنّة و از امام جعفر الصّادق مرویست که از آن آب خورد و دو سه بار مکرّر گردانید و آنرا مدح و ثنا گفت و فرمود ما اعظم برکته لو علم النّاس ما فیه من البرکة لضربوا علی حافتیه القباب و لولا ما یدخله من الخطائین ما اغتمس فیه ذو عاهة الاّ برأ (۵)، نیل آب شیرین و گوارنده است چنانکه غربارا تصوّر باشد که محلّی کرده اند در مسالك الممالك آمده که از جبال قمر برمیخیزد از آن سوی خط استوا و از جنوب بشمال میرود چون بدین سوی خطّ استوا برسد در دو بُحیره جمع میشود و از بُحیرات بیرون آمده بر مفازات بلاد زنگ و حبشه و نوبه گذشته بمملکت مصر میرسد زیادت از شطّ العرب میباشد پس بهفت بخش (۶) میشود یکی باسکندریّه میرود دوم بدمیاط سیم بمنف چهارم بفسطاط و زمین الفیّوم که شهر مصر است پنجم بعریش ششم بسردوس هفتم بمنهی و در تمامت

(۱) Variants قرانی ,قراتی (۲) مطایه ,بطوره ,بطاره (۳) Yaq. III. 861.
(۴) Qaz. I. 183. (۵) Some MSS. give other *Traditions* copied from Yaq. III. 861. (۶) خلیج in Qaz. I, 186, and Jaq. IV. 864.

این ملکها در سه ماه تابستان که افزونی آن آب است بر صحرا مینشیند و در سه ماه پائیز چندانکه آب کم میشود در آن زمین زراعت می کنند و بآب دیگر محتاج نمیشود و در کلام مجید از آن معنی خبر میدهد قوله تعالی[1] أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ و در صحرای آن ولایت از جهت نشان تمثال ساخته اند و مأمون خلیفه در رود نیل مسجدی ساخته از سنگ رخام بر او علامات ذراع و اصابع جهة زیادتی آب کرده اگر چهارده گز از آن علامات آب فرو گیرد سالی وسط الزّراعة باشد و اگر بیشتر فرو گیرد اکثر الزّراعة و اگر کمتر فرو گیرد اقلّ الزّراعة و بیم قحط بود و تا هفده گز بلندشود و برو خراج سلطانی باشد و بر هر زمینی که بعد از هفده گز نشیند آن زمین را خراج نبود آنرا فیض ربّانی[2] خوانند و اگر به بیست گز رسد مصر و ولایتش را بیم غرق باشد و در شش ماه بهار و زمستان آب نیل در غایت کمی بود و آب نیل در شیرینی چنانست که درخت انار ترش که آن آب خورد انارش شیرین شود و بدین سبب در مصر انار ترش کمتر و مطلوب باشد و در جامع الحکایات و عجایب المخلوقات آمده که در زمان جاهلیّت هر چند گاه آب نیل بسته شدی تا دختری صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته درو نیفکندندی روان نشدی در زمان عمر بن خطّاب این حال واقع شد عمرو عاص که از قبل او حاکم مصر بود صورت قضیّه بدو انها کرد جواب فرستاد تا بر سفالت نوشته من عبد الله عمر بن الخطّاب الی نیل مصر امّا بعد فان تجری من قبلك فلا تجری و ان کان الواحد القهّار یُجریك فنسأل الله الواحد القهّار ان یُجریك و در آب انداختند روان شد و دیگر باز نیستاد[3] او جواب نوشت که بطریقی که ما تقدّم عمل نموده

(1) Qur. XXXII, 27. (2) Variant زبانی Cf. Ibn Jubayr 51. (3) Qaz. I, 186. Some MSS. have the following variant, due to Shī'ah tendencies.

اکنون بر آن عمل نمایند امّا تا غایت چنان صورت واقع نشده و این روایت ضعیفست] طول رود نیل قرب هزار فرسنگ بود و درو تمساح و سقنقور و انواع ماهی است و مضرّت تمساح‌را تا یك فرسنگ از زیر و بالای مصر بافسون بسته اند، آب اتل از کوههای آس و روس و بلغار و دیار قیرغیز و سلنکا و کیماك بر میخیزد و این ولایت را سقی کرده باهم جمع میشود و آنجا بس بزرگ میگردد چنانکه گویند بزرگتر از آن رودی نیست پس هفتاد وچند نهر ازو بر میدارند که هیچ یك بآسانی اسپ را گذار نمیدهد و ولایات و صحاری بسیار بدان معمور است و از آب نهرها بعضی در بحر عالاطیقون که آنرا نیز دریای ورانگ میگویند و بعضی در بحر شرقی میریزد وعمودش بحر خزر میآید و از غایت قوّت و غلبه آب زیاده از ده فرسنگ در دریا لون و حرکت آن آب پدید است طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب اترك[1] بخراسان از کوههای نسا وباورد[2] بر میخیزد و در خبوشان و بحدود دهستان گذشته بحر خزر میریزد طولش صد و بیست فرسنگ باشد و این آب سخت عمیق است و قطعا مجال گذر ندهد و کنارش اکثر اوقات از حرامی خالی نبود، آب ارس از جنوب بشمال میرود و از کوههای قالیقلا و ارزن الرّوم بر میخیزد و بولایت ارمن وآذربایجان و ارّان میگذرد و بآب کر و قراسو ضمّ شده در حدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد و در این ولایات که ممرّ این آب است بر آن زراعت بسیار است طول این رود صد وپنجاه فرسنگ باشد و درعجایب المخلوقات گوید[3] هر که بر آن آب گذشته باشد چنانکه نیمهٔ زیرین او در آب بوده باشد چون پای بر پشت حامله عسر الولاده فرو نهد وضع حملش بآسانی شود و در بعضی کتب دیگر آمده که صاحب علّت رشته چون بدان آب بگذرد چنانکه آب بپایش برسد از آن علّت خلاص یابد بامر الله تعالی، آب ایلاق بولایت ترکستان است در گرشاسف نامه گوید تا چین میرسد،

(1) Variant اتراك (2) ابیورد (3) Qaz. I, 170.

آب بوی (۱) در صور الاقالیم گوید که در کوههای بتم و صغانیان بر میخیزد و بحیره میشود و از آن بحیره بیرون آمده چند نهر معتبر مثل برش و بارمش و بشمین و قی و بوزماجن از آن بر میخیزد و ولایات بسیار بر آن انهار زراعت میکنند و هیچ یك از آن انهار گذار اسپ بآسانی نمیدهد و عمود آن بولایت، سغد و سمرقند و بخارا و غیر آن میرسد و مدار آبادانی آن ولایات بر آن آب است و هرز آبش بنسف میرود و در ولایت بخارا بجیحون ضمّ شده ببحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نیست، آب بردان از روم بر میخیزد و بدریای روم میریزد، آب تاجه در صور الاقالیم آمده که آب تاجه آنست که از کوههای اندلس و طلیطله و شلب بر میخیزد و آبی برزگ است نزدیك بدجله بود و بدین ولایت گذشته بدریا میریزد طولش صد فرسنگ باشد، آب جیحون آنرا آب آمویه گویند شش رودست که جمع میگردد شهرتی عظیم دارد و در شرقی ایران است از جنوب بشمال میرود و یك شعبه از آن از کوههای تبت و یکی از جبال بدخشان و یکی از حدود صغانیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد و هر یك را تابهم پیوستگی چند شعب دیگر بدو پیوندد و بعضی از این شعبها بر بلاد بلخ و ترمد میگذرد و چون همه با هم جمع شوند از درهٔ که آنرا تنگ دهان شیر خوانند بنزدیك دیه بوقشه از توابع هزار اسپ میگذرد و آن دره درمیان دو کوهست که چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از صد گز است و آبی بدین عظیمی از آنجا میگذرد و در زمین و ریگ پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و بر آن ریگ مجال و امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم بر گرفته اند و بر این عمارات فراوان و زراعت بی پایان کرده مثل نهر گاوخواره و جوی هزار اسپ (۲) و کردران خاس و نهر کریه و نهر خیوه و غیر آن و در هر یك از این نهرها کشتی بآسانی میرود و در بعضی از این نهرها در

(۱) Variant بوئی

(۲) هزارصف و کردان جوی

بحیره خوارزم منتهی میشود و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبهٔ حلم[۱] که بترکی کورلادی[۲] گویند فرو میریزد و یك فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش میرود و بعد از آن ببحر خزر می افتد بر زمینی که آنرا خلخال گویند و مقام صیّادان است و از خوارزم تا دریا شش مرحلـه است طول آن رود پانصد فرسنگ و در این آب در زمستان چنان یخ میبندد که چند گاه قوافل بر سر آن یخ روان میباشنـد و بر آنجا چاه بچند گز فرو میرود تا بآب روان میرسد، آب جرجان از جبال اسند مازندران از درهٔ شهرك نو بر میخیزد و بر میدان سلطان درین[۳] گذشته بجرجان میرسد و ببحر خزر میریزد و از این آب اندکی در زمین مملو بزراعت نشیند باقی عاطل است و آبش عمیق اسـت و اکثر کنارش کندلان و از این سبب گذار ازو عظیم دشوار بود و هیچ روز نگذرد که کسی درو غرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد، آب دجله بغداد از کوهها آمد و سلسله در حدود حصن ذو القرنین بر میخیزد و عیون فراوان با آن می پیوندد و بولایت روم و ارمن میگذرد و بمیافارقین و حصن رسیده با آبها جمـع میشود و در اوّل دیار عراق عرب آبهای ارمن بدان ضمّ میشود و در زیر بغداد آب نهروان بدو میپیوندد و در زیر واسط پنج نهر معتبر از آن بر میدارند اوّل نهر دقلا دوم نهر اعراف[۴] سیم نهر جعفر چهارم نهر میسان پنجم نهر ساسی[۵] چنانکه در عمود شطّ دجله چندان آب نمی ماند که کشتی تواند رفت و در زیر دیه مطاره[۶] فواضل این آبها و آب فرات از بطایح بیرون میآیـد و آبهائیکه از خوزستان در میرسد بآن جمع گشته شطّ العرب میشود و در زیر بصره بدریای فارس میریزد و طول این رود سیصد فرسنگ باشد فُرس آنرا

(۱) Variants سلم، حکم، حلی، صلم، خلم (۲) کرلاوی، کولاده، کرلاده، کرلاوه، کرلاو (۳) دوین، دویم (۴) اعراق (۵) سابی (۶) Qaz. I, 178.

اروند رود خوانند چنانکه فردوسی میگوید در شاه نامه(۱) بیت

فریدون چو بگذشت از اروند رود * همی داد بخت شهی را درود

آب دجیل تستر از کوه زرده و دیگر جبال لُر بزرگ بر میخیزد و بعد از سی و چند فرسنگ به تستر میرسد و چون قریب المسافه است هنوز سرد میباشد و هاضم تمام چنانکه در آن گرما اهل آن دیار اعتماد بر هضم آن مأکولات غلیظ بسیار خورند و هضم شود و در زیر تستر بر آن آب شاپور ذو الاکتاف شادروانی ساخته است و آب‌را مثالثه کرده و بگرد تستر در آورده چهار دانگ در ممرّ اوّل در غربی شهر روان است و دو دانگ در ممرّ مجدّد در شرقی شهر جاری است و در حدود لشکر هر دو باهم پیوسته باآب دزفول و کرخه بشطّ العرب میریزد طول این رود هشتاد فرسنگ باشد، آب دزفول آنرا نهر جندی شاپور گفته اند در کوههای لُر بزرگ بر میخیزد و بر جندی شاپور و دزفول میگذرد و بحدود مسرفان باآب تستر جمع شده داخل شطّ العرب میشود طول این رود شصت فرسنگ است، آب زابین بزاب بن طهماسب پیشدادی منسوبست دو آب است یکی‌را زاب بزرگ خوانند از کوههای ارمن بر میخیزد و بدیار بکر میرود بحدود حدیثه در دجله میریزد طولش هشتاد فرسنگ است و دوم‌را زاب مجنون خوانند جهت آنکه سخت تند میرود و از کوههای ارمن بر میخیزد و در ولایت ارمن و دیار بکر میریزد و بحدود تل سن در دجله میریزد طول سی فرسنک است و ابن مفرغ در حق آن آب گوید(۲) شعر

ان الّذی عاش ختارًا بذمّته * و مات عبدًا قتیل الله بالزّاب

آب زریق بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند و اصلش مرو آب است و بعضی گفته اند که منبع این آب‌را مرغاب خوانند و بدان سبب که در دیه

(۱) Wanting in Calcutta text: but cf. other verses with the same rhyme *Shāh Nāmah* I, 39, line 13.

(۲) Aghānī XVII, 68: I. K. 175.

زریق مقاسمه کنند آنرا آب زریق خوانند از کوهها مرغاب و بادغیس بر میخیزد و بر مرو الرّود و بعضی بلاد خراسان گذشته بمرو میرسد و مدار ولایت مرو بر آن آب است و یزدجرد بن شهریار بر آسیائی که بر آن آب است کشته شده و در این معنی نافع بن اسود تمیمی گفته است

شعر

و نحن قتلنا یزدجرد ببعجة * من الرعب اذ ولّی الفرار و غارا
قتلناهم فی حربة طحنت بهم * غداة الزریق اذ ازاد خوارا

طول این رود سی فرسنگ باشد، آب زنده رود اصفهان[1] از کوه زرده و دیگر جبال لُر بزرگ بحدود جوی سرد بر میخیزد و بر ولایت رودبار تا بر لرستان گذشته بولایت فیروزان و اصفهان میریزد و در ناحیت رودشت[2] در زمین گاوخانی منتهی میشود طولش هفتاد فرسنگ است و این رودرا خاصیّتی است که چون در موضعی بتمام باز بندند از اصل زهاب رود باز چندان آب حاصل شود که رودی بزرگ باشد و بدین سبب آنرا زاینده رود گفته اند و بسبب آنکه در هنگام زراعت هیچ از آن عاطل نمیشود و تمامت بکار میگیرند آنرا زرین رود نیز گویند و در مسالك الممالك و در عجایب المخلوقات آمده که از گاوخانی شصت فرسنگ گذشته این آب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد و میگویند که در زمان سابق نی پارهٔ نشان کرده در گاوخانی در آن آب انداختند در کرمان پیدا شد و این روایت ضعیف مینماید زیراکه از گاوخانی تا کرمان زمینهای سخت و جبال محکم در میان است و ممرّی در زیر زمین که چندان آب درو روان تواند شد متعذّر بود و زمین کرمان بلندتر از زمین گاوخانی است و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است و ولایت بسیار در میان اگر چنین بودی این آبرا بر آن همه ولایت ببایستی گذشت و در واقع مرئی نیست و در خشك سالها که زمین گاو

(1) Variant زندرود (2) روندسین ,, رویدشتی

خانی خشك میشود چنین ممرّی دیدار بر آن ولایت‌را نمیدهد، آب زکان[1] بفارس از کوه دیه خسرویه[2] بر میخیزد و صحاری ولایت ماصرم و کوار و خیر و صمکان و کارزین و قیر و ابزر و لاغر و بعضی نواحی سیراف‌را آب دهد و در این ولایت آبهای این جبال با آن ضمّ شود و بآخر همه دیهی زکان نامست این آب‌را بدان باز خوانند و در میان نجیرم و سیراف در دریای فارس افتد و در آن ملك هیچ رودی پر فایده تر از این رود نیست طولش پنجاه فرسنگ است، آب سفید رود ترکان هولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکان بش پرماق خوانند بولایت کردستان بر میخیزد و باب‌های زنجان رود و هشترود و میانج رود و آبهای کوههای طالش و طارمین جمع شود و در ولایت بره از توابع طارمین با آب شاهرود میپیوندد و در گیلان کوتم بدریای خزر میریزد طولش صد فرسنگ باشد و از این آب بخلاف آنچه در زمینها رود بدان اندکی زراعت کنند هیچ بکار نمی آید و عاطل است، آب سیحون بما وراء النّهر و آن ولایت‌را بدین سبب بدین نام میخوانند که بر جانب غربیش آب جیحون است و بر طرف شرقی آب سیحون و از هر دو سوی آن ولایت ما وراء النّهر است و اهل آن ولایت سیحون‌را گل زریون[3] خوانند از برف بر میخیزد و بر خجند و فناکت میگذرد تا به بُحیرهٔ خوارزم میرسد و آن نیز چون جیحون در زمستان چنان یخ می بندد که چند گاه قوافل بر سرش میگذرد طولش هشتاد فرسنگ باشد، آب شاش بما وراء النّهر از جبال جدغل بر میخیزد و بآب خوشاب و نهر اوش پیوسته بفرغانه و اوزکند ومارغنان رسد و ولایات بسیاررا سقی کرده در بُحیرهٔ خوارزم ریزد طولش چهل فرسنگ بود، آب شاهرود برودبار قزوین دو شعبه است یکی از کوه طالقان قزوین بر میخیزد و دیگر از کوه نسر و تخمس[4]

(1) Variant ژکان (2) حیرویه (3) کلذریون (4) تتر و تخمیس سر و بخمن شیر و بجمس

و بر ولایت رودبار الموت بگذرد و در ولایت و ناحیت بره طارمین
با سفید رود جمع شود و در گیلان کوتم در بحر خزر ریزد طول این
رود تا با سفید رود رسیدن سی و پنج فرسنگ و تا دریا پنجاه فرسنگ
باشد و این آب نیز چون سفید رود اکثر باطل و عاطل است و اندکی
با زراعت میگیرند، آب عاصی بولایت شام از جبل بعلبكّ بر یخیزد و
بر ولایت حمص و حماه و دیگر بلاد شام بر میگذرد و در ملك تکفور
و سیس که ارمینیّة الاصغر می خوانند گذشته بدریای روم میریزد و این
آبرا بدان سبب عاصی خوانند که اکثر آبهای بزرگ از کافری بمسلمانی می
آید و این آب از میان مسلمانان بکافر میرود، آب فره از جبال حدود
غور بر میخیزد بر ولایت بسیار گذشته و آنرا سقی کرده فاضلش در بُحیرهٔ ١
زره بحدود سیستان میریزد و طولش معلوم نیست که چند فرسنگ است،
آب قارامران بولایت ختای آبی بزرگ است که بکشتی باید گذشت،
آب قیرغیز[1] مابین شرق و ترکستان است آبی بزرگ است، آب کرخه
آنرا نهر السّوس خوانند از کوه الوند همدان بر میخیزد و با آبهای دینور
و کولکو و سیلاخور و خرّماباد و کژکی جمع شده بر ولایت حویزه میگذرد ١
و با آبهای دزفول و تستر جمع شده بشطّ العرب میریزد طول این رود
تا شطّ العرب صد و بیست فرسنگ است، آب کُر ارّان از کوههای
قالیقلا بر میخیزد و در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته
بارّان میرسد یك شعبه از آن در بُحیرهٔ شمکور میریزد و اغلب او در دیگر
شعب در یورت بازار انبارجی بآب ارس و قراسو جمع گشته و در حدود ٢
ولایت گشتاسفی بدریای خزر میریزد طول این رود دویست فرسنگ
باشد، آب کُر فارس در ولایت کلار بفارس بر میخیزد و آبهای شعب
بوان و مائین و دیگر رودهای کوچك بفارس بآن پیوسته میگردد و این

(1) Many variants.

رودی بخیل است که تا بندی بر و نه بسته اند هیچ جای بزراعت نه نشسته و بندها که بر آن آب است اوّل بند رامجرد است، و آن قدیم البنا است در عهد سلاجقه خلل یافته بود اتابك فخر الدّوله جاولی تجدید عمارتش کرد و فخرستان نام کرد دیگر بند عضدی که در جهان مثل آن عمارت نیست از محکمی و نیکوئی ولایت کربال علیارا آب میدهد و بند قصار که کربال سفلا بر آن مزروع است این بند نیز خلل یافته بود هم اتابك جاولی عمارت کرد و این رود چون از این عمارات بگذرد در بحیرهٔ بختکان افتد طولش صد و سیزده فرسنگ باشد، آب گنگ بهند از کوهها ما بین ملك ختای و هند بر میخیزد و اهل هند این آب‌را چنانکه مسلمانان آب روم‌را[1] سخت متبرّك دارند و گویند منبعش از بهشت است و از آن آب تا دویست فرسنگ بتبرّك برند و عظما و کبرارا بوقت وفات بدان غسل دهند و اکفان خودرا بدان آب بر آرند و معابد خودرا بدان شویند طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب مهران و آن آب سند است که آنرا جیلم نیز خوانند از کوههای سیستان و بدخشان بر میخیزد و طرف جنوب آن جبال ینابیع رود مهران است و طرف شمال اش ینابیع آب جیحون و آب مهران بر سمندور و منصوره و مکران و دیار دیبل می گذرد و در دو فرسنگی دیبل در بحر هند میریزد طولش صد و هشتاد فرسنگ است و آبش دو چند دجله بود و چون آب نیل بر صحرا می نشینند تا بر آن زراعت میکنند، آب نهروان بعراق عرب دو شعبه است و از جبال کردستان بر میخیزد یك شعبه از طرف شیروان[2] و آنجا آب شیروان خوانند و چون بتامره رسد آب تامره خوانند و چون بآن شعبهٔ دیگر رسد آب نهروان خوانند و شعبهٔ دویم از حدود گل و گیلان و گریوه طاق کرا بر میخیزد و در اوّل از یك چشمهٔ بزرگ بیرون میاید کما بیش ده‌آسیا گردان میباشد و بر حلوان و قصر شیرین و خانقین

(1) Query, read زمزم (2) Variants شروان, سیروان

گذشته با شعبهٔ دیگر ضمّ میشود و ببعقوبا و نهروان میرسد و در زیر بغداد بدجله می ریزد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد کمابیش و بر آنجا زراعت بسیار است، آب هری رود از جبال غور نزدیك رباط کردان بر میخیزد و آبهای بسیار با آن جمع میشود و نه نهر از آن بر میدارند اوّل نوجوی دویم اذربجان سیم لشکرگان[1] چهارم کراغ پنجم غوسمان ششم کنك هفتم سفغر هشتم انجیر که بهرات میآید نهم بارشت و ولایات بسیار مثل فوسنج و غیره بر این رود مزروع میشود و این آب از هرات گذشته بسرخس رود و طول این رود هشتاد و سه فرسنگ است، آب هیرمند[2] آنرا آب زره خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت بُست گذشته چند نهر که هر یك گذار اسپ بدشواری دهد ازو بر میگیرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکنند و چون بسیستان میرسد آن ولایت‌را سقی کرده فواضلش در بُحیرهٔ زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد

و امّا الاودیة الصغار و العیون و الابار،

منها بعراق عجم، آب جاجرود از کوه دماوند بر میخیزد و بولایت ری میریزد و در حدود قوهد علیا و اسان[3] مقاسمه میکنند و قریب چهل جوی از آن بر دارند و اکثر ولایت ری‌را آب از آن است و در بهار هرزه آبش در مفازه منتهی میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کرهرود[4] از کوههای طالقان و قزوین بر میخیزد و در ولایت ساوج بلاغ چند نهر ازو بر میدارند و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع است و در بهار فاضل آبش بر مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب قمرود از کوه خانیسار[5] و لالستان بولایت جربادقان بر میخیزد و بر جربادقان و قم میریزد و هرزه آبش بمفازه منتهی

(1) Variants لکرکاه ,لکروان: for the others see Muq. 330 and Yaq. IV, 247.

(2) هریمند (3) ابیان (4) گوهرود ,گرمرود (5) خانسار و للستان

میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کاوماسارود[1] بعضی از کوه الوند همدان بر میخیزد و یك شعبه از طرف گریوهٔ اسدآباد و مامشانرود[2] فریور همدان و یك شعبه از کوه راسمند و دیگر جبال کرج ومرغزار کیتو بر ولایت همدان و ساوه گذشته چون نزدیك ساوه و آوه رسد در پس سدّی که صاحب سعید خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان طاب ثراه در ما بین برو ساخته بُحیره شود و فضل آب بهاریش از هفتاد پولان ما بین ساوه و آوه که اتابك شیرگیر ساخته گذشته در مفازه منتهی میشود وبنیاد آب تابستانی ولایت آوه و ساوه بر آن سدّ است طول این رود چهل فرسنگ باشد این رود در ولایت ساوه مانند زاینده رود است، آب زنجان رود آنرا ماجرود[3] خوانند از توابع سلطانیّه بر میخیزد و بآب کوهها زنجان جمع شده بر ولایت زنجان میگذرد و بسفید رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز از آغاز تا ده فرسنگ زاینده است، آب ابهر رود از حدود الله اکبر سلطانیّه و از کوه سراهند بر میخیزد بر ولایت قزوین میگذرد و هرزه آب بهاریش با آبها کوههای قزوین جمع شده و در مفازه منتهی میشود و طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز در ولایت ابهر و قزوین چون زنده رود زاینده است، آب خرود از کوههای آن ولایت بر میخیزد بولایت رامند و دشتی قزوین میرسد و هرزه آب بهاریش در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب طارمین وتوابع از آن کوهها بر میخیزد و در سفید رود میریزد و مزارعات طارمین بر این آبها است و در تابستان آکثرش با زراعت گیرند و اندکی برود رود و در بهار بیشتر بسفید رود در رود، آب کاشان از جبال نیاسیر و قمصر بر میخیزد و بکاشان میرود هرزه آب بهاریش در مفازه منتهی میشود و در آن ایّام اگر سیلی عظیم

(1) Variants کاوماسرود ,کاماساب رود (2) مشانرود ,ماشندرود ,ماشارود
(3) تاجرود ,فرماخرود ,ناجرود ,وناخرود

بود شهر کاشان‌را از آن خوفی بود امّا در تابستان بکاشان نمیرسد و در دیه‌های بالا بزراعت می بندند، آب مزدقان از کوهها خرقان همدان بر میخیزد و بر مزدقان میگذرد و بساوه و ولایتش میرسد هرزه آبش در جاهلیّت در بُحیرهٔ ساوه جمع میشد و اکنون بمعجزه رسول عم آن بحیره خشك شده و آنجا شهر ساوه ساخته اند آن آب روان گردانیده است و در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب بوه رود (١) از کوههای حدود طالقان بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود امّا بتابستان پیش ولایت قزوین نتواند آمد، آب کردان رود از کوههای حدود طالقان بر خیزد و در ولایت ری میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود، آب ترکان رود (٢) از کوههای خرقان بر میخیزد و بولایت قزوین میریزد و در بهار بمفازه رسد درو منتهی شود امّا بتابستان پیش بولایت قزوین نتواند آمد، آب قزوین چهار رود است در بهار جاری باشند اگر بقوّت بود باغات قزوین‌را کفاف بود و الّا بعضی باغات خشك بماند و در تابستان از ضیاع فوقانی بقزوین نتواند رسید آنکه اورا هرزه آبی بود نادر باشد، آب خرقان از کوههای آنجا بر میخیزد و در بهار بخشك رود گذشته بولایت ری افتد و با دیگر آب ضمّ شده در مفازه منتهی شود امّا بتابستان از خرقان بیرون نتواند آمد، منها بآذربایجان آب اندر آب از کوه سبلان بر میخیزد و چون بر شهر و ولایت اردبیل میگذرد آب اردبیل میخوانند و چون باندراب میرسد آب اندراب میگویند و از پول علی شاهی گذشته بآب اهر جمع شود و برود ارس میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب اهر از گریوهٔ ارمنیان (٣) که مغول آنرا گوکچه نیل (٤) خوانند و از کوههای حوالی آن بر میخیزد و بر اهر و قلعهٔ نو دژ میگذرد و از

(1) Variant برهرود (٢) برکانرود (٣) ارمنان ,ارمینان (٤) تنگ

دیه بهلقان[1] که بدیه صاحب دیوان منسوب است گذشته بآب اندراب جمع شده بآب ارس میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب اوجان از کوه سهند بر میخیزد و بر اوجان گذشته بسراو رود میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب جغتو از کوههای کردستان بحدود دیه سیاه کوه بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بآب صافی و آب تغتو در دریای شور طروج[2] میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب سراو رود از کوه سبلان بر میخیزد و بر سراو میگذرد و در حدود دیه کولوانه[3] چون زمین شورستان است شور میشود و بآب اوجان جمع شده بتبریز میرسد و بدریای شور طروج میریزد طولش چهل فرسنگ باشد، آب سرد رود و باویل رود[4] رود از کوه سهند بر میخیزد و بر مواضع مذکوره گذشته در بهار هرزه آبش بسراو رود و بدریای شور طروج میریزد طولش شش فرسنگ باشد، آب سنجید و گدیو[5] در اوّل دو رود است و با هم پیوسته بسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب صافی از کوه سهند بر میخیزد و بر مراغه گذشته بآب تغتو جمع شده بدریاے شور طروج میریزد طولش بیست فرسنگ است، آب شال رود از جبال شال بر میخیزد و بحدود برندق[6] بسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ است، آب مرد رود از کوه سهند بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بدره کاودوان با آب جغتو ضمّ شده بدریای شور طسوج میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب گرم رود از کوه سراب بر میخیزد و بولایت گرم رود بآب میانج جمع میشود بسفید رود میریزد و طولش دوازده فرسنگ باشد، آب مهران رود از کوه سهند بر میخیزد در باغستان تبریز منتهی میشود و هرزه آب بهاریش بآب سراو رود پیوسته بدریای

(1) Variants سهلفان, J. N. 388 قریه بیلقان (2) Variant throughout طسوج (3) کوتوانه, کویوانه, J. N. 388 کولو (4) مایل رود (5) J. N. 388 سنجیده و کدپو (6) برماوق, J. N. 388 بربدق قصر, برمدق

شور طروج میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب مرند آنرا زکویر[1] خوانند در بهار گذر ندهد از کوه مرند بر میخیزد و در عجایب المخلوقات آمده که[2] محمّد ذو الفقار علوی مرندی حکایت کرده که بمرند نرسیده بزمین پنهان میشود و بمقدار چهار فرسنگ بعد از آن بیرون میآید و بمرند میرسد هرزه آب بهاری آن بآب خوی رسیده در ارس، میریزد و طولش هشت فرسنگ باشد، آب میانج از حدود کوههای اوجان بر میخیزد و بر آن ولایت گذشته در صحرای میانج بآب هشترود جمع شده بسفید رود میریزد و ببحر خزر میرود طولش بیست فرسنگ باشد، آب تغتو[3] از کوههای کردستان بحدود گریوه سیناء[4] بر میخیزد و بآب جغتو جمع شده بدریای شور طروج میریزد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب هشترود از کوههای ولایت مراغه و اوجان بر میخیزد و در حدود میانج بسفید رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد پول میانج که خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان بسی و دو چشمه ساخته است بر این آب است،

و منها بفارس و شبانکاره و کرمان، آب پرواب از کوه دیه پرواب بر میخیزد و بیشتر نواحی مرودشت‌را آب دهد و در رود کُر افتد طولش هیجده فرسنگ باشد، آب طاب از کوهها سمیرم[5] لرستان بر میخیزد و همه وقتی گذار اسپ ندهد و بآب مسن پیوسته از قنطره ثکان[6] بگذرد و رستاقهای ریشهررا آب دهد و بحدود سنیز در دریا ریزد و این آب سرحدّ فارس و خوزستان است طولش چهل و هفت فرسنگ باشد، آب مسن از قهستان سمیرم و سینخت[7] بر میخیزد آب بزرگ است گذار اسپ بدشواری دهد و در نهر طاب افتد طولش چهل فرسنگ باشد، آب شیرین از کوه دینار بر میخیزد و آبی بزرگ است و گذار اسپ

(1) Variant زلوبر (2) Qaz. I. 180. (3) بغتو (4) سبناء .سلیاد .سغناد (5) شمیرم (6) رکان .ژکان (7) سیجت .سیسحت

بدشواری دهد و بر ولایت بازرنگ گذشته چند ناحیت دیگررا آب دهد و بحدود جنابه بدریا ریزد طولش شانزده فرسنگ باشد، آب شاذکان[۱] از کوه بازرنگ بر میخیزد و بر ولایت کهرگان و دشت رستاق[۲] گذشته بدریا میریزد آبی بزرگ است گذر اسپ بآسان ندهد طولش نه فرسنگ باشد، آب جره از ما صرم بر میخیزد و مسنجان[۳] و جره و بعضی ولایات غندیجانرا آب دهد و با نهر شابور[٤] آمیخته در دریا ریزد طولش نوزده فرسنگ باشد، آب درخید[٥] آبی بزرگ است گذار بدشواری دهد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب خوابدان[٦] آبی بزرگ است از کوه جویکان بر میخیزد و اراضی ولایت نوبنجان و آن حدودرا سقی کرده بحدود جلادجان با نهر شیرین آمیخته بدریا میریزد و رودی بزرگ است طولش یازده فرسنگ باشد، آب رتین از جبال هما یجان علیا بر میخیزد آبی بزرگ است و در نهر شاپور میافتد طولش تا نهر شاپور رسیدن ده فرسنگ باشد، آب جرشیق[۷] از جبال ما صرم بر میخیزد و آبی بزرگ است از قنطره سبوك[۸] گذشته با آب اخشین پیوندد طولش تا باخشین رسیدن هشت فرسنگ است، آب اخشین از کوه دادین[۹] بر میخیزد و ابی بزرگ است و در نهر توج می افتد طولش تا بدان نهر رسیدن هشت فرسنگ باشد، آب سرده[۱۰] از کوههای دار خار شاه بر میخیزد و بر ولایت جور گذشته در بحر میریزد و طولش فرسنگی باشد، آب دیو رود از حدود جیرفت کرمان بر میخیزد سخت تیز روانست بدین سبب آنرا دیو رود خوانند مقدار بیست آسیا گردان باشد، آب بشاور[۱۱] از جبال بشاور بر میخیزد ضیاع بشاور و ولایت خشت و دیه مالكرا

---

(۱) Variants ستارکان, ستادکان (۲) راسان (۳) ستجان, سیحان, مسخان,
جرسق (۷) خاندان (٦) درخوید, درحند (٥) شاور (٤) نحسب, مسجان
شاور, (۱۱) سمرق, سمرده, سمرو, سروه (۱۰) دارین (۹) سوك (۸)
نشاور, شاپور

آب دهد و در میان جنابه و ماندستان در دریا افتد طولش نه فرسنگ باشد، آب برازه این آب فیروزاباد است و منبعش از جبال خنیفغان است شهر و نواحی فیروزابادرا آب دهد و با آب ثکان[۱] پیوسته در دریا ریزد طولش تا آب ثکان رسید دوازده فرسنگ باشد، منها بدیار بکر، آب بلیخ از چشمه دهانه[۲] بحدود حران بر میخیزد و در زیر رقّه بفرات میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب خابور از رأس العین بر میخیزد و آن چشمهٔ ایست که مقدار ده آسیا آب از و بیرون میآید و کمابیش سیصد چشمهٔ دیگر همانجا با آن ضمّ میشود و بر ولایت هرماس میگذرد و بحدود قرقیسیا گذرد در فرات میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب هرماس چشمهٔ ایست بحدود نصیبین از طور عبدین بر میخیزد و مقدار دو آسیا آب میدهد کنارش بصاروج برآورده اند تا بقدر کفاف آب دهد متوکّل خلیفه آنرا بشکافت آب غلبه کرد و خرابی خواست کردن فرمود تا باقرار بردند و بر نصیبین[۳] گذشته بحدود حانه[۴] با خابور ضمّ میشود بفرات میریزد طولش دوازده فرسنگ، آب ثرثار از هرماس بر میخیزد و بر حضر گذشته بدجله میریزد، آب صور بماردین از کوههای آنجا بر میخیزد ولایت ماردین‌را سقی کرده بفرات میریزد طولش ده فرسنگ است، منها بخراسان و قهستان، آب شوره رود[۵] به نیشاپور بر میان ولایت نیشاپور میگذرد و آبهای جبال طرفین نیشاپور بدو پیوندد و مجموع ولایات نیشاپور بدان زراعت میکنند، آب دزباد از کوه دزباد بر میخیزد و فضل آب بهاریش در شوره رود افتد و بدیگر مواسم در صحرای دزباد منتهی میشود طولش پنج فرسنگ باشد، آب سختر[۶] از جبال سختر بر میخیزد و بولایت نیشاپور و آن موضع و چند موضعی دیگررا

(۱) Variant ژکان (۲) دهنانه ,دیانه (۳) MSS. add in error و ارزن و (۴) خانه میافاریقین (۵) شیر ,شیر ,شیوه ,ساوره (۶) سحز ,سجر ,سحر ,سحیر ,سحیر J. N. 328 سحنر ,سخز

آب دهد طولش سه فرسنگ بود، اب خرو(۱) از جبال حدود نیشاپور بر میخیزد و در آن دیه و دیگر از قرای آن حدود رود و منتهی میشود و فضل آب بهاریش بشوره رود و در دیگر مواسم نزدیك شهر پیش نتواند رسید، بوشتحقان رود(۲) از حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و تا نیشاپور برسد در آن ولایت منتهی شود طولش چهار فرسنگ بود، آب پشت فروش(۳) از کوه در رود بر میخیزد و بپشت فروش و اسفریش(٤) و دیگر مواضع برسد و فضلات بهاریش بشوره رود افتد طولش پنج فرسنگ بود، آب خجنك(۵) از آن کوهها بر میخیزد و در آن دیه‌ها منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب فرخك(٦) از کوههای حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و در زراعت مواضع منتهی شود فضل آب اش در بهار در دیه‌های سفلی باکار گیرند و بشوره رود افتد دو فرسنگ طولش باشد، آب دهر(۷) هم از حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و در ولایت و شهر نیشاپور منتهی شود و فضل آب بهاریش بشوره رود افتد طولش چهار فرسنگ بود، آب بقیران(۸) از جبال آن حدود بر میخیزد و در زراعت مواضع منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب چارسفرود(۹) دو شعبه است یکی از جبال باردویه(۱۰) بر میخیزد و یکی از جبال طغان و چارسف وباهم پیوسته مواضع آن حدودرا سقی کند طولش پانزده فرسنگ باشد، آب عطشاباد از حدود میدان سلطان بر میخیزد و بوقت بهار بیست آسیا گردان باشد و فضل آبش بشوره رود افتد امّا در موسم گرما

(۱) Variants خزو, خیرود, جزو, خیرو, خرود J. N. 328 جرز etc.: See Muq. 317
(۲) توشنقان generally written بشتنقان
(۳) Often written بشتنفروش See Muq. 300. Variants خروش, خروس
(٤) اسوس, اسفریس, اسفریش
(۵) فخنك, جرجك, خجند, حجتك
(٦) صحیك, فرچك, خران, خردان, خجنك, بجبك
(۷) دپر, دهریم, دیر
(۸) تعتران, بعیران, یعرن یعرق تغزان بقشرن
(۹) حاسف سفر رود, رود
(۱۰) بادواریه, بارواریه

خشك شود و آنرا بدين سبب عطشاباد خوانند طولش بيست فرسنگ باشد، آب وخشاب از جبال ختلان و وخش بر ميخيزد و بختلان و حدود بلخ رسد و بحدود ترمذ بجيحون ريزد طولش سى فرسنگ باشد، آب جغان رود(1) كوهى است بحدود جاجرم بر شكل ديوارى شا هونى از ميان آن ديوار كوه سه چشمه در پهلوى هم هر يك آسيا گردانى آب ميدهد و بر صفت ناودان قرب يك تير بيش ميريزد و رزاعت بعضى از ولايت جاجرم و غير آن بر آن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد،

ومنها بعراق عرب، آب بيات از جبال كردستان بر ميخيزد و بولايت بيات ميرسد مجموع باغستان و زراعت و نخلات آن ولايت‌را سقى كرده فضل آبش در صحرا افتد، آب دقوق از كوههاى كردستان بحدود دربند خليفه بر ميخيزد و بر دقوق ميگذرد و در آن صحرا كما بيش پنج فرسنگ در ميان ريگ ميرود و بس اندك مينمايد امّا در عبور از آن ريگ رونده‌را فرو مى برد و ريگ بسر در ميآورد و هلاك ميكند و بر آن زمين نشان و تمثال ساخته اند تا مردم آنجا نگذرند و هلاك شوند و فضل آب بهاريش در دجله ميريزد طولش پنج فرسنگ باشد، آب براز الروز از جبال كردستان بر ميخيزد و آن ولايت‌را سقى كرده فضل آبش در صحرا افتد

فصل پنجم، در ذكر بحار و بحيرات،

در ما قبل ذكر كرده شد كه آبى كه بگرد ربع مسكون در آمده است قوم عرب آنرا بحر محيط گروه عجم آنرا درياى بزرگ و اهل يونان بحر اوقيانوس خوانده اند و از آنجا هفت خليج جهة بلندى و پستى زمين در ميان خشكى آمد است عبارت از آن هفت درياست و هريك بحرى عظيم است و در هريك جزاير بسيار در كتب هيأت آمده كه در اين هفت خليج زيادت از دوازده هزار جزيره مسكون و مزروع و منتفع

(1) Variant حعاى رود

باب بخلاف آنچه خراب و عاطل است و بر آن جزایر بحیرات و جبال و حیوانات و اشجار متنوّع بیشمار است و عجایب بیکران است وحدّ و حصر آن جز خدای تعالی نداند و در بحر محیط چون آب سخت عمیق شده مجال ظهور جزایر نمانده است و آن خلیجهارا در هر شبانه روزی جزر و مدّیست، و سبب آن قرب و بعد ماهیست از طلوع ماه آغاز مدّیست که آب دریا بلند شود و با رودها آید و از غروب ماه آغاز جزر است که آب با دریا رود و زیادتی و کمی آب جزر ومدّ به زیادتی و کمی نور ماه متعلّق است چندان که ماه زاید النور بود آب بیشتر بود بر عکس کمتر امّا جزر ومدّ بحر محیط در هر سال یکنوبت بود و با آفتاب متعلّق باشد چندانکه ارتفاع آفتاب بلند شود آب بجانب شرق رود وچون پست شود بجانب غرب روان گردد وبدرستی سخت آرمیده چنانکه بدان مجس نتواند شد فسُبْحَانَ ٱللَّهَ أَحْسَنَ كُلَّ شیء خَلَقَهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شیء قَدِيرٌ

از احوال خلیجها آنچه در کتب هیأت دیده ام و از روایت معتمد القول شنیده ام بر سبیل ایجاز و اجمال شمّهٔ یاد کنیم تا کتاب جامع فواید بود از طرف شرق آغاز کرده بر راه جنوب روم،

خلیج اوّل، بحر چین و ما چین است و از همه خلیجها بزرگتر است و بطرف چین لجّهٔ بزرگ دارد و درین خلیج سه هزار و هفتصد جزیره مسطور است از مشاهیرش، جزائر واقواق[1] ولایتش بالای صد جزیره است و در آنجا درختان که چون باد بر برگش بر هم زند آوازه واقواق دهد و آن جزایر بدین نام مشهور است پادشاه آنجارا کشمیر[2] خوانند در مسالك الممالك آمده[3] که در آنجا زر طلا چنان بسیار است که قلادهٔ سگان و صلیب دیگها از زر طلا میسازند و آهن چنان عزیز الوجود است که پیرایه و زیورها از آن میکنند و این روایت ضعیف است زیرا که اگر چنان بودی بایستی همیشه از آنجا زر طلا بهمه آفاق بردندی چه بدین دلیل پر نفع ترین متاع

(1) Variant throughout وقواق. (2) Cf. I. K. 18 or قشمیر. (3) I. K. 69.

آن بودی و مشاهده میرود که تا غایت زر طلا از این ولایت بهندوستان میبرند و گنجها مینهادند تا اکنون چون سلطان محمّد شاه دهلی رسم گنج نهادن بر انداخت و آن زرهارا صرف میکند لاجرم دیگر از این ولایت زر بدانجا نمی برند بلکه از آنجا زر و تنکه بایران میآورند و منتفع ترین تجارتی وزابج[1] جزایر جابه میباشد، بحدود هند است و پادشاه آنجارا مهراج خوانند و در مسالك الممالك گویند اورا چندان جزایر و آبادانی در فرمانست که هر روز دویست من طلا حاصل ملك دارد و بر جزیرهٔ جابه کوهیست و بر آن کوه زمینی مقدار صد گز در صد گز بود از او آتشی فروزانست که به شب به بلندی دو نیزه بالا در صد گز دیدار دهد و بروز دودی مینماید و هرگز منطفی نشود و بر آن جزیره مردم طیارند، جزایر سلامی[2] هوایش از همه جزایر خوشتر است و هر که از این ولایت بدانجا رسد از خوشی آب و هوا و بسیاری نعمت دلش ندهد بیرون آمدن، جزیره نیاس[3] طویل و عریض است و بر او آبادانی بسیار مردم وحشی خوب صورت نیز هستند و از خوبی صورتشان مردم اناث آن قوم‌را بگیرند و مقیّد دارند و از ایشان فرزند آورند امّا چون فرصت یابند اکثرش بفرزند ملتفت نشوند و بگریزند، دیگر جزیرهٔ دم ودر او قوم قوی هیکل اند و زشت صورت و مردم خوارند درآنجا مقام دارند، جزیرهٔ رامنی[4] در او آبادانی بسیارست و مردم قصیر القدّ بقدر چهار شبر هستند و از ایشان بدست بر درختان روند چنانکه پای برو ننهند و درو درخت کافور بزرگ میباشد، جزیره طور[5] در آن قوم سگسارانند و دیگر جزایر که شرحش تطویلی دارد و در این بحر از نوع حیوانات عجایب بسیارست مثل غوك بزرگ و گربه زباد و موش مشك و بوزینه سفید و ثعبان عظیم چنانکه فیل‌را در رباید

(1) Qaz. I, 107, 112. (2) Qaz. I, 109 السلاهی (3) Variant بنان ,بیان and so in Qaz. I, 108. (4) رامی: cf. Qaz. I, 107, ll. 19. (5) اطرور cf. Qaz. I, 108.

و طوطی ناطق و عکه خوش صفیر و طاوس و باز سفید و شاهین و کرکدن و رخ و امثال آن و از اشجار درخت کافور بزرگ چنانکه زیادت از هزار آدمی‌را سایه دهد و درخت بقّم و خیزران و خرنوب بطعم عَلْقَم و صندل و گل از همه رنگی بخلاف الوانی که در این ولایت نیست و آنرا فایده بسیار است امّا شاخش‌را از آن جزایر بدین ولایت نمیتوان آورد که البتّه خشك میشود و نمناك داشتن فایده نمیدهد و در این بحر گردابهاست که آنرا فم الاسد خوانند و دردور[۱] نیز گویند اگر کشتی درو افتند جز بماشاء الله خلاصش نباشد و در دریا ورزان آن مقام‌هارا بشناسند و از آن احتراز نمایند تا در امان باشند،

خلیج دوم بحر هند ابست و آنرا بحر اخضر نیز خوانند و در آنجا قرب دو هزار و سیصد جزیره مکتوبست و درو عجایب بسیار و آن بحررا سه لجّه است که هر یك دریای بزرگیست یکی‌را بحر عمان و فارس و بصره نیز خوانند و دوم‌را بحر قلزم گویند و سیم‌را بحر حمیر خوانند و در هر یك جزایر بسیار است و بعضی‌را متعاقب یاد خواهیم کرد و غرض از این بحر از بحر محیط تا بلجات رسیدن پانصد فرسنگ گفته اند و از جزایر اصل این خلیج آنچه مشهورتراست، جزیره سیلان[۲] هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و کوه سرندیب که آدم عم از بهشت بر آنجا هبوط کرد برین جزیره است و چندان آدم عم در آن بحر به پای رفته است اکنون کشتی بدو سه روز میرود بدان کوه و در حوالیش معادن یاقوت الوان و الماس و سنباوج و بلّوراست و چوب عود و دیگر عطریّات و آهوی مشك و گربه زباد بسیار میباشد و در حوالی آن جزیره غوص مرواریداست، جزیرهٔ کله و سربزه[۳] درو معادن قلعی بسیار٭

(۱) I. F. 11, Yaq. II. 566. (۲) MSS. generally صقلان, سقلان cf. Qaz. I, 112. MSS. also سراندیب (۳) Yaq. III, 68; IV. 297, 302.

است، جزیرهٔ اعناب [1] درو فیلان قوی هیکل اند چنانکه به بلندی ده گز زیادت میباشد، جزیرهٔ برطایل [2] در عجایب المخلوقات آمده که هر شب از آنجا آواز بلایی میشنوند و فریاد خوان گویند در آن جزیره مردمان اند بروز کس ایشانرا نه بیند و بشب بیرون آیند و این سازها زنند و در آن جزیره عقاقیر بسیار است تجّار آنجا روند هر تاجری متاع خودرا آنجا مینهد جدا در شب اهل جزیره بیایند و در مقابل هر یك عقاقیر بنهند اگر تاجررا موافق آید بر دارد و الّا بگذارد تا اضافه کنند و اگر کسی هر دو متاع‌را بر دارد دریا اورا راه ندهد، جزیرهٔ رامنی [3] درو آشیان سیمرغ است، جزیرهٔ موران و پشکان هر مورچه چون سگی و هر پشّه چون گنجشکی میباشد و مضرّت عظیم میرساند امّا در آن جزیره هیچ حیوان دیگر نیست، جزیرهٔ سلاقط [4] برو عمارت بسیار است و در او چشمهٔ ایست که آب ازو بشکل فوّاره بر میجهد و رشاشات آن سنگ میشود یکروزه سفید و دو روزه سیاه میباشد، جزیرهٔ القصر در عجایب المخلوقات آمده [5] که در آن جزیره کوهیست و بر آنجا سفید سنگی چون کوشکی جزیره‌را بدان باز میخوانند هر که بر سر آن سنگ میرود خواب بر او غلبه کند و اگر در خواب رود خفته باشد تا بمیرد و اگر غیرت کند که بزیر آید تا چند روز سست میباشد، جزایر مالان [6] و سگساران چند جزیره است و در آنجا گروه بسیار است و با مردم پیوسته در جنگ باشد، جزایر مختلف [7] سه جزیره است در یکی پیوسته برق آید و در دیگر همیشه باران بارد و در سیم پیوسته باد جهد و هرگز متبدّل نشود و هیچیك از این حال بحال دیگر نگردد، جزیرهٔ تنین [8] طویل و عریض تمام

(1) Variants عناب, اعیاب (2) Qaz. I, 111; II, 53. (3) رامی and رستی see above. (4) Qaz. I, 111 جزیرة السلامط other variants are ملاقه and سلاقط, سلاقرط (5) Qaz. I, 112; II, 55. (6) مالوز, قالفان, مالون, بالون (7) Qaz. I, 112 الجزایر الثلاث (8) Qaz. I, 112.

است و در و کوههای بلند و عمارت بسیار و در عهد اسکندر بر آنجا اژدهائی عظیم بوده است و اهالی آنجارا منزعج گردانیده و ایشان هر روز چند گاورا می‌بسته اند و بر گذار آن اژدها می افگنده اند تا طعمه می‌ساخته و بمردم ایذا نمیرسانیده اسکندر فرمود تا گاوان طعمه اورا کشتند اند و درون گاوانرا پر زرنیخ و آهك و کبریت کرده و تیغها بر او ضمّ کرده چون اژدها آن طعمه که بسبب دفع جوع نا مبارکش بوده تناول کرده خوردن و مردن یکی بود و آن جزیره‌را بدین نام منسوبست، جزیرهٔ کیکالوس[۱] قومش عریانند خورش ایشان موز و نارجیل و جوز هندی و ماهیست و عورت پوش از برگ درخت سازند، جزایر کرارم[۲] درو عنبر بسیارست و دیگر جزایر که اوصافش در این کتاب وافی نشود از کتب هیأت معلوم شود و در این بحر انواع و اصناف مردم بیشمارند و در بعضی جزایرش صورتهای سفید پوست و ترك چهره و صاحب حسن اند و امردان ایشان چون زنان روپوش باشند تا وقتی که ریش در آورند اجناس عطریّات و ادویه و عقاقیرات و معدن احجار ثمین و غوص لؤلؤ و کوه مقناطیس است و بدین سبب در سفاین آنجا آهن بکار نبرند و اشجار کافور و صندل و بقّم و ابنوس در جزایر این بحر بسیارست، بحر عمان و فارس و بصره لجّهٔ است از دریای هند طرف شرقیش بولایت فارس بر میگذرد و تا دیر[۴] میرسد و طرف غربی دیار عرب و یمن و عمان و بادیه است و شمال ولایات عراق و خوزستان و جنوبی بحر هند و عرض این لجّه تا بحر هند رسیدن صد و هفتاد فرسنگ نهاده اند و عمقش بر ممرّ کشتی هفتاد باع و هشتاد باع گفته اند و از اوّل رسیدن آفتاب ببرج سنبله تا شش ماه موّاج باشد و بعد از آن ساکن گردد و جزر و مدّ آن در شطّ العرب تا دیه مطاره که بیست فرسنگ است تا بحر بالا

(۱) Variant کشکالوس ,کیکاوس ,لنکالوس Qaz. I, 112. (۲) کرم (۴) دبیر : reading uncertain.

میآید و سقی باغستان بصره بر آن آب است و از بصره در این بحر بوقت مدّ توان رفت که آب بالا مدّ آمده باشد و الاّ کشتی در زمین نشیند و در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملك ایران شمارند و مردم نشین هرموز و قیس[1] و بحرین و خارك و خاسل[2] و کند و اناشاك[3] و لاور و ارموس و ابرکافان و غیر آن و از هرموز تا بحرین غوص لؤلؤ است و در این دریا لؤلؤی بزرگ میباشد که در هیچ دریارا نیست و غلبه غوص از قیس است تا خارك و به نزدیك عدن هم غوص لؤلؤ است و دیگر جزایرش که بولایت هند و یمن تعلّق دارد در کتب هیأت مسطور است و در این دریا بر راه بحرین تا قیس دو کوه خفته است آنرا عویر و کسیر[4] خوانند کشتی‌را از آن خوف عظیم بود امّا دریا ورزان آن موضع‌را شناسند و از آن احتراز نمایند و در این بحر عنبر بسیار است ماهی آنرا میخورد و بدان هلاك میشود امّا عنبری که از شکم ماهی بیرون میآورند رنگ و بویش بزیان رفته میباشد معادن یاقوت بالوان و عقیق و سنبادج و زر و نقره و آهن و مس و مقناطیس بسیار است و گردابست که خلاص از آن جز بعون الله ممکن نیست، بحر قلزم لجّهٔ ایست از دریای هند و آنرا بحر احمر گفته‌اند طرف شرقیش دیار یمن و عربست و طرف غرب بربر و حبشه و شمال قلزم و یثرب و تهامه و جنوب بحر هند و طول این بحر بر وریب طول و عرض ربع مسکون است و از قلزم تا یمن چهارصد و شصت فرسنگ باشد و عرضش بر صفت رودی یا بحیره است چنانکه از قصبهٔ قلزم تا چند فرسنگ از این رو بدان رو دیدار دهد و آنرا لسان البحر خوانند و پهنای آغازش شش فرسنگ چندانکه با میان تر رود فراخ تر شود تا آنجا که بدریای هند متّصل شود کمابیش شصت فرسنگ باشد و در میانه و

(1) Variant generally in MSS قیش (2) خاشك (3) لادر .انامشك لاهور
(4) I. F. 11.

احیانًا از این فراخ تر باشد تا موازی صد فرسنگ میشود و در این بحر کوههای متّصل شود و در میان آب پنهان شده بسیار است و کشتی‌را از این خطر عظیم بود و در این بحر نزدیك جزیرهٔ کوتاوان[1] گرداب است که کشتی‌را از آن خلاص بدشواری بود و در میان دو کوه بنزدیك هم که کشتی‌را ناچار گذار از آنجا بود آنرا جبلات[2] خوانند پیوسته باد آید چنانکه کشتی‌را غرق گرداند مسافت آن مخاطره دو فرسنگ است و فرعون آنجا غرق شد و در این بحر جزایر بسیار است از مشاهیرش جزیرهٔ تاران آنرا سوب[3] نیز خوانند و بحدود جای غرق فرعون است و، جزیرهٔ جساسه[4] در آن کوه سنگ مقناطیس بسیار است و سایر جزایرش از کتب هیأت معلوم میشود، بحر حمیر لجّهٔ ایست از دریای هند آنرا بحر بربری نیز خوانند طرف شرقیش بحر هنداست وغربی دیار حمیر و شمالی ولایات بربر و جنوبی جبال قمر و این بحر از آن دو لجّهٔ دیگر کوچکتر است طولش بشمال است صد و شصت فرسنگ گفته اند عرضش شرق و غربست سی و سه فرسنگ گفته اند و در این بحر جزایر بسیار است،

خلیج سیوم دریای زنگ است و آن نیز بهیأت چون بحر هند است بی لجّات و موّاجست و موجش سخت تر از بحر هند بود بدین سبب موج آنرا مجنون خوانند و آبش تیره رنگ است در عجایب المخلوقات گوید که در بعضی جزایر آنجا قطب شمالی نمیتوان دید و آن بحساب جنوب خطّ استوا تواند بود و در کتب هیأت آمده که در بعضی جزایر آنجا جزیرهٔ ایست که هر دو قطب مرئی اند و آن بر خطّ استوا تواند بود و در این بحر یکهزار و سیصد وچند جزیره است مشاهیرش جزیر واغله[5] در عجایب المخلوقات آمده که در آن جزیره بهر سی سال کوکبی

(1) Variant جزیره و کوه‌تاوان (2) حلاط ,حبیلات ,جیلات (3) ,سوت صوب For Tārān see Yaq. I, 811; Qaz. I, 119. (4) Qaz. I, 119. (5) داغله Qaz. I, 120.

طلوع کند که اگر فوق السما باشد هر چه در آن جزیره بود همه بسوزد مردم آنجا چون برین حال واقف شوند از آن جزیره غیبت نمایند تا آن هنگام بگذرد پس مراجعت نمایند و بتلافی خسارات سوختگی مشغول شوند،

جزیرهٔ ضوضا(١) درو بلاد بسیار است از جمله شهری بود از سنگ سفید چنانکه بشب روشنی میداده جزیره‌را بدان باز میخوانند بدان شهر ماران بزرگ مستولی شده اند و مردم آنرا باز گذاشتند و اکنون خراب است امّا آب و هوا خوشترین آن ولایت بود، جزیرهٔ الق درو مردم قصیر القدّ اند چنانکه کمابیش یك گز بالا دارند، جزایر سگساران(٢) چند جزیره اند و درو از سگساران خلقی بیشمار و مردم خوارند و درین بحر انواع عجایب است و در میان آب عنبر پارها بزرگ میباشد چنانکه وزنش از الف میگذرد و ملّاحان در آب بکلبتین ازو عنبر پاره‌ها بشکنند و بیرون آورند و در آن جزایر اشجار ابنوس و صندل و ساج پیداست و دیگر جزایرش در کتب هیأت معلوم گردد،

خلیج چهارم بحر مغرب است ولایات مغرب و بلاد عبد المومن و طنجه و غیر آن نیز داخل اوست و از اطراف شمالش بیست جزیره مجمع البحرین لجّهٔ حاصل شده آنرا خلیج زقاق گویند و آنرا با بحر مغرب چنان نزدیکی است که عرض زمین خشك در میانشان سه فرسنگ است در طول بیست وپنج فرسنگ و بر آن زمین جزر ومدّ این هر دو دریا بهم میرسد آب دریای مغرب سیاه و از خلیج زقاق روشن میباشد و هر روز دو نوبت جزر و دو نوبت مدّ بود از هر دریا و آن زمینرا بدین سبب مجمع البحرین گویند و در بحر مغرب و خلیج زقاق قریب یکهزار جزیرهٔ ایست مشهورانش جزیرهٔ اندلس و طلیطله و اشبیلیه طویل و عریض است و مانند جزیرة العرب یك طرفش با خشکی پیوسته است، جزیرهٔ صقلیه

(١) Variant صوصا Qaz. I. 121. (٢) Qaz. I. 121.

دورش هفتاد و پنج فرسنگ است، جزیرهٔ اقریطش دورش هم چندین، جزیرهٔ قبرس هشتاد و چند فرسنگ، جزیرهٔ ذهب بزرگ است و خادم رومی از آنجا آورند، جزایر خالدات ما ورای آن جزایر است و دیگر جزایر معمور و مسکون نیست و طول اقالیم از آنجا شمارند و بعضی از ساحل مغرب گیرند از جزایر خالدات تا ساحل مغرب یك درجه از آن کمتر بود و دیگر جزایرش در کتب هیأت مسطور است و در این بحر عجایب بسیار است و شرحش تطویلی دارد،

خلیج پنجم بحر روم و فرنگ است و در میان او آبادانی است آن‌را بحر قسطنطینیّه نیز خوانند و اهل یونان پنطوس گفته اند و آن بر هیأت مرغ دراز گردنست طولش از خلیج زقاق که متّصل بحر مغرب و محیط است تا فلجه اسکندر یکهزار و سیصد فرسنگ گفته اند و فراخترین عرضش از اسکندریّه است تا دیار فرنگ دویست و شصت فرسنگ نهاده اند و ممر فلجه اسکندررا که زمین یونان بوده از این بحر از طرف سر مرغ بریده اند تا آب این دریا زمین یونان‌را نیز دریا کرده است طول آن فلجه از بحر فرنگ تاحدّ بحر خزر صد و دو فرسنگ است و فراخترین عرضش بیست فرسنگ و عرض بریدهٔ اسکندر بجوار بحر فرنگ کمابیش دویست گز چنانکه بر طرفین آواز هم شنوند و بر آنجا جهت گذار مردم جسری بسته اند طول آن بریدهٔ هشتاد فرسنگ است و بحر فرنگ‌را با بحر محیط بحدود ولایت طلیطله خلیج زقاق بمعبره هیرقلش پیوستگی است و آن موضعی تنگ است بمقدار بیست فرسنگ و بعضی این معبره هیرقلش‌را بریدهٔ اسکندر و این بحر فرنگ‌را فلجه اسکندر خوانند و در غلط اند و اصحّ آنکه شرح دادیم و در بحر فرنگ کمابیش ششصد جزیره است مشاهیرش، جزیره تنیس[1] دورش نود و پنج فرسنگ است و درو غلّه تمام بود و دیبایے

(1) Qaz. I, 124.

خوب بافند دیبای رومی از آن باز گویند و خورش ایشان شیر و ماهی بود، جزیرهٔ خالصه[1] در تاریخ مغرب گوید که در او گوسفند صحرای بود بعدد مور و ملخ است و در غایت فربهی و از مردم سخت متوحّش نباشند و مردم از ایشان صید کنند فسبحان من لایحصی نعمته مرتّبًا لعباده لطفًا و این جزیره براه روم است باسکندریّه و دیگر جزایرش در کتب هیأت مشروحست و این دریارا موج و آشوب کمتر از دیگر بحار است و درو عجایب فراوان است،

خلیج ششم بحر غالاطقون[2] است آنرا دریای ورانگ[3] نیز خوانند بر طرف شرقش ولایات بلند و بدریه و بوده و بعضی از قرغیز و ورانگ است و در جنوب دشت خزر که آنرا دشت قپچاق نیز خوانند و برغرب ولایات فرنگ و قلزم و قسطنطینیّه و غیر آن و شمال بحر محیط است و بدین بحر قریب بدو هزار جزیره است و بهنگام کوتاهی روز بعضی از این جزایر تاریك شود وبدین سبب آنرا ظلمات خوانند و شرح جزایرش در کتب هیأت مشروحست و درو عجایب بسیار است،

خلیج هفتم بحر مشرق است در شرقی او سلنکا و ولایات و صحاری یاجوج و ماجوج است و در جنوب صحاری کیماك و قرغیز و در غرب مواضع سنوریه و انسور و ظلمات و در شمال جزایر ظلمات، و بحر محیط و خلیجهای هفگانه که ذکر رفت برین موجب است که در دایره ما قبل نهاده شد و الله اعلم[4]، بحر خزر داخل این خلیجها نیست و بحر محیط نیست و بقصبهٔ خزر منسوبست که برکنار رود اتل است بطلیموس آنرا دریای ارقانیا خوانند در میان آبادانیست و آنرا طواف میتوان کرد چنانکه از آن دریا

(۱) جالطه: cf. Qaz. I, 124, II. 117. Dim. 142; I. H. 136; Ibn Jubayr, 350.
(۲) Variants: عالاصیغون ,غالیطفون ,قالیطیقون with interchanges of diacritical points. (۳) For ورانگ often ورنگ See Qaz. I, 105. II, 416. (٤) Here a rough map of the Seas is generally given in the MSS.

گذر نباید کرد الّا از رودها که درو میریزد بباید گذشت و این دریا با هیچ بحری پیوسته نیست بعضی آنرا دریای جرجان و دریای جیلان نیز خوانند و عوام آنرا دریای قلزم[1] خوانند و در غلط اند شرح دریای قلزم داده شد بر طرف شرق این دریا خوارزم و سقسین و بلغارست و بر شمال دشت خزر و بر غرب الان کوه و کوه لگزی و ارّان و بر جنوب جیلان و مازندران و زمین این دریا گل است و بدین سبب آبش تیره نماید بخلاف دیگر بحار که اکثررا زمین ریگ بود و آبرا صافی نماید و قعر دریا دیدار آید و درین دریا مانند دیگر بحار جواهر و لؤلؤ نیست و درو کمابیش دویست جزیره است مشاهیرش آبسکون[2] است که اکنون در آب پنهان شده است جهت آنکه جیحون پیشتر بدریای مشرق میرفت که محاذی دیار یاجوج و ماجوج است بنزدیك خروج مغول راه بگردانید و با این دریا گشت و چون این دریا بدیگر بحار پیوسته نیست نا چار زمین خشك‌را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی باشد جزیر ماران بیزهر و جزیرهٔ جنّ[3] و جزیرهٔ سیاه کوه و جزیرهٔ روی و جزیرهٔ گوسفندان صحرائی[4] و از این جزایر در عهد سابق آبسکون و سیاه کوه مسکون بوده است و آن نیز از سکّان خالی است و نزدیك جزیره سیاه کوه از غلبه قوّت باد کشتی‌را خطر بود و جزیرهٔ الله اکبر[5] که محاذی باکویه است اکنون معمور است و بندر آن دریا شده است و دیگر جزایرش از کتب هیأت روشن شود و آبهای بزرگ چون اتل و جیحون و کر و ارس و شاهرود و سفید رود و امثال آن بدین دریا میریزد طول این دریا دویست و شصت فرسنگ در عرض دویست فرسنگ دورش تقریبًا هزار فرسنگ است و این دریارا موجی عظیم بود از همه بحار سخت تر و جزر و مدّ ندارد فلجهٔ اسکندر ببحر فرنگ بطرف

(۱) cf. Dim. 147. (۲) Variants آبشکون , آتشکون , الشکو (۳) حاجن
(٤) Qaz. I. 128. (٥) Variants جزیره الله and جزیره اینه

کوه لگزی با این دریا چنان نزدیکی دارد که مسافت در میان این دو دریا همان کوه است بمقدار دو سه فرسنگ باشد و در این دریا گرداب است عظیم چنانکه از مسافت بعید کشتی‌را در خود کشد و غرق گرداند در مسالك الممالك آمده و در پیش عوام مشهور است که آن موضع منفذ دریا است با بحر فرنگ و این روایت ضعیف است چه فلجهٔ اسکندر محدث است و بیشتر زمین خشك بود و آبادانی و اگر این روایت درست بودی بایستی که آن زمین نیز پیوسته دریا بودی و تدقیق کیفیّت این بحار و جزایر از کتب هیأت محقّق گردد و اینجا ربط سخن‌را این قدر ثبت افتاد و از این دریاها که ذکر رفت دریاے فارس و بحر خزر و دریای فرنگ محاذی ایران است،

اکنون ذکر بحیرات که در ایران و حوالی آن است و آنچه مشاهیر دیگر ولایات است یاد کنیم بتوفیق الله تعالی وحده، بحیرهٔ بختکان بولایت فارس و ولایات خرمه و آباده و خیره و نیریز بر ساحل آنست و تا حدّ صاهك کرمان رسد آب درو میریزد و در حوالی آن ملاحه است طول آن بحیره دوازده فرسنگ در عرض هفت فرسنگ دورش تقریبًا سی و پنج فرسنگ، بحیره دشت ارزن بولایت فارس آب این بحیره شرین است بوقت بهار آب‌ش بسیار بود تابستان با کم آید اکثر ماهی شیراز از آنجا باشد دورش سه فرسنگ در صور الاقالیم آمده که دورش سی فرسنگ بود، بحیره مور جره[1] بولایت فارس بحیره کوچك است دورش دو فرسنگ باشد و درو صید بسیار است، بحیره ماهلوبه بولایت فارس میان شیراز و سروستان است و سیلاب بهاری شیراز درآنجا ریزد دورش دوازده فرسنگ است، بحیره در خوید بحیره کوچکست نهری که از آنجا میاید نهر بروآت[2] معروف است، بحیره باسفهویه بولایت فارس بحدود اصطخر طولش هفت

(1) Variants موردس, موز, مور و حره etc. (2) بروآب

فرسنگ در عرض یکفرسنگ و درو صید بسیارست، بحیرهٔ مرغزار شیدان[1] بولایت فارس در بهار بوقت آب خیز بحیره شود و بهنگام گرما خشک شود دورش فرسنگی بود، بحیرهٔ چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور گویند بلاد ارمیه و اشنویه و ده خوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و در میانش جزیرهٔ و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تغتو و جغتو و صافی و سراو رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد، بحیرهٔ ارجیش بولایت ارمن طویلست و بر عرضش چنانکه اکثر جانب دیگرش مرئی بود و در آنجا ماهی طریخ بغایت خوب میباشد و از آنجا بولایت دور برند دورش هشتاد فرسنگ بود طعم آبش تلخی و شوری اندك دارد، بحیرهٔ گوکچه تنگیز[2] بولایت آذربایجان و حدود ارمن آبی خوش دارد چنانکه اهل آن حدود از آن خورند و به نسبت دیگر بحیرات شور و تلخ نیست دورش بیست فرسنگ بود، بحیرهٔ چشمهٔ سبز بولایت خراسان بحدود طوس دورش یك فرسنگ بود ازو دو جوی بزرگست که به نیشابور و طوس میرود هریك زیادت از بیست آسیا گردان بود و هیچ ملّاحی آن بحیره‌را نمیتوانند برید و بقعرش نمیتوانند رسید و حکایت اسپ که از آنجا بر آمد و یزدگرد بزه کاررا بکشت مشهور است[3]، بحیرهٔ چشمهٔ زرچوبه بحدود آبسکون تیر بکنارش نمیرسد در عجایب المخلوقات[4] آمده که رافع بن هرثمة خواست قعرش بداند ملّاحان‌را درو فرستاد گفتند که قریب هزار گز فرو رفتیم و بقعرش نرسیدیم، بحیرهٔ زره بحدود سیستان طولش سی فرسنگ است و عرضش ششفرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد، بحیرهٔ خوارزم اگرچه آن بحیره از ایران نیست و از این کتاب غرض شرح احوال

(۱) Variants مسهدان ,سدان ,سندان ,سیدان ,اسبندان ,سعدان (۲) دنکیز
(۳) Cf. *Shāh Nāmah*, III, 1474. (٤) Qaz. I. 196 عین الهم

ایران است امّا چون بعضی آب جیحون که محاذی ایران است درو میریزد شمّهٔ از آن نیز یاد کردن اولی نمود دور آن بحیره بیش از صد فرسنگ بود و بعضی آب جیحون و آب شاش و سیحون و رود فرغانه و غیر درو میریزد و اگرچه آبهای خوش بسیار درو میریزد آبش شور است و از آب بحیره تا بحر خزر قرب صد فرسنگ زمین در میان است عوام گویند که آب این بحیره در شیب زمین با بحر خزر متّصل است و این قول اعتباری ندارد، بحیرهٔ تنیس[1] بحدود مصر اگرچه از ایران دورست امّا چون از دیگر بحیرات ممتاز است شرحش دادن اولی است آب آن بحیره از رود نیل است و هرگز شور و تلخ نشود و متعفّن نگردد و چندانکه هوا گرمتر باشد آبش بیشتر و سردتر بود چون آبش بیفزاید در شورهزارها افتد و نمك شود و العلم عند الله تعالی و تقدّس،

قسم سیم در ذکر ولایاتی که اگرچه از ایران نیست امّا بعضی از آن حکّام ایران ساخته اند و بحکم مثل اَلْمِعْمَارُ مُعَمَّدٌ آن بنیان‌را لا شك نظر بر بیشتر ذکر باقی بوده باشد چنانکه در کلام بلغا آمده فَإِنَّ ٱلْمُبَانِي يَحْكِي هِمَّةَ ٱلْبَانِي و شاعر گوید، شعر

تِلْكَ آثَارُنَـا تَدُلُّ عَلَيْنَـا * فَٱنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى ٱلْآثَارِ

و نیز گفته اند شَرَفُ ٱلرِّجَالِ بِنَاؤُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَ هِمَّةُ ٱلْمَرْءِ دَارُهُ وَ جِوَارُهُ خودرا بیاد آن بزرگان مشرّف گردیده شرح آثار ایشانرا چنانکه در کتب قدما یافته ام بچهار طرف ایران در این کتاب مثبت میگردانم بامید آنکه روح و روان آن بزرگان و مؤلّف از ترحم خوانندگان و شنوندگان بهره مند گردند إِنَّ ٱللّهَ وَحْدَهُ ٱلعَزِيزُ،

طرف الشرقیّة و آن هفت بقعه است،

---

(1) MSS generally in error have تسر The following is a mistranslation cf. I. II. 102.

بکن[1] بولایت چین اسکندر رومی ساخت و جمعی گویند که کیخسرو ساخت و اسکندر در جهان جز خرابی نکرد از اقلیم سیم است و شهری عظیم بزرگ و آب و هوای خوش دارد و مایل بسردے و مردم بسیار در او حاصلش مجموع حبوبات باشد و بغایت نیکو بود،

سدّ یاجوج و ماجوج[2] باقلیم هفتم طولش از جزایر خالدات قط ل و عرض از خطّ استوا عج ذو القرنین ساخت و نصّ کلام مجید شاهد این تقریر است و ذکر این آیت از پیش گفته شد بروایتی سازندهٔ آن ذو القرنین اکبر بوده و هو ذو القرنین بن رومی بن لنطی بن یونان بن تارخ بن یافت بن نوح پیغمبر علیه السّلام و بقولی ذو القرنین اسکندر بن داراب بن اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بوده است صفت سدّ در مسالك الممالك[3] میگوید که واثق خلیفهٔ عبّاسی بخواب دید که سدّ کشاده شده است وسلام ترجمان‌را در سنه ثمان و عشرین و مائتین با پنجاه مرد زاد و راحله داد و بتفحّص آن حال فرستاد او از سامره پیش صاحب ارمنیّه و ابخاز شد و از آنجا پیش فیلان شاه صاحب شیروان و از آنجا نزد ملك الان و از آنجا پیش صاحب سریر یعنی ملك باب الابواب و از آنجا پیش طرخان ملك ملك خزر و طرخان با ایشان دلیلان فرستاد بیست و شش روز برفتند بزمینی رسیدند که در او بوی ناخوش می آمد ده روز دیگر برفتند بشهری و زمینی رسیدند که در اوّل مقام یاجوج و ماجوج بوده و خراب گشته در آن دیار بیست و هفت روز دیگر برفتند بحصنی چند رسیدند نزدیك کوهی که سدّ در شعب آن است و مردم آن حصون زبان فارسی و عربی میدانستند ودین اسلام داشتند امّا از حال خلفا بیخبر بودند و از بودن خلیفه تعجّب نمودند سلام ترجمان‌را پیش سدّ بردند کوهی املس دید در رودی منقطع گشته و بر آن کوه هیچ رستنی

(۱) Variants مکر بکر and بکی (۲) For other versions see I. K. 162: Muq. 362: Yaq. III, 53: Qaz. II, 400. (۳) I. K. 162.

نبود و آن رودرا صد و پنجاه گز عرض بود و دو بازو(۱) از خشت آهنین و ملاط قلعی در آن رود نهاده بودند طول هر بازو بیست و پنج گز در عرض بیست و پنج گز و سدّ بر سر آن بازو نهاده و آب از سر چشمهٔ آن رود روان بود و از بیرون در اندرون میرفت و از آن بازوها و چشمها تا که طاق قریب ده گز پیدا بود و بیشتر از آن در آب بود و بر سر بازوها بشکل قنطـره بعرض پنج گز در پیش دیوار سدّ ممرّی ساخته و دیوار سدّرا چنان بلند گردانیده که بر شرفاتش مردم رسیده چون کودك پنج شش ساله مینمود و طول بنیاد دیوار سدّ بر سر بازوها قرب سیصد گز بود و بر آنجا که شرفانست اضعاف آن مینمود و بالای شرفات طرف کوه چنان راست شاهولی بر رفته که بر او رفتن بهیچ نوع قادر نمیباشد و عرض دیوار سدّ در پس شرفات چنانکـه پنج شش مرد در پهلوی هم توانند رفت و در میان دیوار سدّ دری دو مصراعی آهنین بعرض بیست و پنج گز و علوّ تقریباً پنجاه گز و ضخم دو گز ساخته و بر آن در بسته جایگاه قفل زده طول هر قفلی هفت گز و غلظ میان قفل دو گز و کلیدی بدوازده دندانه هریك چون دسته هاون طول آن کلید چهار گز از حلقهٔ آن در بیست و پنج گزی در آویختـه و آن سدّرا هم چون بازوها از خشت آهنین و ملاط قلعی و مس ساخته و یکباره گردانیده و هر خشتی از آن یك گز و نیم در یك گز و نیم و ضخم شبری بود و بعضی از آن خشتها و دیگدان آن هنوز بر قرار است و حاکم آن دیار در هر جمعه یك نوبت با ده مرد هریك تبری در دست بیست منی در نزد آن در شدندی و هریك سه ضربت بقوّت تمام بر آن در زدندی تا قوم یاجوج و ماجوجرا معلوم باشد که نگهبانان سدّ بر قرارنـد و در جوار آن سدّ حصن حصین بود مسکن محافظان سدّرا زراعت و باغات داشت و معاش اهل آن مقام از آن حاصل شدی و حاکم آن دیار سلام ترجمانرا

(۱) Many MSS. بارو throughout.

دلیلان و زاد و راحله داد و روان گردانید و او کما بیش بدو ماه بهفت فرسنگ سمرقند رسید باباداني و از راه خراسان بسامره رفت و از حال سدّ واثق خلیفه‌را خبر داد و مدّت غیبت سلام ترجمان در این سفر دو سال و چهار ماه بود، سمرقند از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فط ل و عرض از خطّ استوا لزل در مسالك الممالك آمده خوشترین و نزه ترین بلاد جهانست الحضین بن المنذر الرقاشی در حقّ آن شهر گفته است کأنّها اَلسَّمَاءُ لِلْخُضْرَةِ و قُصُورُهَا اَلْكَوَاكِبُ لِلْأَشْرَاف وَ نَهْرُهَا اَلْمَجَرَّةُ لِلْاِعْتِرَاضِ وَ سُورُهَا اَلشَّمْسُ لِلْاِطْبَاقِ(١) و آنرا عرصهٔ بود که شهر و قلعه و بعضی دیهها در آنجا بوده و آن عرصه دیواری داشته دورش پنجاه هزار گام و بعضی از آن دیوار تا هنوز برجاست در ایّام سالف بر زمین آن عرصه قلعهٔ عظیم ساخته بود خراب شده بوقت آنکه جهان پهلوان گرشاسف آنجا رسید از زلزله بعضی اطلالِ آن قلعه بیفتاد و گنجی پیدا شد گرشاسف بر آن گنج آن قلعه‌را آبادان گردانید بعد از مدّتی باز خراب شد گشتاسف بن لهراسف کیانی تجدید عمارتش کرد و آن قلعه‌را حصن حصین و خندق عظیم عمیق ساخت دیواری ما بین صحاری آن دیار و ترکستان میانجی ایران و توران‌را بر آورد طولش بیست فرسنگ و اسکندر رومی در آن عرصه شهری بزرگ بر آورد و دورش دوازده هزار گام بود و بعد از او بعهد ملوك طوایف سمر نامی که از نسل تبّع یمن بود جهة خصومتی که با اهل آن دیار افتادش آن شهررا خراب کرد و بکند چنانکه هیچ عمارتی بر پای نگذاشت آنرا سمرکند خواندند عرب معرّب گردانید سمرقند گفتند هوای آن دیار سرد است و آبش از رود بوی و از نهر برش و بارمش(٢)

(١) Cf. I. F. 327. (٢) The variants here are numerous, we have نوی or بازمین ,ماربن ,بازبینی ,بارمبنی finally ریوس and روس ,رویس ,روشن then بوئی These names apparently are not given by any other authority.

و جوی بزرگ در میان عرصهٔ آن شهر روان است و بر آن باغستان فراوان ساخته اند و سغد سمرقند که از مشاهیر نزهات جهان است بر این آب است و از این آب در بهار بکشتی گذرند حاصلش غلّه و میوهٔ نیکو بود و از میوه‌هاش انگور و سیب و خربزه در غایت خوب است مردمش بیشتر حنفی و شافعی مذهبند از مزار اکابر قبر ابو عبد الله محمّد البخاری صاحب الصّحیح بسغد است و سقیم[١] بن عبّاس که عمزاده محمّد مصطفی صلعم بود و محمّد بن فضل بلخی بسمرقند آسوده است و در حدود سمرقند تربتی است که آنرا دشت قطوان خوانند در شان او در معجم البلدان[٢] از رسول صلعم مرویست وَرَاءَ سَمَرْقَنْدَ قَرْيَةٌ يُقَالُ لَهَا قَطَوَان يُبْعَثُ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ شَهِيدٍ يَشْفَعُ كُلُّ شَهِيدٍ فِى سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ و عِتْرَتِهِ و چون آن زمین در عهد سابق در کافرستان بوده مردم در حقیقت معنی این حدیث متعجّب بودند تا چون در عهد سلطان سنجر سلجوقی آنجا لشکر اسلام‌را با کفّار قراختای محاربه افتاد و خلقی عظیم از مسلمانان آنجا شهید شدند و در زمان خروج مغول همچنان خلقی بسیار از اهل اسلام هم آنجا بدرجهٔ شهادت رسیدند این معنی بر مردم روشن شد، سیاوخش کرد سیاوخش بن کیکاوس کیانی ساخت بوقتی که از پیش بدر بخشم ترکستان رفته بود و با افراسیاب وصلت کرده[٣] و او آن دیاررا باقطاع بسیاوخش داده سیاوخش آن شهر ساخت: فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم انوشیروان عادل ساخت و در آن دیار از هر خانه مردی‌را آنجا برد آنرا هر خانه خواند و بکثرت استعمال فرغانه شد دار الملکش اکنون اندگان است که قیدو بن قاشی بن اوکتای قاآن و دوا بن براق بن یسون بن ماتکان بن جغتای خان آبادان گردانیدند امّا در زمان ما قبل کاث[٤] و کاسان و اخسیکث بوده است

(١) هیضم (٢) Yaq. I, 518; III, 137; IV, 139. (٣) Cf. *Shāh Nāmah* I, 443. (٤) Read وانکث and cf. Muq. 272; I. H. 395.

و اثیر الدّین اخسیکثی شاعر از آنجا و دیگر بلادش اوزکند و قبا و غیره ولایات بسیار و زراعت بی پایان است، کنگدز بمشرق از اقلیم دویم ضحّاك علوان ساخت منارههای سرحدّ ایران و توران بهرام گور ساخت[1]،

طرف الغربیّة و آن هفت موضع است،

اسکندریّه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات ناك و عرض از خطّ استوا لـلب اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت بر ساحل بحر روم افتاده است و آن ثغری است میان اهل اسلام و فرنگ و در فضیلت آن بقعه احادیث بسیار است هوایش بگرمی مایلست و آبش از رود نیل است و کاریز و آن هوا با آن آب چنان موافقست که اگر آبرا ذخیره کنند و بدو سه سال که ایستاده باشد تغییر پذیر نشود و در آنجا بافندگی بدرجهٔ اعلی بود و قماش اسکندری از او بهمه جا برند اهل آنجا بمذهب شافعی بیشتر باشند و در جنب آن شهر بچهار فرسنگی قلعهٔ عظیم است بر روی کوهی نهاده که بر دریا مشرف است و جهت بلندی قدّش منارهٔ اسکندریّه مشهور است و از مشاهیر عمارات معظم جهان است مساحتش چنانکه در بعضی کتب آمده که بر آنجا زیادت از پانصد خانه بوده و در چندی بقرب هزار خانه رسانیده و بلندی دیوارش از پایه تا شرف ششصد گز بوده و بر آنجا میلی مربّع کرده اند بعلوّ نود گز و بر سرش میلی مدوّر بعلوّ سی گز و بلیناس حکیم بفرمان اسکندر اینهٔ بقطر هفت گز ساخته بود و در آن میل مدوّر نشانده که بلندترین همه عمارات آنجا بود و بطلسمات چنان کرده بود که چون در آینه نگریدندی هر چه در قسطنطنیّه رفتی درو پیدا بودی و از اسکندریّه تا قسطنطنیّه دریای روم و فرنگ در میان است و تقریبًا سیصد فرسنگ مسافت دارد و جماعت فرنگیانرا از آن زحمتی عظیم بودی جمعیرا بفرستادند تا در اسکندریّه بصورت تزهّد بر آمدند و ایشانرا قبولی تمام پدید

(1) See *Shāh Nāmah* I, 39; III, 1545.

آمد پس در افواه افگندند که اسکندر در پس آن میل و پیش آینه گنجی عظیم نهاده است و آینه نشان اوست عمرو عاص که حاکم آن ملك بود با وفور کیاست و فرط ذکا و فطانت بدین مکر فریفته شد و بطمع گنج آنجا بشکافت هیچ نیافت و معنی ابیات بیت

عاقلی گفت در جد ارگنج * آرزو کرد جاهلی را گنج
تبری بستد و زمین بشکافت * چون بده گز رسید هیچ نیافت

در حقّ او مقرّر شد چون آینه باز جای نهاد آن خاصیت باطل شده بود آن جماعت‌را طلب داشت گریخته بودند دانست که مکر و کید کرده بودند و علمی چنان عظیم بشوی حرص و طمع نا چیز شد و راست گفته اند بیت

طمع آبروی توقّر ریخت * ز بهر دو نان دامنی دُر ریخت

و در تاریخ مغرب آمده که از اسکندریّه بدین منار راهی در شیب زمین در سنگ بریده اند بعلوی بیست گز و بعرض هشت گز بریك طرف از این قلعه که منار میخوانند خارج قلعه عمارتی عظیم بوده است آنرا مسجد سلیمان عم گفته اند کابیش سیصد ستون از سنگ رخام داشته بوده اند و بر درگاهش چهار ستون سنگین نهاده بودند و کوشکی بر فرازش ساخته اکنون یك ستون قایم است و سه ستون افتاده و شکسته شده و آن ستون قایم‌را کرسی مربّع بمقرنس در آورده و هر ضلعی شش گز در علوّ ده گز و بر سرش ستونی مدوّر دورش هشت گز و علوّ تقریبًا سی گز و کرسی دیگر بر فرازش سنگی یکپاره چون سقفی بر سر این چهار ستون نهاده پس بر سر آن سنگ کوشکی ساخته بودند چنانکه زمین کوشك بر بلندی پنجاه گزی بوده و آن عمارت‌را عمود صوارم(1) خوانده اند و آن سنگ رخام است و بلون سرخیست منقّط بسواد مثل جزع بلکه از آن خوبتر دیگر عمارات آن دیاررا در عظمت بر این قیاس توان کرد نقل است که چون

(1) Properly عمود السواری: cf. *Khiṭaṭ* I, 159.

اسکندر آن شهررا بساخت گفت بَنَیتُ مَدِینَةً إِلَی ٱللَّهِ فَقِیرَةً وَ عَنْ ٱلنَّاسِ غَنِیَّةً (١) اورا برادری معجب فرما نام بود بستیزهٔ برادر شهری بزرگتر و بهتر از آن بساخت و بنام خود منسوب کرد و فرما خوانـد و گفت بَنَیْتُ مَدِینَةً إِلَی ٱلنَّاس فَقِیرَةً وَ عَنِ ٱللَّه غَنِیَّةً حرم اسکندر تا غایت معمور است و از معظمات و مشاهیر بلاد منتفع جهان و فرما هم در آن نزدیکی خراب شد و چندانکه در او عمارت بیش کُند خرابی بیشتر باشد نَعُوذُ باللّه مِنَ ٱلْعَجَب و ٱلغُرُور، دمشق از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات س و عرض از خط استوا لح ل در اوّل ارم بن سام بن نوح عم بر آن زمین باغی ساخت آنرا باغ ارم خواندند و ذکرش در جهان مشهور است و بخوشی ضرب المثل بوده پس شدّاد بن عاد بر آن موضع عمارت فراوان افزود چنانکه بهشت و دوزخ ساخت آنرا ارم ذات العماد گفتند و مصدّق این معنی کلام مجید است قوله تعالی (٢) إِرَمَ ذَاتِ ٱلْعِمادِ ٱلَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فی ٱلْبِلادِ پس تارح و هو آذر که پدر ابراهیم خلیل الله عم بود و وزیر نمرود بود در آن حدود شهر دمشق بساخت و بعد از خرابی اسکندر بن داراب تجدید عمارتش کرد بعد از آن بنی امیّـه بر آن عمارت فراوان افزودند دور آن شهر غوطه و هوایش معتدل است بگرمی مایل و اندکی عفونت دارد و آبش از رود بردی که از طرف بعلبکّ می آمـد و آن آبی بزرگ است چنانکـه در بهار گذار بدشواری دهد و از آغازش تا بدمشق هجده فرسنگ است و اکثر در سایهٔ درختان می آید و بدین سبب ناگوارنده است و باغستان غوطـه برین آب است و از نزهات جهان در صور الاقالیم گویند طول غوطه دو مرحله است در عرض یك مرحله در مذمّت دمشق گفته اند مَاءهَا دَم وَ هَوَاءهَا أَشَمّ وَ ٱلصَّدِیقُ أَتَمّ در مسجد جامع دمشق مزار انبیـا بسیار است و بر درگاهش که باب جیرون خوانند یحیی پیغمبر عمرا بکشتند و سرش بر دار کردنـد و در

(١) cf. Yaq. I, 256; Tab. I, 2587.   (٢) Qur. LXXXIX, 6 and 7.

عهد یزید بن معاویه علیه اللّعنة سر امیر المومنین حسین عمرا بر چوب کردند بعد از آن ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات عالی کرد چنانکه پیش از آن عالی تر از آن عمارت مسجد نکرده بودند و در تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بر آن عمارت صرف شده بود و اگر نویسنده جلد شرح و صفت آنرا یکماه نویسد کماهی نتواند نوشت و ولید در دروازهٔ دمشق دار الشفاء و دار الضیافه ساخت که پیش از او کسی نساخته بود و در صور الاقالیم آمده که محصول پنجساله ملك شام بر آن عمارت صرف کرد ارتفاعات شهر دمشق از غلّه و پنبه و میوه‌های الوان بغایت خوب باشد و بر ظاهر دمشق کوه قاسیون است بر آن شهر مشرف و بر آن کوه مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرّکه بسیار است از جمله مغارهٔ ایست که گویند قابیل هابیل عمّار آنجا کشته است و اثر خونش هنوز آنجا پیدا است و مغارة الجوع نیز گویند چهل پیغمبر در او از گرسنگی مرده‌اند و قصبهٔ قالون بر چهار فرسنگی دمشق است و از دمشق تا مصر مسافت برین موجبست از دمشق تا طبریّه بیست و دو فرسنگ باشد و از او تا رمله مدینهٔ فلسطین بیست فرسنگ و از او تا غزه یازده فرسنگ قبر هاشم بن عبد مناف آنجاست و مولد شافعی آنجا اتّفاق افتاده است و از غزه تا مصر هفتاد و سه فرسنگ بیابان است جمله صد و بیست و شش فرسنگ باشد، رحبه از اقلیم سیم است و از توابع شام در معجم البلدان آنرا قبّة الکوفة خوانده‌اند در رسالهٔ ملك شاهی آمده بر شرقی فرات افتاده است و از شهر تا آب دو هزار گام بود و دور شهر پنجهزار پانصد گام است باغستان فراوان دارد چنانکه چهار فرسنگ طول و یك فرسنگ عرض داشته است از میوه‌هاش آبی و سیب و امرود و انگور نیکوست گویند که بعضی میوه‌های آنجا در هر سال دو نوبت ثمره دهد و بسیم نتواند رسانید.

طرسوس، از اقلیم سیم است و از توابع شام عمر عبد العزیز مروانی

ساخت و بعد از خرابی هارون الرشید تجدید عمارتش کرد و آنرا بارو کشید هوایش معتدل است و بگرمی مایل ارتفاعش غلّه و میوه باشد، عکّه از اقلیم سیم و توابع شام است شاپور ذو الاکتاف ساخت، عین زربه از اقلیم سیم و توابع شام است و شهر کوچك و در صور الاقالیم آمد که وصیف خادم ساخت بزمان معتصم خلیفهٔ عبّاسی، مصر از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات نح ن و عرض از خطّ استوا ل نه در صور الاقالیم آمده که آن دیار پیش از اسلام داخل مملکت رفع بوده است و در عهد اسلام مملکتی علیحده شده و در تاریخ مغرب آمده که آن شهر از عهد ابراهیم عم تا زمان یوسف عم بر غربی آب نیل بوده و از شهر تا آب یك فرسنگ و عمارات عالیه داشته که یوسف پیغمبر عم و عزیز مصر و دیگر حکّام کرده بودند و آن مقام اکنون در ریگ پنهان شده و بعضی عماراتش از میان ریگ پیداست اکنون آنرا مصر کهن خوانند و در زمان موسی عم فرعون عهدش ولید بن مصعب عمارات آنرا با آب نزدیکتر آورد و ابنیهٔ عالی ساخت و باروی عمارات خود از آهن و روی ساخت و بغایت خوب برآورده و کوشکی عظیم جهت نشست خود و چهار جوی آب از رود نیل در شیب آن روان کرده و صندوق مهد موسی عم کنیزکان آسیه زن فرعون آنجا گرفتند و عمارات فراعنه تا آخر عهد اسمعیلیان مصر اکثر بر قرار بود و صاحب تاریخ مغرب گوید که در سنه اثنی عشر و خمسمایه آنجا رسیدم در او خانهٔ دیدم از سنگ رخام تراشیده و اشکال افلاك و نجوم و اقالیم و حیوانات برو نگاریده چنان متحرّك ساخته که عقل حیرت میاورد و گوئی که جان دارند و در عهد اسلام بزمان حکومت عمرو عاص بر شرقی نیل شهر فسطاط ساخت بمساحت چند نصف بغداد امّا کثرت مردم درو زیاده از بغداد شد جهت آنکه در مصر عمارات بطبقات میسازند و بر هر طبقات ساکن میباشند و عمرو عاص در فسطاط عمارات عالیه کرد از جمله مسجد

جامعی از سنگ رخام کرده است و مقصورهٔ هم از سنگ سفید بر آورده و تمامت قرآن بمقاری بر آن مقصوره نوشتند و در آن جامع چهار هزار جای قندیل و روشنی بود و ولید بن عبد الملك مروان در فسطاط عمارات عالیه فراوان کرد آنرا قطایع خوانند و در فسطاط نیز جامع معتبر ساخت و عبد الله بن طاهر ذو الیمینین در آن دیار عمارت عالیه کرد و بر جامعهای آنجا زیادتی افزود و در سنه خمس و سبعین و مائتین اکثر عمارات مصر سوخته شد خمارویه بن احمد بن طولون آنرا مرمّت فرمود و عمارات بسیار بر آن افزود و آنرا قرافه خوانند و قبر شافعی در قرافه است و از اسمعیلیان المهدی بالله در سنه سبع و تسعین و مائتین شهر مهدیه بر آورد و پسر نبیره‌اش المعز لدین الله معدّ بن منصور بن قایم بن مهدی در سنه اثنی و ستین و ثلثمایه در جنب آن شهر قاهره بساخت و معمار در آن خادم جوهر بود و حاکم اسمعیل که نبیرهٔ المعز لدین بود در او عمارات فراوان کرد و در استحکامش و در زینت سعی کشید و در آن پهلوی شهر حسینیه ساخت و همه با هم پیوست و در اوّل عهد مستنصر فاطمی در مصر هفت سال متواتر بسبب زیادتی آب نیل که قطعا باکم نیامد و زراعت نمی شایست کرد و قحط و وبا و عظیم غلا بود چنانکه یك رطل نان بیازده دینار رسید پس کلّی معدوم شد متغلّبان ضعیفان‌را میخوردند و بدین سبب اکثر مردم هلاك شدند و عمارات خراب گشت تا بعد از آن مجال زرع شد امیر الجیوش بدر الجمالی در عمارات و زراعات سعی بلیغ نمود و آن ملك‌را در حال عمارت آورد و ملك صلاح الدّین یوسف بن ایوب در سنه اثنی و سبعین و خمسمایه تلافی آن سوختگیها کرده آن مداین و قلعه‌را بارو کشید دورش بیست و نه هزار و سیصد گام و اکنون آنچه داخل آن باروست مصر خوانند و در معجم البلدان گوید که عمارات مصر بمرتبهٔ رسید که در او زیادت از ششهزار مسجد و یك هزار و دویست حمّام و دوازده هزار مناره

در آن بود و در حدّ غرب معظم‌ترین بلاد بود و هوای مصـر بگرمی مایل و آبش از رود نیل است و آب او شیرین و گوارنده است و بکثرت ایستادن تغییر نپذیرد و بگرما و سرما در آن شهر بارندگی نبود بلکه در اطراف بارو نبود و تا یك فرسنگ بشیب وبالای مصـر بحکم افسون نهنگ مضرّت نتواند رسانید حاصلش غلّه و پنبه و میوه و نیشکر بسیار بود و در حقّ آن شهر گفته اند تُرَابُهَا ذَهَبٌ وَ نِسَاؤُهَا لَعِبٌ وَ ٱلْخِلُّ مِنْ عِنَبٍ دیه بوصیر بزمین الفیّوم که مقام شجرهٔ[۱] موسی عم و قتلگاه مروان الحمار بود بر بیست فرسنگی مصر است بر غربی نیل و شهر ایله که حق تعالی قوم آنجارا مسخ فرموده جوانان‌را بوزینه و پیرانرا خوك گردانید بر یك فرسنگی مصر است و کلام مجید از حالشان حکایت میکند قوله تعالی وَسْأَلْهُم عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ تا آیة قوله تعالی فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ[۲] و از مصر تا ولایات مسافه بر این موجبه است تا اسکندریّه شصت و هشت فرسنگ و تا برقه دویست و چهل و پنج فرسنگ و تا طرابلس صد و هشتاد و هشت فرسنگ و از طرابلس تا قیروان هشتاد و سه فرسنگ، هرونیّه از اقلیم سیم است و از توابع شام در صور الاقالیم گوید که هارون الرشید خلیفهٔ عبّاسی ساخت شهری وسط است، المنقب در صور الاقالیم گوید حصین کوچك است و عمر عبد العزیز مروانی ساخت،

طرف الجنوبیّة و آن هشت موضع است،

بازار اردشیر[۳] به یمن اکنون تماشا میخوانند از اقلیم اوّل است بهمن بن اسفندیار ساخت، خطّ[۴] جزیرهٔ بدریای فارس نزدیك هنـد در

(۱) Variant صخرة (۲) Qur. VII. 163 to 166. (۳) بازار and بدباو Tabari I, 820 gives فساد or فسار and Dinawari 47, فران اردشر (۴) Cf. I. F. 30.

زمان سابق آن جزیره و قطیف و لحصی از حساب بحرین بوده است اردشیر بابکان بر آن جزیره شهری ساخت نیزه خطی از آنجا آورند او از اقلیم دوم است، رام فیروز[1] از اقلیم دوم است از توابع هند فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساخت، زیب خسرو[2] از اقلیم دویم و توابع هند است انوشروان عادل ساخت؛ سندوسان[3] از اقلیم دویم است و از توابع هنــد بر ساحل دریاست اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت، فرشاور از اقلیم دویم است و از بلاد هند است شاپور ذو الاکتاف ساخت، صدوه[4] از اقلیم دویم و توابع هند است بر ساحل دریا اسکندر بن داراب ساخت، مشرعه عدن از اقلیم اوّل و توابع یمن است انوشروان عادل ساخت،

طرف الشمالیّه و آن پنج موضع است،

باب الابواب عرب آنرا سریر خوانند و فرس بقولی دربند و بقولی فیلان گویند و حاکم آنجارا فیلانشاه گفته اند و مغول تمور قاپو خوانند از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خطّ استوا مج لهراسف کیانی بنیاد کرد و نبیره اش اسفندیار بن گشتاسف بن لهراسف باتمام رسانید شهری است بمثل تفلیس بعهد قباد بن فیروز خراب شده آنرا از خشت خام دیوار ساخت انوشروان عادل تجدید عمارتش کرد و باروی عظیم از سنگ و صاروج بر آورد و دیواری متّصل بارو و یکطرف بدریای خزر رسانیده چنانکه کمابیش نیم فرسنگ در میان آب دریا و دیوار است و یکطرف بر کوه قبق برده چنانکه کمابیش دیگر امکان گذر نمانده است بعضی مردم آنرا سدّ یاجوج و ماجوج خوانند و این روایت ضعیف است و تا غایت عمارت انوشروان باقیست و انوشروان بر سر باروی شهر

---

(1) Cf. Hamzah 55. (2) Variant زند خسرو in I. F. 115. (3) Ist. 179, سدوسان. I. H. 234, has سدوستان. Other variants are سندسان, سندستان.
(4) صدره, صروه, صعدوه

در بروج جایِ نگهبانان بسیار ساخته است و نگهبانان موصلی و دیار بکری در و نشانهٔ جهت دفع شرّ خزریان و انوشروان در آن کوه چهارده کوشك قلعه شکل ساخته و از آن کوشکهـا بعضی بر قرار است و آن نگهبانان زبان عربی نیز گویند هوای باب الابواب گرم است و درو از ارتفاعات غلّهٔ نیکو باشد و علفزارهای خوب دارد و آب و مواشی آنجا بسیار بود و اکثر محصول ایشان از آن بود، بلنجر[۱] انوشروان عادل ساخت، سمندر[۲] از اقلیم پنجم است و بدشت خزر در صحرائی واقع است که ما بین باب الابواب و رود اتل است انوشروان عادل ساخت و درو بساتین بسیار است انگور فراوان میباشد و در ما قبل درو کثرت خلایق بوده است اکنون کمتر است و از آنجا تا باب الابواب چهار مرحله است و اکنون آنرا سرای باتو میخوانند و بروایتی بر دو فرسنگی سریـر است و آن مقام در عهد اکاسره تختگاه آن دیار بوده به بهرام چوبین منسوب شدهٔ و سریر نیز از باب الابواب میشمارنـد، صغدبیل[۳] در دشت خزر از اقلیم پنجم است انوشروان عادل ساخت، قسطنطنیّه مسلم بن عبـد الملك مروانی ساخت از آن هنوز بعضی بر جاست،

قسم چهارم، در ذکر بلاد و ولایات مشهوره که در دیگر ممالك ربع مسکونست اگرچه آن عمارات خارج ملك ایران است و حکّام ایران نیز نه ساخته اند و از این کتاب غرض شرح دیار ایران است امّا چون معظم عمارات جهان و آثار عظیم پادشاهان به هر زمانه است چنانکه معلوم گشته از آنها نیز شمّهٔ باجمال و ایجاز یاد کردن تا کتاب جامع فواید بود و مناسب تر و آنرا بر دو نصف شرقی و غربی یاد میکند و فارق میان ایشان خطّی تصوّر کردم که از قبّة الارض حدّ جنوب خطّ استوا در آید، و بحر هند بریدهٔ ملك سرندیب‌را شرقی کرده بجزیرة العرب و بحر قلزم و ملك حجازرا غربی کرده و ملك یمن و بحر عمانرا شرقی گردانیدهٔ و بر ایران

(۱) I. F. 287, Yaq. I, 729. (۲) I. F. 288, Yaq. III, 143. (۳) Yaq. III, 396.

بگذرد و آلان و جرکز و فرنگ و فلجه اسکندررا غربی و دشت قپچاق و بحر خزررا شرقی کرده بر دریای که غالاطیقون میگوید و جزایر ظلمات نیز بریه بدریای محیط پیوندد و این نزدیکترین خطّی است بوسط ربع مسکون و از هر مملکتی آنچه معتبرتر و مشهورتر است ایراد کرده ویرا شرح دهم و الله اعلم،

نصف الشرقیّة بیست و نه مملکت است ذکرشان بترتیب حروف یاد کنیم،

بدریه و سنوریه(١) و بلند(٢) و ورانگ و انسور(٣) و بوده(٤) بلاد و صحاری بسیار است خلف اقلیم هفتم در میان بحر شرقی و دریای غالاطیقون و بیشتر سکّان آنجا صحرا نشینند و هوایش در غایت سردی دارد و آنجا از ارتفاعات اندکی غلّه و اکثر جاورس و حبوب صیفی بود و پنبه و انگور میوه‌ها قطعا نباشد امّا مواشی بسیار بود و بنیاد و معاش ایشان بر نتاج مواشی و محصول معدنیّات بلور بیشتر است، بلاساغون(٥) مملکت وسیع است و از اقلیم ششم و هفتم و هوایش بغایت سرد است و بیشتر مردمش صحرا نشین و مواشی و دوابّ بسیار دارند و علفزارهای نیکو باشد و از ارتفاعات غلّه اندکی دارند، تبت مملکت وسیع است از اقلیم چهارم و پنجم شهرهای بزرگ و هوای خوش دارد و از ارتفاعات غلّه و میوه و حبوبات باشد از بلاد مشهورش خوجان و نغلشین(٦) بغایت بزرگ است و کثرت مردم در آنجا بغایتست، ترسیان و ایغور ولایت و مساکن بسیار است از اقلیم ششم و پنجم و

---

(١) Variant ستوریه (٢) بلنده (٣) ایسوده ,اسیور ,ابسوره ,انسود ,ابسوره: cf. Qaz. II, 416 ویسو (٤) یوده ,بوره: cf. Qaz. loc. cit. یورا (٥) In Ḥabīb III, pt. 1, p. 15, called غو بالیغ (٦) Forming a single name حوصاهونفس and حوجاهونفسین or as two names خوجان و نعیشین and حوجان و سوسفین: cf. J. N. 247: Yaq. IV, 249.

بلاد معتبرش قمول و المالق وبیشبالق وخلخ(۱) وجنگر(۲) وبمتك(۳) و فاراب که مقام ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابیست صاحب صحاح اللّغة بوده و کاسان و تاتار و فی(٤) که شاعری در حق غلمان سنجری که در خیل کفّار قراخطای سستی کردند گفته است. بیت

(۵) زهی شمشیر زن ترکان پردل * به نسبت از فی و تاتار و کاسان
شمارا پادشاه هفت کشور * رسانیده بیرے از نخاسان
ولی از کودکی بر سینه خفته * همه در پیش دکّان رواسان
فلك کفران نعمتهای سنجر * طلب کرد از شما حق نا شناسان
مسلّم بین که چون بیرون کشیدند * بشمشیر از کُس زنتان خراسان

تنگت مملکت بسیار است از اقلیم پنجم مغول آنرا قاشین خوانند از بلاد مشهورش یری‌قیا(٦) و قراناش(۷) شهرهای معتبر اند و در آن عمارات بسیار و زراعات بیشمار و مردم صحرانشین بی حد، جرجت در مصنّفات رشیدی آمده که مملکتی طویل و عریض است و با ملك خطای پیوسته آنرا هفتاد تومان شمرده اند، چین مغول منزی و عرب صین خوانند مملکت طویل و عریض است از اقلیم دویم و سیم و چهارم دار الملکش را مچین خوانند از اقلیم دویم است طولش از جزایر خالدات قکه و عرض از خطّ استوا کب مردمش بیشتر بت پرستان باشند بر دین مانی صورت گر و در میانشان مسلمان و ترسا بود امّا جهود نیست و قلّة بحکم مسلمانانرا و غلبه کثرت بت پرستانرا بود و در آن ملك علم صنعتها بدرجهٔ کمال است و دیگر بلاد بزرگش بسیار است، ختای(۸) مملکتی بسیار است از اقلیم چهارم و پنجم و دار الملکش

(۱) Variants صلج ,وجلج (۲) جیکل (۳) یمك and cf. I. H. 302, 308, I. K. 28, 31. (٤) Yaq. III, 936, IV, 227; in next line read, probably, جنگ for خیل (۵) Cf. 'Awfi, pt. II, 174. (٦) بری‌مها ,بری‌حسا (۷) ,قراوناس قراماس; cf. *Habib*, III, pt. 1, pp. 27, 28. (۸) خطای

خان بالیغ(۱) است باقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات قکد و عرض از خطّ استوا لز و آن شهر بزرگ است و در اصل چنگدو گفته اند و قبلای قاآن بر ظاهرش شهری دیگر ساخته است(۲) و از دیگر بلاد بزرگ و ولایات مشهورانش ننکنگ(۳) و جوی آب بزرگ در آن شهر روانست و تبکسیك(۳) و قلعهٔ شیکات(۴) و طلمسکو(۵) و غیر آن بسیار است، ختن مملکتی بزرگ است و از اقلیم چهارم و پنجم از مشاهیر بلادش کاشغر و ینگی تلاس(۶) و صیرم و یارکند و ولایات بسیار و توابع بیشمار دارد، خوارزم و جرجانیّه مملکتی بسیار است از اقلیم پنجم و سردسیر است دار الملکش ارگنج است و اکنون بخوارزم مشهور است و در ما قبل اوّل فیل پس منصوره پس ارگنج گفته اند و شهر کات را نیز جرجانیّه خوانده اند و دیگر بلادش هزارسف و درغان وخاش و اردخشمیثن و سافردز و نوزوار و کردران خاش و قریهٔ فرانکین و ماذمینیه و مزداخغان و غردمان و خیوق که مقام شیخ نجم الدّین کبری بوده است و این قصبه کوچك است و ولایات بسیار و مواضع بیشمار دارد و ارتفاعات از غلات و میوه‌های خوب دارد بتخصیص خربزه بغایت خوب باشد، دشت قپچاق باقلیم سادس صحاری و علفزارهای نیکوست بر شمال بحر خزر افتاده است و درو عمارات و بلاد و قری اندکست و اکثر سکّانش صحرانشین اند از بلاد مشهورش خزر که آن صحرارا بدو باز خوانند و دشت خزر گویند و برطاس(۷) و سوار و محتال(۸) و سرای باتو و سریر درازش یکماه راه بود و اکثرش زمین هامون است و ارتفاعش اندکی غلّه بود و جاورس

(۱) Variants خان بالق (۲) Cf. *Habib*, III, pt. 1, p. 14, *Rauzat* V, 18. (۳) Variants of both names numerous: بتاتك, بلنك, نكينك, تنليك, تبلنك, سكات, ستكات, شكار, سمكات (۴) قمكيتك. نبليك, عكسك, بيكتك, تبكيك, بكنك (۵) طلميكو, طلمنك, ظلمكو, طلمنكو etc. cf. A. F. 363, 365. (۶) تلاش (۷) Cf. Qaz. II, 390; I. H. 283. (۸) محبال, محيال

و دیگر حبوب صیفی بیشتر و بهتر باشد انگور و میوه و پالیز نادر بود و پنبه هیچ نبود امّا چون علفزار نیکو دارد دوابّ و مواشی فراوان باشد و معاش اهل آنجا از ایشان بود هواش سرد است و آبش از عیون و آبار از جبالش ارناق و کرماق[1] مشهور است و از ادویه اتل و ترك مردم آنجا اکنون بعضی دین اسلام یافتــه اند ، دیار یاجوج و ماجوج از اقلیم هفتم است و خلق آنست بلادش اندك و صحاری و اماکن بسیار است ما بین بحر چین[2] و دریای شرقست از مشاهیر اماکنش حصن که در آنجا محافظان اند و دین اسلام دارند ، سقسین[3] و بلغار دو شهر کوچك است از اقلیم ششم صحاری و ولایات بسیار بدان منسوبست اکثر موئینه از آنجا آورند ، سند مملکتی بزرگ است از اقلیم دویم و بلاد بزرگش منصوره و ملتان و لهاور و هیاطیه[4] و فرشاور و ملکفور و قصدار و نهروالــه و قس که درو نبات و نیشکر و ثیاب بسیار بود و ناردین[5] و قامهل که درو موز و نارجیل بسیار است و سر حد هند است و قصران و قلری و قندابیل و قیقان و قوج[6] و قنبلی و قلعهٔ نهسم[7] که بتخانهٔ بزرگ هند آنجا بودی و دیگر مواضع و بلاد و صحاری بیشمار است اهالی آنجا اکثر زبان فارسی گویند هوایش گرمسیر است و انواع حبوبات باشد ، صغانیان مملکتی بزرگ و وسیــع است و از اقلیم سیم و چهارم است و ولایت بیشمار دارد و ارتفاعات انواع بسیار دارد و مردم آنجا اکثر دین اسلام دارنــد ، سقلاب[8] مملکتی وسیــع است از اقلیم هفتم و از بلاد مشهورش مدینة الفیل که آنرا قطانیه گفته اند شهری عظیم بزرگ است

(۱) Variants ارتاق , کرناق (۲) ختن (۳) Qaz. II, 402. (٤) سلطانیه, بهاطبه , هیاطنه , هیاطله , سیاطیه , میاطیه (٥) ناروس , مادین , cf. *Guzīdah* p. 397 ines 6 and 4 from below. (٦) فرخ , مرج (۷) نهم , نهیم , هیم possibly for برهمن. For the other towns mentioned see Yaq. III, 874; IV, 21, 94, 106, 217; Muq. 477; A. F. 347, 356. (۸) صقلاب cf. Qaz. II, 413, 415.

و توابع بسیار دارد ارتفاعش اندکی غلّه بود و صیفی نیکوتر آید، فرخار(١) مملکتی است از اقلیم ششم و ولایات و توابع بسیار دارد و اهل آنجا در حسن و خوبی صورت درجهٔ کمال دارند در حق ایشان گفته‌اند

بیت

همه جور من از فرخاریان است * که مارا هم همی باید کشیدن
گنه فرخاریانرا نیز هم نیست * بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست * ولیکن کس نمی یارد چخیدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه * بدین خوبی نبایست آفریدن
که از ذوق لب و دندان ایشان * بدندان لب همی باید گزیدن

قرغیز(٢) و سنکّا مملکتی است از اقلیم ششم دار الملکش قراقرم اوکتای قاان ساخت هوای سرد دارد و آبش فراوان و غلّه اندك بود و حاصلش از حبوب صیفی بود و علفزارش نیکوست تا برود آبن رسیدن که یورت اصلی چنگیز خان بوده است و اوکتای قاآن درآن شهر عمارات عالی کرده از کوشك و سرای و امثال آن فراوان و آنچه جای نشست او بوده آنرا قوشی خوانده اند، قندهار مملکتی بزرگ است از اقلیم سیم و چهارم بلاد بزرگش قراخالوك(٣) و ولی شالوك(٤) که دار الملك است و زایدندان(٥) و اغناب(٦) و دیگر بلاد و ولایات و صحاری بسیار و ارتفاعش غلّه و

(١) Dawlat Shāh 69. The verses following are by Nāṣir-i-Khusraw, and are quoted by Jāmī in his *Bahāristān*. (٢) Variants قیرغز, فرعین, قرغه mostly without points. See Qaz. II, 392; Yaq. I, 33. Mustawfi in the *Guzīdah*, p. 559 line 7, gives the following discription of the boundaries of Mongolia و آن زمین‌را حدود شرقی تا ختای و غربی تا ولایهٔ ایغور و شمالی تا قرغیز و سلنکّا و جنوبی تا تنکت و تبت پیوسته است. For Salanga cf. *Rawẓat* V, 3 and *Habīb* III, pt. 1, p. 4. (٣) قراخانوك, فراحانك, قراچارترك (٤) ولی شابوك, ولبشانك, ذنی شانك, دبی شابك (٥) زرین دندان, روی دندان, زرین وندان (٦) اغباب, اعیاب, اعناب

اندك میوه باشد، کابل مملکتی است از اقلیم سیم و بلاد و مواضع بسیار دارد ارتفاعش نیشکر و دیگر محصولات گرمسیری فراوان باشد، کشمیر شهر بزرگ است از اقلیم سیم و بارو و خندق عظیم دارد و ولایات بسیار از اقلیم سیم و چهارم از توابع اوست و مردم آنجا چون با ترك آمیخته شدند حسن صورت دارند و بغلبه بحسن و فرط ملاحت مشهور اند، کیماك[١] ولایات و صحاری بسیار دارد و از اقلیم ششم است درو عمارات بسیار بلاد و قری کمتر است و سردسیر است و مزروعات و مغروسات نادر نباشد امّا دوابّ و مواشی بسیار بود، ماچین مغول ننکیاس[٢] خوانند مملکتی طویل و عریض است از اقالیم اوّل و دویم ودار الملکش شهر خنسای است و بعضی سیاهان[٣] گفته اند که از آن بزرگتر شهر در ربع مسکون نیست و باتّفاق دز حدّ شرقی بزرگترین بلاد است و آنرا بحیره در میان شهر است دورش شش فرسنگ باشد و در حوالیش عمارات شهر است و هوایش گرمسیر است ارتفاعش بیشتر نیشکر و برنج بود و خرما آنجا چنان معدوم و عزیز الوجود است که یك من به من شکر بدل کنند و گوشت خوردنی اکثر از ماهی و گاو بود و گوسفند نادر بود و سخت گران باشد و درو کثرت مردم چنانکه حامی و حارس از الوف گذشته اند و بتومان رسیده و اکثر آن قوم کافر اند امّا با قلّت عدد مسلمانانرا قوّت بیشتر باشد، ما وراء النهر مملکتی بزرگ است از اقلیم چهارم از و بلاد مشهورش بخارا و سمرقند و سغد و خجند و زرنوق[٤] و نور[٥] و کش و بدخشان و ترمد و اشناس و بیکند و اسروشنه و اوزکند و اترار و چاچ و اسبیجاب و نسف و نخشب و طراز و فاراب و فناکت و سغناق و کنت[٦] و در صور الاقالیم آمده گویند که در زمان

---

(١) Yaq. I, 33; IV, 401; I. K. 28, 31. (٢) Variants نکیاس, بیکناش

(٣) سیاحان, سیاخوان (٤) *Ẓafar Nāmah* II, 646. (٥) نوره, بورة possibly سوران

(٦) Cf. Yaq. II, 127; IV, 309.

ما قبل بخارا دیواری داشته که قطرش دوازده فرسنگ بوده و سغد مشهور است که از نزهات جهان بوده است از بخارا تا سمرقند هشت روزه راه است بر کنار آب باغ بباغ بوده است و اهل ما وراء النهر غریب دوست و صاحب مروّت باشند و در آن ملك بقرب بیست هزار دیه و مزرعه بوده و در اکثرش مردم سپاهی و مسلّح بوده اند و از کثرت مخالفت باکفّار هر کس‌را با سلاح و زره لازم بوده است، مکران مملکتی بزرگ است از اقلیم دویم وسعتش دوازده مرحله دار الملکش فنزبور طولش از جزایر خالدات صج و عرض از خطّ استوا کد هوایش گرمست و آبش از رود و دیگر بلاد بزرگش تیز و منصوره و فهلفهره و زراعات و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد، مکس[1] و باشقرود[2] دو شهر بزرگ است با اقلیم هفتم و صحاری و مواضع بسیار از توابع اوست و اکثر سکّانش صحرانشین، هند مملکتی بسیار است بر و بحر و اکثر گرمسیر و در فسحت عرصه آن گفته اند که دانگی از معمور جهان باشد و در این کتاب چند ولایت اورا که[3] مشهور ترند یاد کنیم و مشهور است که کثرت مردم و لشکر آنجا بیقیاس بود و بلاد بزرگش دهلی از اقلیم دویم است و اکنون تختگاه سلطان و شهری بس بعظمت دویرقیر[4] از اقلیم دویم است و زیتون و سرندیب از اقلیم اوّل است و سومنات و قنّوج از اقلیم دویم است و کنبایط[5] و گجرات و مرغ و ماه[6] از اقلیم دویم است ومعبر و ملی بار و مقدشو[7] و تلنگ و قلعه مشهوریست بسر حدّ چین و در آن دکان ارزیز است و بدین سبب ارزیزرا قلعی خوانند و ارور[8] و تانه و دیگر بلاد معتبر و ولایات بیحد و اندازه است چنانکه ملی بار و

(1) Variant مکش (2) Qaz. II, 411; Yaq. I, 468. (3) For the towns named see A. F. 340, 356. Ibn Baṭūṭah III, 340, 366; IV, 46, 53, 297, 302. (4) دبیر، دوبسر، ودبیر (5) کنبایت، کنباید (6) مرع و مار or مابی (7) Yaq. IV, 602. (8) اروس، اورس and Muq. 477; A. F. 347, 358.

گجرات و کنبایط هر یك هفتاد هزار پاره ده و توابع دارد، یمن مملکتی بزرگ است و همه گرمسیر و از اقلیم اوّل و دویم و دار الملکش اکنون شهر تعزّ است و در سابق صنعا بوده و صنعارا آب و هوا چنان موافق بوده که چهار فصل بر یك مقام میتوانسته اند بود و قصر غمدان که از معظمات و منزّهات عمارات جهان بوده در صنعا بوده است و بر درگاهش نوشته بودند وَ لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ أَنْ لَا تُخَلَّدَ وَ لَاكِنْ عَلَّمْنَاهُ اخْرُجْ سَاعَةً عثمان آنرا خراب کرد و کنیسه قلیس[۱] که ابرهه بن صباح هم در صنعا ساخته بود از معظمات عمارات جهان بوده است چنانکه از غایت عظمت و زینت عقل درو حیرت شده صفّاح اوّلین خلیفه بنی عبّاس آنرا خراب کرد و ازو مال بیقیاس بر داشت و شهر عدن قصبه ایست امّا چون فرضه است شهرت دارد و حضرموت هم شهری کوچك است و هود پیغمبر علیه السلام آنجا آسوده است و عمان بزرگترین شهر ایست از آن بلاد و دریای عمان بدان منسوب است و بلاد مهره ولایتی بسیار است و شهر بزرگش‌را شحر خوانند و ملك یمامه در بعضی کتب از یمن شمرده اند و در چندی جا از ولایت حجاز در قصبه دقرای یمامه دیوان جهت سلیمان علیه السلام قصری سخت عالی ساخته بودند از سنگهای عظیم و دار الملکش یمامه بوده و دیگر بلاد یمامه فلج که مقام قیس عیلان بوده و زرنوق و قرقری و ارون[۲] و دیگر بلاد مشهور یمن جون فیلان[۳] و فرغان[٤] و قالمه[٥] و قلیاته[٦] در مسالك الممالك آمده که بئر معطلة و مصر مشیّد که در قرآن آمده[۷] در زمین البون مملکت یمن بوده است و حکایت عظمت استحکام بروج مشیّده زاید الوصف بوده و در کلام مجید در ذکر استحکام آنرا

---

(۱) Cf. Qaz. II, 13, 34. (۲) Variants رزتوق and زرونق: Hamdani (p. 164) gives قرقرا: Variant اردن (۳) قیلاتی ,فعلان (٤) قرعانه Hamdani (p. 164) الفرعة (٥) فایه ,فایه (٦) قلهاث ,قلهات (۷) Qur. XXII, 44: I. K. 137.

میفرماید که قوله تعالی[1] أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ و در تفاسیر آمده که آن عمارت‌را پادشاه رس از رویی و مس و ارزیز و آهن ساخته بود چنانکه هیچ منفذ نداشت و بر سر باروهاش چندین هزار پاسبان نشانده بود و أَصْحَابَ ٱلرَّسِّ که در قرآن ذکرشان آمده بدو منسوبند[2] و در تاریخ قضاعی آمده که هلاك قوم عاد در زمینی بوده که ما بین عمان و حضرموت است از حساب یمن،

نصف الغربیّة و آن بیست و هفت مملکت است، ارمنیّة الاصغر از اقلیم چهارم است مشاهیر بلادش سیس و قرین و طرون[3] و دیگر بلاد و ولایتی بسیار و مملکتی بیشمار است هوایش بسردی مایل است و بعضی معتدل است و انواع زراعات و الوان میوه بسیار است، آس و روس[4] از اقلیم هفتم است بلاد بزرگش کوتابه و اربا[5] و دیگر بلاد و صحاری بسیار و علفزارهای خوب و مردم آنجارا دوابّ و مواشی بسیار و بیشمار است و بنیاد و معاش آن طایفه بر آن است و موئینه روسی بسیار آرند در این ولایت، افریقیّه از اقلیم دویم و سیم است مملکتی طویل و عریض است و بلاد مشهورش طرابلس و مهدیّه و تونس و تاهرت و سجلماسه[6] و قسطنطینه و قفصه[7] و حامه[8] و سماط[9] و ملیانه[10] و قموده[11] و دار الملکش قرطاجینه بوده است و از غایت خوشی شهرش به بهشت نسبت داشته اند و باروش از سنگ مرمر بوده است بزمان عثمان در

(١) Qur. IV, 80. (٢) Cf. Qur. XXV, 40. (٣) Variants قیرین, قبرس, قهرس, فرس, طرس, طربرون, طربران, فربرون, طربزون (٤) See Yaq. IV, 318, who quotes from Iṣṭakhrī, but the passage is not to be found in the printed text. A. F. 223; I. B. II, 448. (٥) اناما, ارما, ازبار, اربار, ارتاد, اوریار, اویار, اوزبار etc. (٦) I. B. IV, 376. (٧) I. H. 69. (٨) حمه, حمد, حمیه cf. I. H. 69. (٩) سماطه: cf. Muq. 225. (١٠) بلیانه cf. I. B. IV, 327, مسیله, قلشانه (١١) فمؤنیه, possibly قمنور cf. Muq. 217 and Idrisi 29, 30.

حرب مسلمانان خراب شد و از آن وقت باز خراب است و از جملهٔ عمارات درو دو ستون پیدا است از مرمر دورش پانزده گز در علوّ چهل گز دیگر عمارانش بر این قیاس توان کرد و اکنون دار الملکش افریقیّه است، الآن و سوداق از اقلیم پنجم است مملکتی فسیح و ولایتی طویلست و صحاری بسیار دارد و مردم آنجا بهشتر صحرانشین باشند و دوابّ و مواشی دارند و معاش ایشان از آن باشد، اندلس از اقلیم سیم و چهارم است و مملکتی طویل و عریض است در صور الاقالیم آمده که بزمان سابق اندلس‌را از حساب ملك رُوم شمرده اند و در عهد اسلام مملکتی علی حده شده است و دار الملکش در ما قبل قرطبه بوده است و در مغرب بزرگتر و پر نفع تر و پر میوه تر از آن شهر نبوده است و بارو از سنگ داشته و درو مردم متموّل بسیار بوده و اکنون در عمارات وسط است و دار الملك اندلس اشبیلیه شده است و دیگر مشاهیر بلادش جیان و سرقصته و تطیله و لارده و فرج[1] که وادی الحجاره نیز خوانند و کونکه و قرقشونه[2] و قنطره و قسطیلیه[3] و قلعهٔ ایوب و المریه و بلنسیه و قادس و ترجاله و قوریه و مارده و استجه و قبره و ریه و غرناطه که شهری بزرگ است چنانکه سه جامع دارد و فریش[4] نیز شهر بزرگ است و درو معادن آهن و سنگ مرمر بسیار است و از میوه‌هاش فندق بیشتر بود و بحیره[5] کوره ایست و درو قصبات و قری بسیار است و از میوه‌هاش زیتون بیشتر است و مدینة النجاس[6] که از عجایب عمارات جهان است در آن ملك است و آنرا دور بارو چهار فرسنگ است و علوّ دیوار زیادت از پنجاه گز و دروازه ندارد بعضی گفته اند که ذو القرنین اکبر ساخته است و اصحّ آنکه دیوان بفرمان سلیمان علیه السلام کرده اند و مفسّران در تفسیر آیة قوله تعالی وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ وَ مِنْ

---

(١) A. F. 179. (٢) Yaq. IV, 65. (٣) Yaq. IV, 97. (٤) Idrisi 207.
(٥) Variant قبره (٦) Qaz. II. 375.

ٱلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ گفته اند از آن چشمه روی گداخته آن بارو ساخته شد و بنی آدم آنجا کمتر رسند و در عهد بنی امیّه شخصی آنجا رسیده بود خلیفه‌را از حال آن حصار خبر داد خلیفه با او کسان فرستاد و از اندرون حصار آواز غلبه میشنودند امّا از استحکام حصن دخول در وی متصوّر نبود و هرکرا بحیله و تدبیر بر سر بارو فرستادند قهقهه زد و در اندرون حصار افتاد پس شخصی‌را مال بسیار پذیرفتند و نردبانی ساختند چنانکه بر فرازش رفت و در درون حصار توانستی دید و آن مردرا ریسمان محکم بر میان بستند و بر آن نردبان رفت چون در درون حصار نگرید او نیز قهقهه زد و میخواست که اندرون حصار در افتد ریسمان بکشیدند آن مرد دو پاره شد نیمی در اندرون افتاد و آن نیمی که در ریسمان بسته بود بیرون بماند و قطعا از اندرون حصار حال معلوم نشد بقیاس آن نواب با خلیفه گفتند که مگر سلیمان پیغمبر عم دیوانرا در آن حصار محبوس کرده است و این افعال ایشان است زیراکه بنزدیک مدینة النحاس بحیرهٔ بسیار موّاجست و در گردش نی فراوان رسته است پیش از این تفحّص هم در عهد بنی امیّه امیر موسی بن نصیر ملّاحانرا در آن بحیره فرستاده بود و از آن ظرفی چند بر آورده بودند از مس و قلعی ساخته و مهر کرده چون آنرا میشکستند شکل مردی زرین باسلاح سوار با پیاده پیدا میشد و در هوا میرفت و میگفت یا نَبِیَّ ٱللّٰهِ مَا نُعَاوِدُ إِلَيْكَ قَطُّ فهم کردند که سلیمان عم دیوانرا در آن محبوس کرده و هم بنزدیک مدینة النحاس دو لوح از سنگ ساخته اند و بر آنجا احوال انبیا علیهم السلام و ذکر پیغمبر نیز صلّی الله علیه و سلّم نوشته و مواعظ و وصایای بسیار مفید آورده و این نقلها از تاریخ مغرب است و در عجایب المخلوقات گوید که سبب قهقهه زدن مردم برویت مدینة النحاس آنکه در آنجا کوه سنگ باهت است و خاصیت این سنگ چنانکه هر آدمی که نظر بر آن افتد قهقهه زند و خنده ناك شود و چندان بخندد تا بمیرد

و دیوانرا از آن سنگ لذّتی عظیم است و در معجم البلدان[1] آمده که جزیرهٔ قابس بغربی اندلس است و درو طلسمی ساخته بودند که مانع دخول اهل بربر بود بدان ملك زیرا که اهل آن ملك‌را از بربریان آسیبی عظیم رسیدی ودر سنه اربعین و خمسمایه آن طلسم باطل شد، بادیة العرب جبال و صحاری بسیار است و از اقلیم دویم و سیم طولش از حدود شام تا بحر فارس و عرض از مکّه تا نجف و هریك کمابیش دویست فرسنگ مسافت دارد و سکّانش اعراب صحرانشین اند و قبایل بیشمار و اگرچه آن دیار گرمسیر عظیم است و بی آب امّا در غایت خوشی هوائی دارد و از خوشی هواش گفته اند قالت الطاعة أنا أنزلُ بالشام فقال الطّاعُونُ أنا مَعَكَ وقال الخَصيبُ أنا أنزلُ بالعِرَاقِ فقال النّفاقُ أنا مَعَكَ فقالت الصحّةُ أنا أنزِلُ بالْبَادِيَةِ فقال الشَفَاء أنا مَعَكَ و بنابرین سکّان آنجارا رنجوری کمر بود و درین معنی گفته اند قِيلَ لِحَكِيمٍ مَا بَالُ أَهْلِ البَادية لا يَحْتَاجُونَ الى الأَطِبَّاء قالَ لِأَنَّ الجِسْمَ الوَحْش لا يَحْتَاجُ إِلَى آلبَيْطارةِ و در آن مقام رزع و غرس به نادر بود وعمارات در موضع چند معدود است و بنیاد و معاش ایشان بر نتایج شتران و سایر دوابّ و مواشی و معاش ایشان لحوم وحوش صحرای مثل سوسمار و غیر آن باشد و بدان سبب دایم ناپاك باشد، بربر مملکتی است از اقلیم دوم و اوّل و از بلاد مشهورش فاس شهری بزرگ است بر ساحل بحر و آب بسیار و کوچك دارد و درو کما بیش ششصد آسیاست و دیگر شهرهای بزرگ بسیار است و عمارات فراوان، جرکز مملکتی است باقلیم ششم و صحاری و علفزارهای بسیار و سکّانش صحرانشین و معاش آن گروه از دوابّ و مواشی بود، حبشه مملکتی است باقلیم اوّل و دوم دار الملکش جرمی[2]. باقلیم اوّل طولش از جزایر خالدات ل و عرض از خطّ استوا ط و آن

(1) Yaq. IV, 3. In the printed text the account is different. (2) Variant خرمی and read حرمی, modern Axum. A. F. 156.

شهریست بزرگ و ولایت و توابع بسیار دارد و از مشاهیر بلادش بجا و زیلع و عیذاب[1] و دیگر بلاد و قصبات بسیار است، حجاز مملکتی است باقلیم دویم و خلاصهٔ آن دیار مکّه و مدینه است شرّفهما اللّه تعالی و شرحش در قسم اوّل یاد گردانید و دیگر بلادش طایف و نجران[2] که مقام اصحاب اخدود است و حجر که مقام بنی ربیعه است و قرن المنازل[3] و تهامه و دیگر بلاد و صحاری بسیار و مردم آنجارا معاش از تجارت و دوابّ بود، حمیر مملکتی است طویل و عریض باقلیم اوّل، سبا مملکتی است باقلیم دوم و سیم ذکرش در کلام مجید آمده قوله تعالی[4] لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ ٱشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ، شام از اقلیم سیم و چهارم است و دار الملکش شهر دمشق و شرحش از پیش رفت و دیگر بلاد بزرگش حمص و حماه و حلب و عکّه و سلمیه و انطاکیه و لادقیه و اجنادین و قنسرین و طبریّه و شمشاط و بلقا و فیق و صور و طربلوس و بعلبکّ و مرعش و رحبه و دیر خالد و بیره و تدمر و اردن و بعظمت ترین عمارتی در آن ملك کنیسه و جامع انطاکیه بوده و در رسالهٔ ملکشاهی آمده در جامعش ستونی یکپاره مربّع است از چوب صنوبر دیدم در بلندی چهل گز و هر ضلعش یك گز ساخته‌اند و در کنیسه گنبدیست چهل گز در چهل گز و علوّ هشتاد گز طبقهٔ اوّل آن عمارت از سنگ تراشیده بر آورده و طبقهٔ دویم از آجر و گچ و طبقه سیم بچوب مسقف گردانیده و بامش بقلعی اندوده و دیگر عمارات آنجا بدین قیاس توان کرد و بشهر تدمر هم عمارات عالی عظیم بوده و در صور الاقالیم گوید که بزمان سابق ملك شام داخل مملکت روم بوده است و در عهد اسلام باز داخل ایران شد تا در سنه احدی و سبعین و خمسمایه آل ایوب داخل مصر گردانیدند و از آن

(۱) A. F. 153, 160. Variants سلاب, جیلاد. میلاد (۲) Yaq. IV, 755.
(۳) لجخه, لجمه, قصه I. K. 133. 150. (٤) Qur. XXXIV, 14.

وقت باز داخل مصر است حصن تبوك سر حدّ است میان شام و تهامه[1] و اصحاب الایکة آنجا بوده اند و شعیب پیغمبر عم بدیشان منزل بوده و مدین که مقام شعیب پیغمبر عم بوده بر شش مرحله آنجاست و قبیلهٔ مدین بدان موضع منسوبند و بقولی بمدین بن ابراهیم خلیل عم منسوبند و آن موضع نیز بدو نسبت یافته و در مدین چاهی است که موسی عم جهت دختران شعیب عم و گوسفندان او از آنجا آب بر کشیده است و آن قصّه مشهور است و در قرآن مذکور قوله تعالی[2] وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمِ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى ٱلظِّلِّ و صخرهٔ موسی عم بقولی در انطاکیه بوده است و غار اصحاب کهف در کوهی بحدود شهر طرسوس، صعید و بلاد عبد المومن مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش و بلاد مشهورش مراکش دیگر مواضع و قصبات بیشمار و بیشتر آن موضع گرمسیر است و مردم آنجا دین اسلام دارند و در زهد و تقوی درجهٔ عالی دارند و هیچ کاری خلاف شرع از ایشان ظاهر نگردد، طرابلس مملکتی است از اقلیم دوم و سیم و بلاد مشهورش فزان و ولایت بسیار دارد، طلیطله خوش شهری است بر سر کوهی بلند و اکثر عماراتش از سنگ کرده‌اند بنزدیك نهر تاجه است و آن رود در بزرگی بدجله نزدیك بود از اقلیم پنجم است و در بعضی کتب آنرا از بلاد اندلس نهاده اند و در چندین مملکت علی‌حده گفته اند مواضع و نواحی فراوان از توابع اوست و در صور الاقالیم گوید در آن ملك سمور بسیار است، طنجه مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش شهر طنجه که نواحی و مواضع و قصبات بسیار و توابع دارد، فرنگ مملکتی بزرگ است از اقلیم پنجم و ششم و هفتم

(۱) Yaq. I, 825. (۲) Qur. XXVIII, 22 to 24.

و خلف آن و دار الملکش شهر بزنطیه که اکنون آنرا قسطنطینیّه خوانند و دویم قیصر روم که قسطنطین نام داشت ساخت و استنبول نیز گویند و از اقلیم ششم است و طولش از جزایر خالدات مط ن و عرض از خطّ استوا مه طالع عمارتش برج سرطان و در مسالك الممالك آمده که آن شهر بر جزیرهٔ افتاده است که سه طرفش شرقی و غربی و جنوبی متّصل بحر روم است و شمالی با خشکی پیوسته و از طرف شرق تا غرب طول آن جزیره شش فرسنگ است و آن شهر دو بارو دارد و بلندی بارو درونی هفتاد و دو گز است بعرض دوازده گز و یك هزار و دویست و بیست و پنج برج دارد و بر هر یك رهبانی ملازم و بلندی باروی بیرونی چهل و دو گز بعرض هشت گز و فاصله میان هر دو بارو شصت گز در آن شهر کنیسه بنام فطرس و پولس حواریان ساخته اند طولش سیصد گز بعرض دویست گز و بلندی دیوارش کمابیش صد گز و سقف و روی دیوار درونی مقام صدر آن کنیسه از مس ساخته اند و در آن شهر کنیسهٔ دیگر است که آنرا بیت المقدس خوانند طولش یك میل که دروا قربان مذبح[1] ایشان است و نزدیك آن مذبح تخته از سنگ سبز زمرد مانند طولش بیست و چهار گز در عرض شش گز در دیوار خانه صدر آن مقام نشانده و برو شکل عیسی عم و مادرش مریم نگاریده و در جوارش دوازده تمثال بر اشکال حواریان از زر طلا ساخته طول هریك دو گز و نیم و هم چشمهاشان از یاقوت سرخ فروزان کرده و در این کنیسه بیست و هشت در از زر طلا و قرب یکهزار من از مس و روی نشانده بیرون از آنچه از عاج و آبنوس و صندل و ساج و غیر آن کرده اند و در این شهر کثرت عمارت چنانکه زیادت از چهار هزار حمام داشته و کنیسه‌ها در خور آن، فلسطین مملکتی بزرگ است و باقلیم سیم منسوبست بفلسطین بن ارم بن سام بن نوح عم و بقولی این فلسطین از نسل حام بن

(1) Variant throughout مطبخ

نوح عَم است و بروایتی دیگر از نسل یافث بن نوح عَم بوده و در بعضی کتب فلسطین‌را از ملك شام شمرده اند و بعضی آنرا مملکتی علیحده گفته اند دار الملکش شهر بیت المقدس است و شرحش در قسم اوّل آمده و دیگر بلادِ مشهورش کنعان و زغر و رمله و بلقا و غزه و عسقلان و بارین و بثلیم و صافیه و اریحا که دار الملك جبّاران موسی عَم بوده و بقولی دار الملکشان بلقا بوده و بلاد قوم لوط باکثر روایات در فلسطین بوده است در جنوب بیت المقدس مایل بشرق و ولایتی بغایت خوش و مرتفعی و بقولی هفت پاره شهر بوده است و بدیگری پنج پاره بوده است صبعه و صغر و عمره و ادماه و سدوم و آن معظم ترین بلاد بوده و در هریك انبوهی تمام بوده و هر یکرا قری بسیار از توابع اوست و سبب خرابی آن دیار کثرت لواطه و نافرمانی بحکم خدای و آن حکایتی مشهور است و در تواریخ و تفاسیر مسطور اکنون آنرا مؤتفکات و زمین مقلوب میخوانند و درو هیچ رستنی نبود و تیره گی عظیم دارد ولا شك زمینی که محلّ غضب خدایی گردد چنین باشد و به بعضی روایات این بلاد در مفازه بوده که مابین کرمان و قهستان است و تمشیت قطّاع الطریق و این روایت ضعیف است و در فضیلت فلسطین در تفسیر کلبی آمده است قوله تعالی(1) یَا قَوْمِ ٱدْخُلُوا ٱلْأَرْضَ ٱلْمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ و قوله تعالی إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ در شان فلسطین منزلست،

قبط از اقلیم دویم است و مملکتی طویل و عریض و فسیحتی هرچه تمامتر بود، قراقرم از اقلیم هفتم و ما وراء آن است ولایتی طویل و عریض و بیشتر سکّانش صحرانشین اند و بلاد وقری کمتر بود و معاش ایشان بر دوابّ و مواشی است، قیروان شهری عظیم باقلیم سیم است و دار الملك بنو اغلب بوده و ایشان بر ظاهرش شهر رقاده ساختند و هر دو با هم پیوسته گشت و بلاد و ولایات بسیار از توابع اوست مثل قابس

(1) Qur. V, 24 and XXI, 71.

که بریك فرسنگی دریاست و شهری بزرگ و خوش و درو جامه‌های خوب بافتند و میوه‌های فراوان باشد و زویله و صبرهٔ قیروان و سوسه و سفاقس[١] و غیر آن ولایتی بسیار است، قلزم شهر وسط از توابع مصر است و اقلیم دویم بر ساحل بحر قلزم و آن دیاررا بدان شهر باز میخوانند و آنجارا آغاز لسان البحر خوانند اگرچه آن شهر از توابع مصر است امّا جهت معروفی آن بحر شرحش علیحده نوشتن بهتر بود، مصر مملکتی طویل و عریض است باقلیم سیم و شرح مصر و اسکندریّه در قسم ثالث گفته شد و از آن دیگر بلاد مشهورش مثل دمیاط و منف و عریش و انتوهی و ایله و فوه و قیس و منیه[٢] و قفط که وقف علویان است در معجم البلدان آمده[٣] که در آن ملك غیر از آن موضع و حبس الجیوشی وقف نیست و الفیوم که بعهد یوسف عم صحرای بی نفع بود و یوسف عم بامر حقّ تعالی جوی از نیل اخراج کرده در مدّت هفتاد روز آن موضع آبادانی شد و مردم نشین فرعون گفت هذا عمل الف یوم آنرا الفیوم و بدان نام منسوب شد و یوسف عم بر آن جوی ولایات بسیار ساخت و مدار مصر اکنون بر ارتفاعات آنجاست و آغاز آن ولایت از مصر کهنه است، مغرب از اقلیم اوّل است و ما قبل اوست و مملکتی فراوان بی اندازه دارد بلاد بزرگش مدینة الفیل و آنرا قطانیه خوانند شهری بزرگ است و درو کنایس بسیار و عجایب و غانه[٤] و قمراطه و قصر الفلوس[٥] و دیگر بلاد بزرگ در صور الاقالیم آمده که در مغرب بنزدیك خطّ استوا و سفالة الریح مفازه ایست قرب پانصد فرسنگ در پانصد فرسنگ و درو از کثرت ریگ روان و گرما و خشکی زیادت عمارتی نه و به بعضی روایات آنرا مفازة العالج گفته اند و از رسول صلعم مرویست که من قال حین

---

(١) Variants رفاده (already given) and رصافه (impossible) cf. Idrisi, 106, 109, 110, 111. (٢) Idrisi 145, 148, 151. (٣) Yaq. IV, 152. (٤) Idrisi, 6. (٥) Yaq. IV, 118, 173.

ينام على فراشه استغفر الله الذى لا اله الاّ هو الحىّ القيّوم و اتوب اليه غفر الله ذنوبه و إن كان مثل رمل العالج و در جامع الحكايات آمده كه بيكجانب آن مفازهٔ ريگ روان است كه يك راه بيش ندارد و آن راه جز در هر هفته روز شنبه گذرند و در ميان ريگ شهرى است كه درو همه زنان اند[1] و اگر مردى آنجا رود از اقتضاى آن آب و هوا از مردى بيفتد و باندك زمانى بميرد و تناسل ايشان از چشمهٔ ايست كه چون زنان درو نشينند حامله شوند و دختر آورند و اگر احيانا پسرى آيد بطفلى بميرد و چون آن زنان از حيض پاك شوند اگر در آن چشمه بنشينند دويم روزرا باز حيضشان معاودت كند و چندان خون از ايشان رود كه بيم هلاك كشان باشد و بقدرت خداى تعالى آن زنان طالب شهوت نيستند تا بمرتبهٔ كه اگر زنى از ايشان بدين ولايت رسد چون مردى با او دخول كند عظيم برنجد امّا چون مدّتها آنجا باشد و با اين آب و هوا خوشى كند اورا نيز آرزوى مرد پيدا شود و ايشان دين اسلام دارند و در كار طاعت و عبادت درجه شان عاليست و هر كارى كه جهت نظام امور دنيوى مرد آنرا بايد كرد از فلاحت و صناعت و غير آن آنجا همه زنان كنند و هر چيز شان كه حاصل شود همهرا با هم شركت بود و بزرگى و كوچكى و نزاع جهت سود و زيان در ميان ايشان نيست و زيادت جوئى و تنعّم طلبى و زينت خواهى وذلّه بندے بمعتقد ايشان حرام است و الحق خوش مذهبى و روشى دارند و چنين زنانرا بر بسيار مردم ترجيح و تفضيل ميرسد و بديگر كران آن مفازه هم در ريگ روان شهرى ديگر است و در آنجا بعضى از يك سبط بنى اسرائيل ساكن اند و ايشان بعد از غرق شدن فرعون و قبطيان از خداى تعالى در خواسته اند يارب مارا بارى ديگر بميان مردم مبر و بديشان مشغول مگردان و بجايى فرست كه بى تشويش و وسوسهٔ شيطان ترا پرستش توانيم كرد لطف يزدانى

(1) Qaz. II, 408.

ایشانرا از وساوس شیطانی رهانید و بدان زمین رسانیده است و آن ریگرا سدّ ایشان گردانیده است چنانکه در هر سال یك روز بیش راه بدین ولایت ندهد و آن نیز از بهر آنکه تا مردم گاه‌گاه از حال ایشان واقف گردند و در طاعت حق سبحانه و تعالی با ایشان موافقت کنند و در قرآن در حقّ ایشان آمده است[1] وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و در کتب معراج آمده که رسول صلعم در شب اسری بدان شهر رسیده و آن قومرا دیده است و ایشانرا باسلام در آورده و در میان ایشان سؤالها و جوابها رفته اوّل پرسید که خانه‌های شمارا همه بیك بالا و یك رسم و شکل بی تکلّف می بینم و هیچ مرتبه و شرف بر هم ندارد سبب چیست گفته اند سبب آنکه ما همه از یك نژادیم و جز از بهر پرستش حق تعالی از والدین نزادیم و در پرستش هیچ فضیلت بر هم نداریم و در این مهمان خانه دنیا بر گذاریم و راه گذاری و سفری‌را دل بر مرحله نهادن و آنرا تزیین دادن از جهل بود گفت بر در همه خانه‌ها گورها میبینم چرا چنین کرده اید گفتند جهت آنکه از مرگ فراموش نکنیم و در هر عملی کوشیم که از آن در گور حلّهٔ رحمت پوشیم گفت طاعت بی خورش و پوشش حلال نبود و در معرض قبول نیفتد خورش و پوشش شما از کجا است که بی شبهه بود گفتند که ما همه زن یك خانه ایم و مؤنت همه بر خداوند آن خانه بود و خداوند خانهٔ ما خدای تعالی است و رزق ما بر دست اوست ما تخم غلّه و پنبه و دیگر چیزها در صحرا زرع کنیم و آبش حقّ تعالی از هوا بفرستد ما آنرا بورزیم و بر داریم و بیك جا نهیم بقدر حاجت از او هر کس بر میگیریم خدای تعالی برکت میدهد و تا سال دیگر مارا کفاف میباشد گفت گوشت خوردنی از چه سازید گفتند گوسفندان بر صحرا و همچون غلّه و غیر آن در میان داریم که همه راست امّا اکثر قوم ما حیوانی کمتر خورند گفت ترازو و پیمانه در میان شما باشد

(1) Qur. VII, 159.

تا هر کس داند که تا چه میبرد گفتند نه چون هیچ کس زیادت از احتیاج نمی بریم به پیمانش چه حاجت بود گفت در آنجا پیشه‌وران باشند یا نه گفتند همه پیشه‌ور باشد امّا متاعشان فروختنی نبوْد بجهت یکدیگر بقدر حاجت سازیم گفت شمارا قاضی و حاکم جائی بود که میانشان نزاع باشد تا دوان انصاف باید کرد گفتند چون ما همه عیال الله ایم و ما بحتاج ما بقدر حاجت او میدهد مارا با هم چه نزاع باشد تا در آن انصاف باید داد و تا بقاضی و حاکم محتاج بشویم گفت چون قاضی و حاکم نیست اگر از یکی جریمه صادر شود حکمش چگونه کنند گفتند تا غایت که شرف دین اسلام نیافته بودیم لطف یزدانی طریق وساوس شیطانی بر ما مسدود گردانیده بود و بی وسوسهٔ شیطانی عصیان از آدمی صادر نشود اکنون که بشرف دین اسلام مستسعد گشتیم امیدواریم که در طاعت درجهٔ ما عالی تر گردد از زمان سابق و هیچ معصیتی لا حق نگردد گفت اینجا طبیب باشد گفتند نه رنج وراحت بفرمان خدای تعالی است اگر رنج مرگ آید بیشك طبیب آنرا دفع نتواند کرد و اگر مرض الموت نبود خود بطبیب حاجت نیفتد گفت در این زمان آواز گریه بگوشم رسید و آواز خنده از دیگر جایی سببش چیست گفتند خنده بران بود که شخصی با ایمان رحلت کرد و گریه بر آنکه فرزندی متولّد شد نمیدانیم که با ایمان خواهد بود یا نه حضرت رسول صلعم چون ایشانرا در همه امور چنین نیکو کار و پاك اعتقاد یافت در حقّ شان بنیکوئی دعا کرد و روان شد که اَللّٰهُمَّ أغْفِرْنَا بِحُرْمَةِ حُسْنِ أعْمَالِهِمْ و اشتغلنا بِطَاعَتِكَ عَنْ أمْثَالِهِم بِرُبُوبِيَّتِكَ وَ مَلَائِكَتِكَ و أنْبِيَائِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أرْحَمَ ٱلرَّحِيم، هرمان بحدود مصر است و از اقلیم سیم و از عجایب عمارات جهان در تاریخ مغرب گوید که بعضی گفته اند که ادریس پیغمبر عم ساخته و بر بیرون در احجار آن هرمان اشکال نمودارست اکثر صنعتها منقوش گردانیده تا چون جهان‌را از واقعهٔ مثل طوفان و غیر آن خرابی رسد و نسل منقطع شود و صنایع پوشیده

ماند چون باز قوی پیدا شوند آن اشکال و نقوش ایشان‌را دستور آن صنعتها گردد و بعضی گفته اند که از عمارات فراعنـه است و خوابگاه ایشان و از چندان استحکام غرض آنکه امتداد زمان آن عمارات نا چیز نگرداند و اشخاص آن مدّتی ظاهر نشود و پوشیده بماند و جمعی گفته اند بسبب قدمت بانیش معلوم نمیشود و زیرا کتابتی که در آنجا منقوراست بخطّی است که در این عهد کس نمیتواند خواند و بدین سبب حقیقت آن سخنها معلوم نمیگردد و در تاریخ بنای آن آنچـه در افواه مشهوراست بنی هذا الهرمان نسر الطایر فی السرطان و بدین دلیل چون اکنون نسر الطایر در آخر جدی است و در هر برجی کم از دو هزار سال نمیتواند برید اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ عمارتش تا اکنون زیادت از دوازده هزار سال بود و العلم عند الله تعالی، هفت گنبد است بزرگترین آن‌را هرم میدوم خوانند و در مسالك الممالك و در تاریخ مغرب و غیر آن گوید که چهار صد ذراع در چهار صد ذراع طول و عرض دارد و بمقدار بیست گز و سی گز شاهولی بر رفته است و بعد از آن بشکل گنبدی نیز در آورده چنانکه هر ضلع آن مثلّثی نماید و علوّ آن هم چهار صـد گز است و بمقدار بیست گز در بیست گز در میانش گنبدیست زیرش مربّع و بالاش مثمّن گردانیده پس بمرور گنبدی در آورده و چنان باندام سنگها بر هم نشانده که گوئی یکپاره است و درو وصل ندارد و در شیب آن سردابه که عمق عظیم دارد و بریسمان دراز در آن توان رفت و درو قبور موتی است و بعضی‌را اعضا و عظام هنوز بر قرار است و آن از خاصیّت خاك مصر است و باقی دیوار آن هرم بتمام آگنده است و غیر از آن گنبد در آن هرم هیچ تجویفی در آن دیدار نمیدهد و از سنگ تراشیده ساخته اند هر سنگ کما بیش بیست و پنج گز در بیست و پنج گز در عرض سه گز از سنگ سرخ منقّط بسواد ساخته اند و هم برین شکل مربّعی که ذکر رفت کما بیش صد گز در صد گز باشد و مسطور است که

هرم بزرگترین بسیصد سال و کوچکترین بهفتاد سال تمام شده است و دیگرهاش برین قیاس، یونان ولایتی طویل و عریض بوده است از اقلیم پنجم و ششم و درو خلقی انبوه بوده و حکمای فراوان از آنجا برخاسته اند و علوم بسیار حلّ کردند مثل ریاضی و آلهی و منطق و حکمت و صنعت و فلسفه و رمل و تاریخ و هیئت و نجوم و اقلیدس و طبّ و غیر آن و شهر بزرگ آنرا ماقدونیه گویند خاصیّت هوای آنرا صفای ذهن و تیزی فهم و قوّت حفظ و زیادتی عقل و حکمت بوده است اسکندر بقوّت فتح بلاد جهت کثرت حکمت اهل آنجا از فتح آن عاجز شد چون آن زمین را درگو یافت از دریای روم و فرنگ ممرّی برید تا آن دیار بدان آب غرق شد و بفلجهٔ(۱) اسکندر مشهور است و بعضی گویند که فلجهٔ اسکندر آنکه دریای روم و فرنگ میخوانند بر اقالیم رابع و خامس و سادس و سابع واقع است و بهریده اش که اسکندر ساخته آنکه مقبره هرقلس میخوانند و محاذی خلیج زقاق و بحر محیط است و علمای هیئت از این روایت ضعیف نهاده اند و فلجهٔ اسکندررا روایت نخست شمرده اند نقل است که چون کشتی بر زمین ماقدونیه عبور کند از خاصیّت هوای آن ساکنان کشتی‌را جمیع احوال و اعمال گذشته بخاطر آید و العلم عند الله

کتاب الخواتم، بوصف عجایبی که در برّ و بحر ربع مسکونست و اگرچه بعضی از این روایات عقل بدشواری پذیرد امّا بمعنی قدرة اللّه تعالی لا نهایة لها باعتقاد مقبول باید داشت و آن مشتمل است بر مخلص و مقطعی،

مخلص در ذکر عجایبی که در ایران زمین است و هر مملکتی‌را علی‌حده یاد کنیم، خراسان و قومس و مازندران و قهستان در عجایب المخلوقات(۲) آمده که به پنج فرسنگی دامغان چشمهٔ ایست که آنرا بادخانی خوانند اگر از نجاسات چیزی درو افکنند باد و سرما و بارندگی پیدا شود و چون بر دارند تمام فرو نشیند و چنانکه نجاست بیشتر بود باد و سرما

(1) Variants here and elsewhere فلج, قلچه, قلچه (2) Qaz. I, 190.

بیش باشد و این معنی در آن ولایت مشهور است، دیگر در عجایب المخلوقات[۱] آمده که چشمهٔ ایست در میان غزنین و جیبال[۲] همین خاصیّت دارد، دیگر هم در آنجا آمده[۳] که در دیه سیاه سنگ بولایت روغد از توابع مازندران در قعر چشمهٔ کرمان اند جمعی که آب آورند اگر یکی از آن کرمان چیزیرا بزیر پی ببرند آب سبوی او و هر که در عقب او آید گنده شود و هر که در پیش آبش خوش بماند، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده در ولایت مازندران هر بیشه‌را که ببرند و بسوزانند تا زمین هامون شود و بر آن زراعت کنند در سال اوّل بی‌آنکه تخم افشانند از آن زمین سوخته هندوانه شیرین حاصل شود، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که در ولایت بلخ در سنه ثمان و عشرین و خمسمایه زنی بچه آورد مثل یك نیمه آدمی چنانکه از فرق تا قدم بدو نیم کنند. و بسال دیگر بچه آورد بیك تن و دو سر و چهار دست و دو پای، دیگر در قبلهٔ دمغان بر سه فرسنگی چشمهٔ ایست گرم آب بیك نوبت که درو نشینند از مرض جرب خلاص شوند صاحب قولنجرا نیز مفید است[۴]، دیگر در عجایب المخلوقات[۵] آمده و هم در تحفة الغرایب آمده که به دیه ایلابستان[۶] ما بین اسفراین و جرجان غاریست ازو یك بیك آب بیرون میآید و در هر چند سال بموجبی بسته شود و چند گاه دربند باشد تا اهل آن دیار مرد و زن لباسهای خوب پوشیده و با ساز و ملاهی شادی کنان بر در غار روند و نوبت چند سماع دارند همان روز آب روان شد، دیگر در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده[۷] که در بامیان چشمهٔ ایست که هر چند نجاسات درو افگنند قبول نکند و بر خشکی افتد و اگر خواهند که سنگ در میانش افگنند مگر بر کنار بتواند ایستد پای بلرزد و درو افتند

(۱) Qaz. I, 193. (۲) Variants بینال, هیتال (۳) Qaz. I. 192. (٤) Qaz. I, 190. (٥) Qaz. I, 189. (٦) Cf. Qaz. II, 202. Variants املاسنان, ابلانستان, ابلاستان (۷) Qaz. I, 190; Yaq. III, 31.

و غرق شوند ، دیگر در حدود هرات دو پشته است در پهلوی هم یکیرا ایران و دیگریرا توران خوانند در هر سال لشکری که از توران بایران خواهد آمد سنگی از پشتهٔ توران بگسلد و غلطان شود و چنانکه بر پشتهٔ ایران زند آوازش اکثر سکّان آن حدود شنوند ، دیگر صاحب اعظم[1] خواجه عماد الدّین خوافی حکایت کرد نزدیك هرات در کوه چاهی است بادی عظیم از آنجا بیرون میآید چنانکه اگر چند من سنگی درو افگنند بقوّت باد آنرا بر بالا افگند و بدین سبب کس قعر آنرا در نیافته است، دیگر در عجایب المخلوقات[2] آمده که در کوه دماوند چاهیست عمیق چنانکه کس قعر آنرا ندانسته است و بروز از آنجا دودی بر آید و بشب آتش اگر چیزی درو افگنند قوّت بخار آنرا بالا افگند ، دیگر چشمهٔ فراوز در عجایب المخلوقات آمده[3] که غسل در آن آب تب ربعرا زایل کند ، دیگر چشمهٔ اروند[4] بسیستان نی بسیار درو میروید چندانکه در آبست بسنگ شده و آنچه در بیرون آب است نی مانده بود ، دیگر در بسطام در مزار شیخ المشایخ ابو عبد اللّه داستانی[5] بر سر قبر او درخت خشك است چون از فرزندان آن شیخ یکیرا وفات رسد از آن درخت شاخی بشکند ایشان نیز بوصیّت گویند که آن درخت در اوّل عصای پیغمبر ما صلعم بوده است و نسل بر نسل به امام جعفر صادق عم رسید و امام جعفر بسلطان بایزید بسطامی داد و بایزید وصیّت کرد که بعد از او کما بیش دویست سال از داستان درویشی خیزد و آن عصارا بدو دهند چون شیخ المشایخ داستانی بظهور پیوست آن عصا بدو رسید و بوقت وفاتش بوصیّت او در مدفن او در پیش سینه اش بزمین فرو بردند درختی شد و شاخها کشید و در فترت غز شاخی ازو ببریدند آن درخت خشك شد آن کسان که اورا بریده بودند اکثر در آن روز هلاك

(١) Variants خوانی, جلال الدّین خانی (٢) Qaz. I, 198. (٣) Qaz. I, 194.
(٤) Qaz. I, 189. (٥) Variant باستائی

شدند و از آن وقت باز آن درخت‌را این خاصیّت موجود است، عراق عجم و کردستان و لرستان و جیلانات در عجایب المخلوقات آمده (۱) که بولایت همدان بحدود نهاوند چشمهٔ ایست که همان خاصیّت چشمه دیه سیاه سنگ روغد دارد وهمان کرمان در رهگذر آن چشمه اند هر که از آن چشمه آب آورد اگر از آن کرمان چیزرا به پی ببرد آب سبوی او و هم که در عقب او باشد گنده شود و هر که در پیش او بود بر قرار بماند، دیگر در سمیرم (۲) از توابع لرستان چشمهٔ ایست که چون در ولایتی دیگر ملخ رسیده بود دو مرد که بر ایشان خمر نخورده و زنا نکرده بروند و از آن چشمه آب بر دارند و بولایت ملخ رسیده برند چنانکه بر زمین ننهند مرغان سار در پی آن آب بروند و ملخ‌را دفع کنند و این معنی در مملکتها شهرتی تمام دارد و گویند که سلیمان عم با ملخ شرط کرد که دیگر خرابی نکند و آن چشمه‌را گواه گرفت و ساران‌را مقرّر کرد که اگر باز ملخ خرابی کرد ایشان دفع آنرا از لوازم شمرند و این خاصیّت از آن است، دیگر چشمهٔ ایست بولایت طوالش که آبش چون مسافتی برود سنگ گردد و خوردنش در زمستان مضرّ نیست، دیگر در دیه عبد الله آباد (۳) در خرقان همدان چشمهٔ ایست آبش مقدار قامتی بر بالا میجهد و هرچه درو افگنی آنرا بر بالا میاندازد، دیگر بحدود جنبدق (۴) چاهی است درو کبوتران بسیار و قعرش کس ندانسته است و درو زیادت از پانصد گز فرو روند از غایت سرما دیگر نتوان رفت عوام گویند کی خسرو جام گیتی نما در آن چاه نهاده است، دیگر در عجایب المخلوقات (۵) آمده است که در کوه نهاوند همدان شکافی است هر گاه که مردم آن حدود بآب محتاج شوند جهت زراعت یا بآسیا بدر شکاف روند و ببانگ بلند آب طلبند آب از آن شکاف بیرون آید و چون مقصود حاصل کنند همانجا روند و

(۱) Qaz. I, 195. (۲) Variant شمیرم; cf. Qaz. I, 192. (۳) Qaz. I, 193.
(۴) Qaz. I, 198. (۵) Qaz. I, 195.

گویند که آب کافی است آب بایستد، دیگر هم در آنجا آمده که همچنین چشمهٔ ایست در ولایت ری و رستمدار، دیگر چشمهٔ اردبهشتبك(١) در قزوین بوقت خربزه آنجا روند و از آنجا آب روان خورند اسهال آورد و اگر از آن آب بجائی دیگر برند آن خاصیّت ندهد، دیگر در صور الاقالیم آمده در ولایت قزوین در دیه ناشقین(٢) جامه و غیرها رنگ نمیگیرد و در ارشت آهن خوی نمیریزد و در کنجیان شبنم نمی افتد و همه در یك فرسنگ زمین است، دیگر در دیهی بولایت قولنجان(٣) قومشه در عهد اولجایتو سلطان دختری‌را بوقت بلوغ زهار درد کرد و بعد از چند روز موضع قبل او درد کرد و شکافته شد آلت مردی و خصیتین از او بیرون آمد و مردی شد و در جامع الحکایات آمده که در بغداد مردی محمّد نامرا همچنین دختری بود و در حالت زفاف از قوّت دخول شوهر ازو آلت‌رجولیّت پیدا شد و پسر شد و زن خواست و اورا فرزندان آمدند، دیگر در دیه بیقان(٤) بولایت قزوین مردابیست دورش هزار گز باشد و در میانش نی رسته پنج نیها درهم رفته است و خاك در میان آنها پنهان شده و از زمین مرداب قلع گشته و مانند کشتی بر سر آب میگردد و جوانان بر سر آن رفته و تماشا کنند و هر سال از حاصل نی آنجا پنج شس هزار دینار بمالك آن دیه میرسانند، دیگر در کوه الوند همدان ماران بسیار می بودند و بمردم ایذا میرسانیدند و در زمان سلف بر آنجا چاهی عمیق فراخ کنده اند و مارانرا بافسون درو محبوس کرده اند اکنون نیز پرمارست و هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار برود و خودرا در آن چاه افگند و ازو بر نتواند آمد، دیگر در زبدة التواریخ آمده که در مانرود لر کوچك نوعی از مارست که بر طرف دم نیز سری دارد و بنزدیك هر سری دو دست دارد، دیگر امسال در ولایت قزوین

(١) Qaz. I, 189. (٢) Variants باشتلین, ماشین, باشین (٣) قولجان
(٤) دیه وسنان, وامقان و ده بیغان, ده مغان, دهقان, possibly بیلقان

زنی دختری آورد نیمهٔ زیرین بر شکل دیگر دختران و نیمه بالائین‌را از ناف دو پیکر شده وچهار دست داشت و دو سر و همه متحرّك بود و یك سر کمابیش یکماه از سر دیگر بمرد و قریب پنج شش ماه آن بچه در حیات بود، دیگر مؤلف تاریخ مغرب گوید در سنه اثنی و عشرین و خمسمایه باابهر رسیدم قاضی ابو البشر الاسدی جهت من حکایت کرد که در حدود ابهر برستم کوه غاریست و در آن غار سوراخی که دسته دسته چوبهاے باریك بریسمان در بر هم بسته از سقف آن فرو میافتد اگر دسته فرو گیرد دیگری فرا پیش آید و الاّ بر قرار ایستاده بود، دیگر امثال در قزوین مردی غریب در بازار در شب وفات یافت سگی داشت بر بالای او خودرا بر زمین میزد چون اورا بمقبره بردند و بخاك سپردند سگ همراه بود پیش باز آمد و بجای وفات او چندان خودرا بر زمین زد که هلاك شد و این حال همه اهل بازار مشاهده کردند و بر همگنان وفاداری سگ محقّق شد، دیگر بر سه فرسنگی قزوین در کوه رودبار چشمهٔ ایست انکول خوانند و در روزهای گرم تابستان آب آن چشمه یخ بندد و اگر روز خنك بود یخ کمتر باشد چون در شهر یخ نماند از آنجا بشهر آورند، دیگر در زمان سلطان ابو سعید در سلطانیّه مردی بریش کوتاه دیدم که بر نیمهٔ بالای اندام چون خرس مویها دراز داشت امّا بر رویش بجز ریش موئی نبود و سخنش مفهوم بود گدائی کردی، فارس و کرمان و شبانکاره در عجایب المخلوقات آمده[1] که در هندیان از توابع فارس چاهی است در میان دو کوه از آنجا دودی بر میآید که هر پرنده که بر بالای آن چاه بگذرد از عفونت آن بمیرد، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که چشمهٔ رود خاره[2] بشبانکاره دو سه آسیا آب از او بر میجهد سی سال جاری بود و سی سال دیگر در بند بود و هیچ آب ندهد تا

---

(1) Qaz. I, 201. (2) Variants رود خواره ,رود غاره ,رود خوره

بعد از سی سال دیگر جاری باشد و لا یزال احوالش چنین باشد، دیگر هم در آنجا آمده(۱) چاه دیه عبد الرّحمان عمقش بقدر دو قامت بود و بوقت آنکه بآب احتیاج افتد خواه جهت زراعت و خواه جهت آسیاها آنجا روند و آب طلبند چندان آب که ایشانرا کافی بود جاری گردد و چون بآب محتاج نباشند باز خشك گردد، دیگر چاه صاهك بارّجان(۲) فارس بقعرش نمیتوان رسید و چندان آب که ایشان‌را کفاف است میدهد، دیگر در صور الاقالیم گویند باردشیر خرّه چشمهٔ ایستکه هر که از آن آب خورد اسهال آیدش و هر کرا هوس دارد خوردن از آن آب خدمتی نیکو کند، دیگر هم در آنجا آمده نزدیك دیه مورجان غاریست(۳) از سقف آن غار آبی می بر آید اگر یك کسی درو رود بقدر کفاف او آب دهد واگر بیشتر روند چندانکه در آنجا گنجند بقدر کفاف بدیشان آب دهد و گویند از طلسمات است، دیگر هم در آنجا آمده که بدشت بارین(٤) در آن کوه چشمهٔ ایست آنرا چشمهٔ نوح گویند آبش تداوی علل است و دفع عفونات میکند و از آن آب بولایت دور میبرند، عراق عرب و خوزستان در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در میان بصره و اهواز رودیست که در بعضی اوقات چیزی بر شکل مناره از آن رود پیدا شود و از او آواز طبل و بوق آید، دیگر هم در آنجا آمده از نقل سنان بن ثابت حرّانی که زنی‌را دید که هر دو دست نداشت و همه کاری که بدست توان کردی او بپا کردی و من نیز در حلّه مردی چنین دیدم که بپا خیاطت کردی و در عهد غازان خان در تبریز همچنین مرد موجود است که بر میدان نو هنگامه میگیرد، دیگر در بغداد زیر دار شاطبیّه بر شاطی دجله زمینی است کما بیش صد گز باشد ثیابی که در آنجا شویند طراوت خوب داشته باشد و بر هر

(۱) Qaz. I, 201. (۲) Qaz. I, 200. (۳) Qaz. I, 183. (٤) Variant دشت مادین

زمینی دیگر از شاطی دجله که شویند آن طراوت نداشته باشد، دیار بکر و ارمن در عجایب المخلوقات(۱) آمده که در ارمنیّه چشمهٔ ایست آنرا زراوند خوانند هر که در آن آب نشیند هر دملی و قرحه که بر بدن او باشد صحّت پذیرد و اگر از آن بخورد هر باد فاسدی که در درونش باشد اخراج کند و از اطراف مردم معلول بدانجا روند و صحّت یابند، دیگر هم در آنجا آمده که در مرغزار یاسی(۲) چمن بولایت ارمن چشمهٔ ایست آب او چنان بقوّت ازو بر میجهد که از مسافتی دور آوازش میتوان شنید هر جانور که درو افتد در حال بمیرد و خوردن او اسهال عظیم آورد، دیگر در جامع الحکایات آمده که صاحب تاریخ دیالمه گوید که از ارمن تحف بخدمت ناصر الدّوله آورده اند دو مرد در میان بودند پشت ایشان بر هم چسپیده و عمرشان قریب بیست و پنج سال رسیده و احوال اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم و حکایت هاشم و عبد الشمس پسران عبد مناف جدّ رسول صلعم که هم برین صورت چسپیده بودند و ایشانرا بشمشیر جدا کرد مقوّی این تقریر است، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر نشوی(۳) آسیائی بوده است که آب پیوسته آنرا گردان داشتی و هیچ اصلاح و استاد محتاج نشدی هر که خواستی که بار دروی نهد یا بیرون آرد گفتی بحقّ یونس پیغمبر عم بایست از گردش باز ایستادی و آب همچنین روان بودی تا او مراد حاصل کردی پس گفتی که بحقّ یونس که با حال خود رو با حال اوّل شدی، روم و گرجستان در عجایب المخلوقات آمده(٤) که در ملطیهٔ روم چشمهٔ ایست که چون آبش مسافتی رود سنگ گردد و خوردنش بزمستان مضرّ نیست، دیگر در عجایب المخلوقات(۵) آمده که در میان آقشهر و انطاکیه چشمهٔ ایست که چون

(۱) Qaz. I, 191. (۲) Variant تاشی cf. Qaz. I, 196. (۳) بشابور ,نیسادر
(٤) Qaz. I, 191. (۵) Qaz. I, 195.

خشك گردد شهر بسوزد و سلطان علاء الدّین کیخسرو سلجوقی آزمودن کرد چنین بود ، آذربایجان و موغان و ارّان و شیروان در عجایب المخلوقات(١) آمده که در دیه شیرگیران بولایت مراغه دو چشمه است در پهلوی هم از یك آب در غایت سردی بیرون میاید و از دیگری از غایت گرمی چنانکه در هر دو دست نگاه نمیتوان داشت ، دیگر در عجایب المخلوقات(٢) آمده که درو چشمهٔ ایست که آنرا وشله گویند هر که از آن آب بخورد هر چه در درونش غذا بود در حال بیرون آید ، دیگر هم در آنجا آمده(٣) که در صحرای دیه جنبدق از توابع مراغه چاهی است درو کبوتران بسیار دام بر سر چاه افگنند و کبوترانرا صید کنند عمق آن چاه زیادت از پانصد گز است فرو میرود و بروشنی رسد و در آن حدود چاهها‌ست که کمتر از پنجاه گز بآب نمیرسد و همچنین در اسکندریّه غاریست که کبوتر فراوان از آن صید کنند ، دیگر هم در آنجا آمده که بحدود خوی چشمهٔ ایست آنرا قوقور(٤) خوانند آب آنرا با عسل آمیخته خورند تب ببرد و عجب آنکه عسل تب انگیز است و بمجاورت آن آب مزیل تب میشود ، دیگر هم در آنجا آمده(٥) بحدود دیگر چشمهٔ ایست که ازو آب بیرون میآید و سنگ میشود بمرتبهٔ که اگر در قالب خشت نهند خشتی سنگین ازو حاصل شود ، دیگر صاحب تاریخ مغرب گوید که چون درسنه اثنی و عشرین و خمسمایه باردبیل رسیدم سنگی دیدم کمابیش دویست من چنانکه گوئی از آهن ساخته‌اند قاضی بهاء الدّین سعید اردبیلی گفت چون اهل اردبیل بباران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلّف این کتاب میگوید که این سنگرا بکرّات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نمیآید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگرا بی آنکه دست

(١) Qaz. I, 192. (٢) Qaz. I, 196. (٣) Qaz. I, 198. (٤) Variant قوقو Qaz. I, 194. (٥) Qaz. I, 189.

بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکند امّا من همیشه آن‌را بر یك قرار یافتم و بر یك مقام دیدم اگرچه بر شکل سنگ‌را می ماند همانا آهن ۰آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگررا گرم دارد و نمیراند چه برو کوفت کرده اند و چیزها برو نوشته و اگر سنگ بودی کوفت نپذیرفتی، دیگر هم در آنجا آمده که در پای کوه سبلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته امّا هیچ جانور و مرغرا قدرت آن نیست که از گیاه و ثمرهٔ آن درخت خورد چه خوردن و مردن یکیست و گفته اند که همانا آنجا مقام جنّ است، دیگر هم. در آنجا آمده که در ولایت باکویه زمینی است که ازو آتش فروزانست چنانکه بدان آتش نان و آش میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطفی نمیشود بلکه مشتعلتر میگردد و من آن زمین‌را دیده ام و عجب آنکه درآن حوالی مرغزاریست چون بر آن مرغزار اندکی حفره کنند از آن حفره نیز آتش مشتعل شود، دیگر هم در آنجا آمده که در مقابلهٔ این زمین در کوه شکافیست و ازو آب بیرون میآید و درآن آب مس پاره‌ها بوزن دانگی و دو دانگ میباشد و بآفاق میبرند، دیگر در اوّل عهد ابو سعید در ارّان گوسالهٔ دیدم چهار چشم داشت دو بآدمی مانند بود و دو بگاو، دیگر در صحاری دیهبار[1] از توابع تبریز چشمهٔ ایست که هر که از آن آب خورد اسهال آیدش و مردم بوقت حاجت بدین سبب آنرا خورند

مقطع، در ذکر عجایبی که در دیگر ولایات ربع مسکون است در بر و بحر، فی البرّ آنچه در خشکی است بهر ولایتی حکایتش یاد کنیم، در صور الاقالیم و عجایب المخلوقات[2] و تحفة الغرایب آمده که درکوه سمرقند چشمهٔ ایست که بتابستان آبش یخ میبندد و بزمستان بیضه می پزد، دیگر هم در آنجا آمده[3] که بکوه اسبره بولایت فرغانه سنگیست چون انگشت

(1) Variants هاد ,هاد سار ,دیه ساز (2) Qaz. I, 190. (3) Qaz. I, 153.

میسوزد و آنرا بدل فحم بکار می برند و رمادش بدل صابون باشد، دیگر در عجایب المخلوقات(١) آمده که در ترکستان کوهیست که آنرا جبل النّار خوانند در آن کوه غاریست هر که درو رود در حال بمیرد و غار دیگر هر که از پیش او بگذرد از چرنده و پرنده و دونده در حال بمیرد، دیگر هم در آنجا و در تحفة الغرایب نیز آمده(٢) که در زمین مکران رودیست و بر آن قنطرهٔ ساخته اند هر که بر آن قنطره گذرد شکمش از جمیع اغذیه پاك شود و ایشان‌را چون وقت مسهل خوردن باشد بر آنجا بگذرند، دیگر هم در آنجا آمد که در ولایت شاش(٣) چشمهٔ ایست بر سر عقبه هر روزی که هوا کشاده و بی ابر بود درو قطرهٔ آب نباشد و چون هوا نغیم گردد پر آب شود، دیگر هم در آنجا آمده که بزمین سمرقند کوهیست و در آنجا غاری و در آن غار قطرات آب میچکید بهنگام گرما چنان سرد میباشد که یخ میبندد و بوقت سرما چنان گرم که بیضه میپزد و همچنین در ولایت نشابوریه و شهریار پشتهٔ سرخیست در زیر آن پشته غاریست و در آن غار مثال پستانهاے شتر آویخته است و ازو قطرات میچکد و در اکثر اوقات آن غار از آن قطرات پر آب است و مردم معلول‌را مفید است و بتبرّك بجایها برند و گویند از برکت امامزاده است که در آن نواحی آسوده است، دیگر هم در آنجا آمده است که در ولایت تبت سنگ است خوشرنگ و صافی هر غریب که آنرا بیند بی اختیار خندان بخندد چندانکه هلاك شود و در مقیمان آن دیار تأثیری ندارد، دیگر هم در آنجا آمده است(٤) که جیهانی در کتاب خود آورده است که بزمین ختن کوهیست که آنرا کوه سم خوانند جهت آنکه در آنجا درهٔ ایست و جادهٔ عام است از چین بجانب تبت بفرو رفتن و بر آمدن در آن دره جاده معیّن کرده اند و بر آن طرف تمثالی نهاده اگر روندگان از

(١) Qaz. II, 348. (٢) Qaz. I, 185. (٣) Variant چاچ: Qaz. I, 190.
(٤) Qaz. I, 164.

آن جاده تجاوز نمایند از بخار زمین نفسشان بگیرد و هلاك شوند، دیگر هم در آنجا و در آثار الباقیة آمده که پادشاه سنجاب از بهر نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که طیران میکرد، دیگر در جامع الحکایات آمده که زنی دیدم روی و اندامش پر موی بر شکل خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نشدی گفتند که خرس با مادرش جمع شده است و اورا آورده، دیگر هم در آنجا[1] و هم در تاریخ مغرب گویند که در ولایت اندلس بر سر بیابانی که آنرا وادی النمل خوانند بطلسم مردی و اسْبی از مس ساخته اند روی بآبادانی کرده هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند و مانع گذشتن او باشد و اگر ملتفت نشوند و بروند و بگذرند در آن صحرا مورچکان اند هر یك چون سگی آن روندگانرا هلاك کنند امّا از آن سوار مسین بدین طرف نمیتوان آمد، دیگر در مسالك الممالك[2] آمده که در زمین قوم عاد بطلسم منارهٔ از مس ساخته اند و بر آنجا سواری از مس کرده چون ماههای حرام در آید از آنجا آب زاینده شود اهل آن موضع از آن آب چندانی ذخیره کنند که تا سالی دیگر بان موسم رسیدن ایشانرا کافی بود، دیگر در رسالهٔ مالکشاهی آمده که در زمین ارتاح[3] از توابع انطاکیه چشمهٔ ایست چون آب آنرا بر زمین پاشند که درو کژدم بسیار بود همه کژدمان از سوراخها بیرون آیند و بر آن آب جمع شوند و مردم ایشانرا هلاك کنند و از شرّشان برهند، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر انطاکیه خانهها ساخته اند و بر پشت آن خانهها باغات کرده و درخت نارنج وترنج و امثال آن نشانده اند و بعادت باغاترا آب میدهند و در خانهها دود میکنند و هیچ یکدیگررا مضرّت نمیرسانند، دیگر در مسالك الممالك[4] آمده که در سرای ملك الروم خانهٔ بقفل بوده

(۱) Qaz. I. 185. (۲) I. K. 116. (۳) Yaq. I. 190. (٤) I. K. 157.

و هیچ حاکم آن قفل نکشودی بلکه هر یك قفل دیگر افزودی تا بیست وچهار قفل درو جمع شد پس لودریق که آخر حکّام آنجا بود در کشودن آن قفلها و دانستن احوال در درون خانه مبالغه نمود هر چند اساقفه وکشیشان مانع شدند و شفاعت کردند فایده نداد و در بکشود تمثال چند دید بر هیئت عرب بعضی شتر سوار و بعضی اسب سوار با تیرها و اتّفاقًا همان سال مسلمانان از ملك عرب آنجا رفتند و آن دیاررا فتح کردند، دیگر در عجایب المخلوقات[1] آمده که در حمص شام کوهی است که آنرا لبنان خوانند از همه نوعی در آنجا میوه هست خود روی وبی آنکه آنرا کسی تیمار کند ثمرهٔ نیکو دارد امّا طعم و بویش آنجا نیکو نبود و چون از آنجا بیرون برند و بر نهر الثلج بگذرانند بوی و طعم خوش بود، دیگر هم در آنجا آمده[2] که درکوه واسط بزمین اندلس غاریست و درو شکافیست و در آن شکاف سواری از آهن هرگاه لمس دست بنی آدم بدان سوار رسد غایب شود و چون دست باز گیرند پیدا گردد و اگر در حصول آن مبالغه نمایند آتش از آن شکاف بیرون آید و تا سرکه فراوان برو نزنند ساکن نشود، دیگر هم در آنجا آمده[3] که در زمین اندلس رودی است که آنرا نهر السّبت خوانند زیرا که جز در روز شنبه گذار ندهد و بر کنارش مردی از مس ساخته بر سینه‌اش نوشته که اینجا گذار مکنید و الّا امکان رجوع نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات[4] و در تاریخ مغرب آمده که در ملك اسکندریّه چشمهٔ ایست درو صدفها و اورا موسمیست که در آن هنگام صدف که از آن چشمه بر دارند و بپزند و با عرق بخورند از علّت جذام خلاص یابند، دیگر هم در آنجا آمده[5] که در ملك عکّه بولایت شام چشمهٔ ایست آنرا عین البقر خوانند جهت آنکه گاوی که حقّ تعالی آنرا بآدم عم فرستاد تا بدان زراعت کند از آن

(1) Qaz. I, 138. (2) Qaz. I, 173. Misquoted and misunderstood. (3) Qaz. I, 180. (4) Qaz. I, 189. (5) Qaz. I, 190.

چشمه بیرون آمد و اکنون آن چشمه زیارتگاه است و آنجا بمشهد است و بحضرت امیر المومنین علی عم منسوب است و آب آن چشمه چون بزروعاتی که روبندگی نکند سقی نمایند زروع شود قوّت گیرد و حاصل نیکو دهد، دیگر هم در آنجا آمده[1] که در حدود بیت المقدس چشمهٔ ایست که آنرا زغر خوانند و بدختر لوط پیغمبر عم که همین نام داشته بود منسوب است جهت آنکه آن دختر هانجا متوفّی شد نقلست که در آخر الزمان آن چشمه خشك شود و آن نشان درست باشد از ظهور قیامت، دیگر هم در آنجا آمده که در قاطون[2] از توابع مصر چشمهٔ ایست آبی ازو بر میآید قطرات آن که بر زمین میافتد آتش مینماید، دیگر هم در آنجا آمده[3] که در صحرای غرناطه بولایت اندلس کنیسهٔ ایست و در پیش آن درخت زیتون و چشمهٔ در هر سال یکروز آبی از آن چشمه بیرون می آید ودرخت‌را سقی کرده همان روز درخت مثمر شود و بر دهد و اهل آن کنیسه‌را آن زیتون یك سال کفاف بود و آن آب از بهر تداوی بر دارند و دیگر روز هیچ آب نبود، دیگر هم در آنجا آمده[4] که بر کوه اندلس در پهلوی هم دو چشمه است چنانکه ما بین هر دو سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون آید چنانکه گوشت بپزد و از یکی آب سرد چنانکه یخ میبندد، دیگر هم در آنجا آمده[5] که در زمین مصر کوه است که آنرا کوه طاهر میخوانند از آنجا آب شیرین بیرون میآید و در حوض جمع میشود و بهمه جوانب روان میگردد اگر جنب یا حایض بکنار حوض آن رسد آب باز ایستد و تا آن کس دور نشود آن آب که در حوض باشد بیرون نریزد و آب روان نشود، دیگر هم در عجایب المخلوقات[6] آمده که در دیه منیه هشام در ولایت طبریّهٔ شام هفت چشمهٔ آب است هفت سال متواتر آبش جاری باشد و هفت سال متواتر در بند بود و

(1) Qaz. I, 191. (2) Variant طوفان: cf. Qaz. I, 195; II, 180. (3) Qaz. I, 193. (4) Qaz. II, 339. (5) Qaz. II, 179. (6) Qaz. I, 195.

هرگز این صورت بر نگردد، دیگر در مسالك الممالك (١) آمده که در قبلهٔ بیت المقدس سنگی سفید است و بی آنکه بر آنجا دست بشر بدو رسیده منقور شده بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الاّ الله محمّد رسول الله نصره حمزة و بر سنگی دیگر نوشته که، علی ولی الله (٢)، دیگر در تاریخ مغرب و بناکتی آمده که در جزیرهٔ مجمع البحرین میلی از سنگ سفید صلب ساخته اند ببلندی صد گز و بشب فروزان میباشد و بر سر آن میل صورت آدمی است و بر آنجا راه نیست و کنیسهٔ در غایت عظمت در جنب آن ساخته بودند و قبّهٔ بزرگ در حوالی آن و پیوسته غرابی بر سر آن قبّه نشسته باشد و بدان سبب آنرا کنیسة الغراب خوانند هر چند نفر مهمان که بدانجا خواهند رسید بعدد هر یك غراب بانگی کند و اهل کنیسه چندان برگ مهمان ترتیب کنند و کس حقیقت آن معلوم نکرده فسبحان الله العظیم ما اکثر عجایبه، دیگر هم در تاریخ مغرب گوید که در حدود مصر بطرف مغرب ریگ روان عظیم بوده است و در زمان سابق بطلسم شکل مردی از سنگ رخام ساخته اند بر مهیب و بافسوس چنان بسته که ریگ روان ازو نمیتواند گذشت و آبادانیهارا آسیب رساند و آن شکل را از غایت هیبت ابو الهول خوانند، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر عین شمس بدیار مصر گروه جنّ بفرمان سلیمان عم مناره مربّع از سنگ رخام سرخ منقّط بسواد در بلندی برتر از صد گز باشد و برو شکل سه آدمی از مس میانی بزرگتر و کناری کوچکتر کرده از شیب آن اشکال لا یزال آبی از آن مناره فرو میآید و در حوض جمع میشود و در آن ملك جوی و کاریز قطعًا نیست و آب ایشان همه از چاه بود و در مسالك الممالك (٣) آمده که آن آب هرگز بزمین نمیرسد و تا نیمهٔ مناره بیش نمیآید و منقطع میشود و آن عمارت از بنای هوشنگ است، دیگر هم در آنجا آمد

(١) I. K. 177; I. F. 100. (٢) Variant محمّد رسول الله (٣) I. K. 161.

که در عسقلان مشهد است آنرا مشهد طاهر خوانند و درو همیشه خون تازه بر روی زمین پیدا بود و گویند قابیل هابیلرا آنجا کشته است واثر خون اوست که پیداست، دیگر در صور الاقالیم آمده که بولایت جفار که از توابع مصر است دیههای عظیم مرتفع بوده و نزهتگاه فرعون بسبب نافرمانی ایشان حقّ تعالی غضب فرموده از آن زمین ماران هر یك بقدر شبری بر آورده و آن ولایترا از آن وقت باز بسبب آن ماران خراب و عاطل گذاشته اند و در کلام مجید میآید قوله تعالی وَ دَمَّرْنَا مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا کَانُوا یَعْرِشُونَ ، آن زمینرا اکنون عریش میخوانند، دیگر در جامع الحکایات آورده اند که در عهد سلف در بیت المقدس زنی فرزندی آورد دستش بر مثال آدمی و پای بر مثال بزغاله و رویش بهیچ جانوری مانند نبود، دیگر در جامع الحکایات آمده است که حکما در زمان نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که بدشواری عقل پذیر شود در یکی صورت بطّی بود که چون غریبی در آن شهر در آمدی آن بطّ آواز کردی از حال وی متفحّص شدندی و دوم طبلی که هرکرا چیزی گم شدی دستی بر آن طبل زدی آوازی آمدی و دزدرا نشان دادی و در سیم آینهٔ که هر کرا عزیزی بسفر بودی و از حال او خبر نداشتی در هر سال یکروز معیّن درو نگریدی آن عزیز در هر جا و هر حال که بودی بدیدی و در چهارم حوضی که هر سال یکروز معیّن نمرود بر کنارش جشنی ساختی و هر کس درو از مشروبات چیزی ریختی مثل خمر و گلاب و جلاب و سرکه و امثال آن اگرچه آن هم بهم بر آمدی ساقی از آن هر کسرا که دادی همان خوردی که آورده بودی و در پنجم غدیری پر آب که در داوریها حاکم بر کنارش نشستی و مدّعی و مدّعی علیهرا بر آن آب گذر فرمودی صادق گذر یافتی و کاذب غرق شدی و در ششم غدیری بر اطرافش صورت بلاد که درحکم نمرود بود نگاشته اهل شهری که با نمرود مخالفت کردندی نمرود

چوبی از آن غدیر بر صورت آن شهر روانه کردی در آن سال آن شهر غرق شدی و در هفتم درختی بر دربارگاه نمرود ساخته بودند که کم و بیش هر چند خلق در سایهٔ آن ایستادندی آن قدر مردرا سایه دادی و با وجود چنین نعمتها چون حقّ آن ندانست و بشکر آن قیام بنمود و دعوی الوهیّت نکرد و تکذیب ابراهیم عم نمود و اورا بآتش انداخت و پس از ملك خود براند حقّ تعالی غیرت اورا آن نعمتهارا از و باز استد و اورا بزخم پشّهٔ هلاك کرد تا عبرت جهانیان باشد، دیگر هم در آنجا آمده که در ارمنیّة الاصغر آتشخانهٔ ایست که بامش بصاروج اندوده و در زیر ناودانش حوضی ساخته آب باران که از آن بام در آن حوض جمع شود خورش ایشان از آن باشد چون آب باندك بافتد بدان آب بام آتشخانه‌را بشویند باز باران آید و حوض پر شود، دیگر در مسالك الممالك(۱) آمده که در زمین رومیه در ولایت فرنگ درخت است در آنجا چند مرغ سار از مس ساخته اند چون هنگام زیتون باشد آنمرغان در صفیر آیند ساران صحرای بتصوّر آنکه ایشان محبوسند هر یك سه دانه زیتون دو درپای و یکی در منقار پیش ایشان آورند و بریزند مگر ایشان خلاص شوند چندان زیتون جمع بشود که نگهبانان آن درخت‌را تا سال دیگر بخرج و مونت ایشان کفاف باشد و در آن حدود تا بیست فرسنگ درخت زیتون نیست، دیگر در عجایب المخلوقات(۲) آمده که صاحب تاریخ صقلیّه آورده که در آن ملك کوه عظیم بلند است و قلّه اش هرگز از برف خالی نیست بر آن قلّه معادن کبریت است و در روز از آنجا دودی مشاهده کنند و در شب آتش و این آتش و برف هرگز از آن قلّه خالی نبود، دیگر در تاریخ مغرب آمده که در صقلیّه کوهیست که آنرا جبل النّار خوانند بروز دود و بشب آتش عظیم از آن کوه فروزان میباشد چنانکه تا ده فرسنگ روشنی دهد و اهل آن دیار بدان روشنی در شب

(۱) I. K. 116. (۲) Qaz. I, 166.

همه کاری توانند کرد و از آن کوه احیانًا سنگ پارههای فراوان در هوا رود و بر هر جانوری که آید آنرا بسوزاند و اگر بآب فرو رود آتش از ان منطفی نگردد و سوزندگی در آن آب نیز کم نکند امّا اشجار و نباترا زحمت نرساند و جز حیوانرا نسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده (١) که در بحر خزر جزیرهٔ ایست و درو ماران بیشمار چنانکه زمین از ایشان پوشیده شد و ایشان بر سر هم افتاده مرغان بر فراز ایشان بیضه مینهند و بچه میآورند و مارانرا قدرت آن نه که هیچ آسیبی به بیضه و بچهٔ آن مرغان رسانند و هر آدمیرا که از آن بیضه و بچه و مرغان چیزی همراه بود هیچ مار اورا زخم نتواند زد، دیگر هم در آنجا آمده (٢) که از آن روی دربند درمیان دو درخت چشمهٔ ایست که آنرا عین الثواب خوانند و در هر شب آدینه مردم آنجا روند و در بعضی شب از آن چشمه روشنائی پیدا شود که بنور خورشید مانند بود، دیگر هم در آنجا آمده (٣) که در بلغار استخوانهای قوم عاد دیدم کلّهٔ سر چند قبّه و دندانرا بعرض شبری و در طول چهار شبری و ان استخوانها در صلابت از عاج سخت تر بود، دیگر هم در آنجا گوید که در بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد بالاش زیادت از هفت گز و قوّت و اعضا در خور آن و صاحب بلغار اورا پیشوای لشکریان خود کرده بود و فراخور او سلاحها ساخته و او تنها زیادت از هزار مرد بزدی، دیگر در مسالك الممالك آمده (٤) که در حدود بحر خزر ولایتی است مستطله درو دایم باران بارد چنانکه مزروعانشانرا خورد کردن بدشواری مجال دهد و بدین سبب در خوشه بنهند تا بفرصت خورد کنند و همانا که آن دیار جیلانانست که اکثر اوقات بدین مانند است، دیگر در مسالك الممالك آمده که در حدود صنعای یمن زمینی است که ازو آتشی عظیم بر میآید، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که

(١) Qaz. I, 128. (٢) Qaz. II, 342. (٣) Qaz. II, 412. (٤) I. K. 156.

در ولایت اسفار[۱] جوی آبی است که یك سال روان باشد و هشت سال دربند بود و باز نهم سال روان شود و لا یزال چنین باشد، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که از شافعی مرویست که در ولایت یمن دیدم زنی بچه آورد و بزرگ شد نیمهٔ زیرین تا سینه بر شیوهٔ دیگر زنان داشت و از سینه تا فرق بر هیئت دو زن شدن دو سر و دو سینه و چهار دست و همه کاری میتوانست کرد و بشوهر رفت، دیگر هم در آنجا آمده که در ولایت صنعا کوهی است و بر آنجا دو کوشك ساخته اند که در شب همچون دو کوکب فروزان است و بر آنجا رفتن و صفت و حقیقت آن معلوم کردن کس‌را مقدور نشد گویند که از مبانی جنّ است، دیگر در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در ملك هند صورت دو شیر ساخته اند و آب از دهان ایشان بیرون میآید و بر آن آبها دو دیه معمور بودی یکی دیه بتصوّر آنکه آب ایشان زیادت شود دهان شیر دیگررا شکستند آب باز ایستاد و آب ایشان هیچ زیادت نشد و اهل دیه دیگر برفتند و بمکافات دهان شیر دیگررا بشکستند آن آب نیز باز ایستاد و بشومی جهل هر دو دیه خراب شد، دیگر هم در آنجا[۲] آمده که بزمین هند چشمهٔ ایست که آنرا عین العقاب خوانند جهت آنکه چون عقاب پیر و ضعیف شود در آنجا غوطه زند پرّهای کهن بیفکند و پرّ نو بر آورد و قوّت جوانی آورد، دیگر هم در آنجا آمده[۳] که کوه شکران بیمن یا باندلس کوهی عظیم است و بر راه قلّهٔ آن بادی هایل دهد چنانکه مجال برو رفتن ندهد و بر آن قلّه در روز صورت طاوس مشاهده کنند و در شب روشنی آتش و حقیقت آن کس معلوم نکرده، دیگر در مسالك الممالك آمده که راجهٔ هند جهت مامون خلیفه تحف بسیار از انواع جواهر و لآلی فرستاده بود و کنیزکی در غایت حسن و جمال قدّش هفت گز تناسب اعضا همچنانکه از دیدنش دل سیری نمی یافت، دیگر هم در آنجا

(۱) Qaz. I, 177. (۲) Qaz. I, 193. (۳) Qaz. I, 165.

آمده[1] که در صنعای یمن و آن حدود در ماههای حزیران و تموز و آب و بعضی ایلول که غایت گرما باشد همه روزه یك نیمروز باران بارد و قطعاً هیچ روز بی بارندگی نبود چنانکــه مردم باهم در امور باستعجال گویند زود باش پیش از آنکه باران آید و العلم عند الله تعالی،

فی البحر عجایب که در بحر است از حدّ و حصر متجاوز است و علم کس بدان محیط نشود و از اینجا گفته اند حدّثوا عن البحر‌را از آنچه مشهور است و در کتاب علماء صادق القول دیده ام یا از روایت معتمدان شنیده ام یاد کنم و العهدة علی الرّاوی، در عجایب المخلوقات آمده که در بحر هند حیوانی است که از دریا بیرون میاید و بر صحرا چرا میکنــد از دهانش اتش بیرون میآید که حوالی چرا گاهش‌را میسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده است[2] که در بحر خزر جزیرهٔ ایست برو چشمهٔ از سنگ بیرون میآید و در میان آب آن چشمه روی پاره‌ها بوزن دانگی و نیم دانگ میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر خزر بهنگام حکومت واثق خلیفه صاحب سریر بحضور سلام ترجمان که بجهت تفحّص احوال سدّ یاجوج و ماجوج رفته بود بشکار دریا رفت ماهی بزرگ‌را صید کردنــد در اندرون او کنیزکی صاحب جمال یافتند بی پیراهنی و شلواری هم از پوست آدمی تا زانوی او ودست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و بعد از زمانی بمرد صاحب تاریخ مغربی تصدیق این کرده است، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ قیصور[3] بهند جائی است و در آنجا ماهیان اند و چون ایشانرا از آنجا بیرون آرند سنگ خارا شوند و در ایشان حیوانیّت نماند، دیگر در مسالك الممالك آمده که در بحر هند ماهی میباشد طولش بیست گز که اندرون او ماهی دیگر و در اندرون او یکی دیگر همچنین تا چهار ماهی در اندرون یك دیگر باشد، دیگر هم در آنجا آمده

(1) I. K. 156. (2) Qaz. I. 128. (3) Variant قیصور

است که در آن بحر سنگ پشت میباشد دورش بیست گز زایده میباشد و شیر میدهد و از پوست آن آلات حرب می سازند و در اندرون او کما بیش یك هزار خایه میباشد ، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر قلزم ماهی بر شکل شتر گاوی باشد که میزاید و شیر میدهد و از پوست ایشان اسلحه و سپر میسازند و حربه درو مؤثّر نباشد ، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که در بحر هند سرطان است تا در آبست از گوشت است و چون از آب بیرون آید سنگ باشد و درو حیوانیّت نماند ، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ صقلیّه ببحر مغرب چشمهٔ کبریت است بشب از دور روشنی دهد چنانکه بروشنی او راه توان دید و اگر از آن بر گیرند و بجای دیگر برند این خاصیّت درو نبود واین دلیلست بر آنکه چون کثرت دارد روشنی میتواند داد و چون ضعیف میشود خاصیّت بظهور نمیتواند رسید ، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ کله هم ببحر فرنگ درختان اند که مرغ بار می آورند و بوقت شگوفه انبانچه بار می آرند و مرغ در آنجا و منقارش بانبان متعلّق چون برسد انبان شکافته شود و مرغ بیرون آید و اکثر گوشت و خورش مردم آن ولایت از آن مرغ است ، دیگر هم در آنجا آمده در جزیرهٔ ابرینا(۱) ببحر فرنگ چشمهٔ ایست هرچه درو نهند بیك هفته ظاهرش سنگ شود ، دیگر هم در آنجا آمده که در همان
جزیره در آن بحر کوهیست از آنجا آتش مشتعل میشود
چنانکه دو سه نیزه بر بالا میرود نیز منطفی
نگردد ولایزال فروزانست و بوقت
اجتماع و استقبال نیران مشتعل‌تر
باشد و العلم عند
الله تعالی

(۱) Variants سوسا , برسا

جدول الابواب و الاقسام،

*

*

تصحیح

صحیفه ۱۹۹ سطر ۱ عوض انچه در متن موجودست باید این فقره اینطور باشد

کوه کرگس در مفازهٔ ایست بحدود شهر نطنز و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ است کوه سخت بلند است و از بلندی [کوه غیر از] کرگس بفرازش نمیرود بدین سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از دور آب نماید صیاد روارو بتصوّر آب نزدیك آن وحل روند و از غایت نشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و هلاك گردند،

*

فهرست

*

ERRATA

p. ٢٦٣, l. 9 *for* صفّاح *read* سفّاح

p. ٣٤٠, right hand column l. 15 *read* سفّاح: خليفه: ٢٧: ٢٦٢:

p. ٣٤٧, right hand column l. 15 *dele* صفاح (سفاح) خليفه: ٢٦٢:

THE MANUSCRIPTS IN WHOLE, OR IN PART, COLLATED ARE THE FOLLOWING

British Museum:	Add. 7708, 16736, 23543, 23544, 16735, 16737.
Cambridge:	Nos. 2624, 3146, and Or. 647.
Oxford:	Nos. 406, 407, 408, 409 and 410.
Paris:	Anciens Fonds 139, 127, 128; Supplément persan, 360, 361, 1440.
Vienna:	No. 1447 (Flügel, II. 514).
	Lastly two MSS bought in Persia in 1904, one a 4to, the other 8vo size.

ABBREVIATIONS USED FOR WORKS QUOTED IN THE FOOT-NOTES

Abu-l-Ghāzī	Edited by Desmaisons, St Petersburg, 1871.
A. F.	Abu-l-Fidā (Reinaud and De Slane).
Aghānī	Kitāb-al-Aghānī (Bulāq, 1868).
Awfī	Lubāb-al-Albāb (E. G. Browne).
Bil.	Bilādhurī (De Goeje).
B. L.	Bombay Lithographed Edition of the Nuzhat.
Bukh.	Bukhārī (Krehl).
Dawlat-Shāh	Edited by E. G. Browne.
Dim.	Dimashqī (Mehren).
Dīnawarī	Edited by Girgas.
Fihrist	Edited by Flügel.
F. N.	Fārs Nāmah (in *J. R. A. S.* 1912).
F. N. N.	Fārs Nāmah Nāṣirī (Tihrān, 1895).
Guzīdah	Gibb Facsimile.
Ḥabīb.	Ḥabīb-as-Siyar: by Khwāndamīr (Bombay, 1857).
Hamdānī	Edited by D. H. Müller.
Ḥamzah	Edited by Gottwaldt (Leipzig, 1844).
Ibn Baṭūṭah	Edited by Defrémery and Sanguinetti.
Ibn Bībī	Edited by Houtsma.
Ibn Jubayr	Edited by Wright (1852).
Ibn Qut.	Ibn Qutaybah, Kitāb-al-Ma'ārif, edited by Wüstenfeld.
Idrīsī	Edited by Dozy and De Goeje.
I. F.	Ibn Faqīh, edited by De Goeje.
I. H.	Ibn Ḥawqal, edited by De Goeje.
I. K.	Ibn Khurdādbih, edited by De Goeje.
I. R.	Ibn Rustah, edited by De Goeje.
Ist.	Iṣṭakhrī, edited by De Goeje.
J. N.	Jahān Numā (Constantinople, 1742).
Khall.	Ibn Khallikān, edited by Wüstenfeld (Göttingen, 1837).
Khiṭaṭ.	Maqrīzī (Bulāq).
M. al M.	Mishkāt-al-Maṣābiḥ (Bombay, 1295 A.H.).
Mas.	Mas'ūdī, edited by Barbier de Meynard.
Matthews	Capt. A. N.: translation of M. al M. (Calcutta, 1809).
Muq.	Muqaddasī, edited by De Goeje.
Naf.	Nafaḥāt-al-Uns, edited by N. Lees (Calcutta, 1859).
Naw.	Nawāwī, edited by Wüstenfeld.
Qaz.	Qazwīnī, edited by Wüstenfeld.
Qud.	Qudāmah, edited by De Goeje.
Qur.	Qurān, edited by Flügel.
Rawzat.	Rawẓat-as-Safā by Mīrkhwānd (Bombay, 1850).
Shāh Nāmah	Edited by Turner Macan (Calcutta).
Yaq.	Yāqūt, Mu'jam-al-Buldān (Wüstenfeld).
Z. N.	Ẓafar Nāmah by 'Alī Yazdī (Calcutta, 1887).

the nomenclature of the Saljūq dominion. For an emended text of the paragraph on the Vulture Hills (printed on p. ٣٠١) my thanks are due to Sir Albert H. Schindler.

And here, in conclusion, I must add a personal note of explanation. The draft of this preface had been thus far written out, and 128 pages of the text printed off, when, in October 1912, I partially lost my sight: lost it indeed entirely for all purposes of reading, and hence could no longer correct the proofs. With a kindness, in return for which anything that I can say or do is but a poor acknowledgement, my friend Professor E. G. Browne came to my help, and undertook the weary work of proof-reading for the whole of the latter half of the book: and this task was the more laboursome to him in that he has not made oriental geography his special study. I am now debarred by blindness from further work, but I owe to him the great satisfaction that the time spent in preparing this text has not been rendered of no avail by an accident that it was beyond my power, unaided, to have remedied.

While preparing this text for the printers, I took occasion to write out a translation, adding such notes as should identify the places and persons named, and this translation—if the funds of the Gibb Trust admit of it—I hope may before long be published.

G. LE STRANGE.

instance among many is in the account he gives of Qaṣr Shīrīn; and again, the article on the Canal that ran Milk. Ḥamd-Allāh mistranslated also, in quoting many other of his Arabic authorities; notably Ibn Khurdādbih in the description of the Wall of Gog and Magog, and Ibn Ḥawqal in the short account of the Lake of Tinnīs in Egypt.

With regard to the number of variants in our MSS (when no reference to the original authority can be found), it is even as Saint Jerome wrote concerning the texts from which he was translating to produce his Vulgate. In answer to Pope Damasus, who had enquired as to their reliability, Jerome was obliged to confess—"Si enim Latinis exemplaribus fides est adhibenda, respondeant quibus: tot sunt paene quot codices." My readings of unverifiable place-names are often as numerous as my MSS: and as an instance the reader may be referred to the name of the post-station at the junction of the highways, four leagues south of Qazwīn, where the southern road to Isfahān and Shīrāz branched from the great eastern highroad to Marv. Tentatively I have read the name Sūmīqān, but there are at least ten other readings, any one of which is as likely as any other to be the true spelling. The same may be said of the numerous lists of villages given in the chapters describing Persian 'Irāq and Ādharbāyjān.

In most cases it has been easy to identify the authority primarily consulted by our author to supplement whatever may have been his personal knowledge of the province he is describing. For the chapter on Rūm (Asia Minor), however, I have sought in vain for the source of Mustawfī's list of cities, and as a consequence the spelling of about a third of the place-names cited is still uncertain. It seems probable that he consulted the Revenue-lists to which he must have had access in his official capacity as Accountant, and these evidently dated from the days of the Saljūq Sultans, whose glory, when Mustawfī wrote, had already waned before the rising power of the Ottoman Turks. Ḥājjī Khalfah the Turkish geographer (and bibliographer) of the seventeenth century, who has translated much of the Nuzhat in composing his Jahān Numā, has unfortunately made no quotations from this chapter in his description of the Asiatic provinces of the Turkish Empire, which he tabulates as matters stood in his own day, when the Ottoman conquest had completely obliterated

date is wanting, but to judge by the paper and the writing it would appear to have been copied in the 10th (16th) century. These two MSS will ultimately find a resting-place in the Cambridge University Library.

Ḥamd-Allāh Mustawfī composed his Geographical treatise, the Nuzhat-al-Qulūb, in 740 (1340) when he had finished writing his History, the well-known Tārīkh-i-Guzīdah, and, to judge by the form in which it has come down to us, the final draft of the Nuzhat was never completed by the author. For in all the older MSS, besides frequent lacunæ and blanks left for distances and dates, there are many headings of articles, with the name of the town in red ink, of which the description has never been written in. In the later MSS, and in the Bombay lithograph, these blanks disappear: the text runs on continuously, articles that lacked all information concerning the places named being omitted without comment. And it must be added, in point of fact, that with the MSS alone as guide, though these are numerous, and some are of quite exceptional excellence, the place-names could not with any certainty have been restored. The reading has in most cases been obtained by a reference to the volumes of De Goeje's *Bibliotheca Geographorum Arabicorum* and to Wüstenfeld's edition of Yāqūt. I have also had recourse to the Turkish (printed) text of Ḥājjī Khalfah's *Jahān Numā* and to the work in Persian attributed to Ḥāfiẓ Abrū, the Secretary of Tīmūr, of which there is a good copy in the British Museum, and another, even better-written and older, at the India Office.

The chapter on Fārs, Mustawfī has copied verbatim, but with omissions and changing the order, from the earlier text of Ibn Balkhī called the *Fārs Nāmah*; and I have published an annotated translation of the Geographical section of this work in the *J. R. A. S.* for 1912. In many cases the *Ẓafar Nāmah*, written by 'Alī of Yazd, has been of the utmost use for place-names, these occurring in his description of the campaigns of Tīmūr. Where Ḥamd-Allāh quotes from Qazwīnī, the Arabic text has been at hand for verification in the edition published by Wüstenfeld. Indeed the whole of our author's last chapter on Wonders and Marvels has been translated from this work of his fellow-townsman of Qazwīn. He has made abridgements, and often, as will be noted, he mistranslated the Arabic original: one

'a cave', when we should read Mafāzah, which in the mediæval usage is the name for the Great Desert of Central Persia, now usually called the Kavīr. Many other examples might be cited, and in short the Bombay lithograph has been edited with such regrettable carelessness, that a new edition was desirable. It is, however, to be mentioned that the text of two series of chapters in the Third Part has already appeared in print, adequately edited: these being the sections describing 'Irāq 'Arab, 'Irāq 'Ajam, Ādharbāyjān, Mūghān and Arrān, Shirvān and Gurgistān, which will be found in the *Supplément au Siasset Nameh* edited by C. Schéfer (Paris, 1897, pp. 141 to 230); with the sections on Māzandarān, Qūmis, and Gīlān which are given by B. Dorn in Vol. IV. of his *Muhammedanische Quellen* (St Petersburg, 1858, pp. 81 to 87).

The present edition is based on the Bombay lithograph collated throughout with four MSS (to be noticed presently):— and further, in part, collated with five of the other MSS found in the British Museum, with the five MSS of the Bodleian at Oxford, with the three MSS of the University Library at Cambridge, and with an excellent MS from the Vienna Library which, thanks to the India Office, I was able to borrow. Then further, in the Paris National Library there are half a dozen MSS, all of which I have examined, and of these one indeed has become my chief authority, for it is older by a century than any other copy with which I am acquainted. In the British Museum the oldest MS is one (Add. 16736) said, in Dr Rieu's Catalogue, to have been written before 969 (1652); for completeness and careful pointing, however, the next in date (Add. 7708) is far better, and this, from a photograph, has been collated throughout. The Paris MS to which I have referred (Anciens Fonds, 139) is one originally bought by the Minister Colbert; and of this also, through the kindness of M. Blochet, I obtained a Bromide photograph. It was copied in 853 (1449), that is to say, a little more than a century after the time when Mustawfī wrote. Lastly my friend Mr G. Grahame (now H. M. Consul General at Isfahān) was able to buy and send me two MSS from Persia, and these (one a small 4to, the other in 8vo) I have had at my elbow in preparing the text. The 8vo, of which some pages are missing, is dated in the colophon 1119 (1707): the 4to MS is very much older, the

PREFACE

The present volume contains the text of the third, or Geographical, part of the Nuzhat-al-Qulūb which Ḥamd-Allāh Mustawfī compiled in the year 740 (1340).

Of the various chapters in this part dealing with Persia and Mesopotamia I published a summary in the *Journal of the Royal Asiatic Society* for 1902, basing my work on the lithographed edition which appeared in Bombay, in 1894 (A.H. 1311), under the editorship of Mīrzā Muḥammad Shīrāzī, surnamed Malik-al-Kuttāb (Chief of the Writers). This lithographed edition runs to 280 pages, and contains the whole work, which is divided into an Introduction and three Parts. The Introduction (called *Fātiḥah* or *Muqaddamah*) treats of the spheres, the heavenly bodies, and the elements, followed by a notice of the inhabited quarters of the earth, with an explanation of latitude and longitude, and the division of countries among the seven climes. The First Part (*Maqālah-i-awwal*) deals with the mineral, vegetable, and animal kingdoms. The Second Part (*Maqālah-i-duyum*) treats of man, his nature, faculties, and qualities. The Third Part (*Maqālah-i-Siyum*) is that which we have now under consideration and, as already said, it treats of geography.

The Bombay edition, though useful, leaves much to be desired in matter of accuracy. There are numerous lacunæ, and the place-names are given at hazard with or without diacritical points. Thus Tawwaj, the celebrated commercial emporium of the early middle-ages in Fārs, figures as *Nūḥ* (Noah); while the city of Ardabīl in Ādharbāyjān is constantly confounded with Irbīl in Upper Mesopotamia. Then again as concerning the rivers of Persia (which for the most part do not find their way to the sea), the Bombay editor states, in turn, that each runs into *Maghārah*

This Volume is one
of a Series
published by the Trustees of the

E. J. W. GIBB MEMORIAL

The funds of this Memorial are derived from the Interest accruing from a Sum of money given by the late MRS GIBB of Glasgow, to perpetuate the Memory of her beloved son

ELIAS JOHN WILKINSON GIBB,

and to promote those researches into the History, Literature, Philosophy and Religion of the Turks, Persians, and Arabs to which, from his Youth upwards, until his premature and deeply lamented Death in his forty-fifth year, on December 5, 1901, his life was devoted.

تِلْكَ آثَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا * فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الآثَارِ

" The worker pays his debt to Death
His work lives on, nay, quickeneth.

The following memorial verse is contributed by 'Abdu'l-Ḥaqq Ḥâmid Bey of the Imperial Ottoman Embassy in London, one of the Founders of the New School of Turkish Literature, and for many years an intimate friend of the deceased.

جمله یارانی وفاسیله ایدرکن تطییب
کندی عمرنده وفا گورمدی اول ذات ادیب
گنج ایکن اولمش ایدی اوج کماله واصل
نه اولوردی یاشامش اولسه ایدی مستر گیب

16. *The* Ta'ríkh-i Jahán-gushá *of 'Alá'u 'd-Dín 'Atá Malik-i Juwayní, edited from seven MSS. by Mírzá Muḥammad of Qazwín. Vol. I, 1912. Price 8s. (Vols. II and III in preparation.)*

17. *A translation of the* Kashfu'l-Maḥjúb *of 'Alí b. 'Uthmán al-Jullábí al-Hujwírí, the oldest Persian manual of Ṣúfism, by R. A. Nicholson, 1911. Price 8s.*

18. Tarikh-i moubarek-i Ghazani, *histoire des Mongols de la* Djami el-Tévarikh *de Fadl Allah Rashid ed-Din, éditée par E. Blochet. Vol. II, contenant l'histoire des successeurs de Tchinkkiz Khaghan, 1911. Prix 12s. (Vol. III, contenant l'histoire des Mongols de Perse, sous presse; pour paraître ensuite, Vol. I, contenant l'histoire des tribus turkes et de Tchinkkiz Khaghan.)*

19. *The* Governors and Judges of Egypt, *or* Kitâb el 'Umarâ' (el Wulâh) wa Kitâb el-Qudâh *of El Kindî, with an Appendix derived mostly from Raf' el Iṣr by Ibn Ḥajar, edited by Rhuvon Guest, 1912. Price 12s.*

20. *The* Kitāb al-Ansāb *of al-Sam'ānī. Reproduced in facsimile from the MS. in the British Museum (Add. 23,355), with an Introduction by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1912. Price £1.*

21. *The* Dīwāns *of* 'Abīd ibn al-Abraṣ *and* 'Āmir ibn aṭ-Ṭufail, *edited, with a translation and notes, by Sir Charles Lyall, 1913. Price 12s.*

22. *The* Kitáb al-Luma' fi 'l-Taṣawwuf *of Abú Naṣr al-Sarráj, edited from two MSS., with critical notes and Abstract of Contents, by R. A. Nicholson, 1914. Price 12s.*

23. *The geographical part of the* Nuzhat-al-Qulūb *composed by Ḥamd-Allāh Mustawfī of Qazwīn, edited by G. le Strange. Price 8s.*

IN PREPARATION.

An abridged translation of the Ihyá'u 'l-Mulúk, *a Persian History of Sístán by Sháh Ḥusayn, from the British Museum MS. (Or. 2779), by A. G. Ellis.*

A translation of the geographical part of the Nuzhat-al-Qulūb *of Ḥamd-Allāh Mustawfī of Qazwīn, by G. le Strange.*

The Futúḥu Miṣr wa 'l-Maghrib wa 'l-Andalus *of Ibn 'Abdi 'l-Ḥakam (d. A.H. 257), edited and translated by Professor C. C. Torrey.*

The Qábús-náma, *edited in the original Persian, with a translation, by E. Edwards.*

The Díwáns *of at-Ṭufayl b. 'Awf and aṭ-Ṭirimmáḥ b. Ḥakím, edited and translated by F. Krenkow. (In the Press.)*

The Persian text of the Fárs Námah *of Ibnu 'l-Balkhí, edited from the British Museum MS. (Or. 5983), by R. A. Nicholson and G. le Strange.*

Extracts relating to Southern Arabia, *from the Dictionary entitled* Shamsu 'l-'Ulúm, *of Nashwán al-Ḥimyarí, edited, with critical notes, by 'Aẓímu 'd-Dín Aḥmad, Ph. D. (In the Press.)*

Contributions to the History and Geography of Mesopotamia, *being portions of the* Ta'ríkh Mayyáfáriḳín *of Ibn al-Azraḳ al-Fáriḳí, B. M. MS. Or. 5803, and of* al-A'láḳ al-Khaṭíra *of 'Izz ad-Dín Ibn Shaddád al-Ḥalabí, Bodleian MS. Marsh 333, edited by W. Sarasin, Ph. D.*

The Ráḥatu 'ṣ-Ṣudúr wa Áyatu 's-Surúr, *a history of the Seljúqs, by Najmu 'd-Dín Abú Bakr Muḥammad ar-Ráwandí, edited from the unique Paris MS. (Suppl. persan, 1314) by Edward G. Browne.*

"*E. J. W. GIBB MEMORIAL*" *SERIES.*

PUBLISHED.

1. *The* Kábar-náma, *reproduced in facsimile from a MS. belonging to the late Sir Sálár Jang of Haydarábád, and edited with Preface and Indexes, by Mrs Beveridge, 1905. (Out of print.)*
2. *An abridged translation of Ibn Isfandiyár's* History of Ṭabaristán, *by Edward G. Browne, 1905. Price 8s.*
3. *Al-Khazraji's* History of the Rasúlí Dynasty of Yaman, *with introduction by the late Sir J. Redhouse, now edited by E. G. Browne, R. A. Nicholson, and A. Rogers. Vol. I, II (Translation), 1906–07. Price 7s. each. Vol. III (Annotations), 1908. Price 5s. Vol. IV (first half of Text), 1913. Price 8s. Vol. V (second half of Text), in the Press. Text edited by Shaykh Muḥammad 'Asal.*
4. Umayyads and 'Abbásids: *being the Fourth Part of Jurjí Zaydán's* History of Islamic Civilisation, *translated by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1907. Price 5s.*
5. *The Travels of* Ibn Jubayr, *the late Dr William Wright's edition of the Arabic text, revised by Professor M. J. de Goeje, 1907. Price 6s.*
6. *Yáqút's Dictionary of Learned Men, entitled* Irshád al-aríb ilá ma'rifat al-adíb: *edited by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt. Vols. I, II, 1907–09. Price 8s. each. Vol. III, part 1, 1910. Price 5s. Vol. V, 1911. Price 10s. Vol. VI, 1913. Price 10s.*
7. *The* Tajáribu 'l-Umam *of Ibn Miskawayh: reproduced in facsimile from MSS. 3116–3121 of Áyá Sofia, with Prefaces and Summaries by il Principe di Teano. Vol. I, to A.H. 37, 1909; Vol. V, A.H. 284–326, 1913. Price 7s. each. (Further volumes in preparation.)*
8. *The* Marzubán-náma *of Sa'du'd-Dín-i-Waráwíní, edited by Mírzá Muḥammad of Qazwín, 1909. Price 8s.*
9. *Textes persans relatifs à la* secte des Houroûfîs *publiés, traduits, et annotés par Clément Huart, suivis d'une étude sur la religion des Houroûfîs par "Feylesouf Rizá," 1909. Price 8s.*
10. *The* Mu'jam fí Ma'áyíri Ash'ári 'l-'Ajam *of Shams-i Qays, edited from the British Museum MS. (Or. 2814) by Edward G. Browne and Mírzá Muḥammad of Qazwín, 1909. Price 8s.*
11. *The* Chahár Maqála *of Nidhámí-i Arúḍí-i Samarqandí, edited, with notes in Persian, by Mírzá Muḥammad of Qazwín, 1910. Price 8s.*
12. Introduction à l'Histoire des Mongols *de Fadl Allah Rashid ed-Din, par E. Blochet, 1910. Price 8s.*
13. *The* Díwán *of Ḥassán b. Thábit, edited by Hartwig Hirschfeld, Ph. D., 1910. Price 5s.*
14. *The* Ta'ríkh-i-Guzída *of Ḥamdu'lláh Mustawfí of Qazwín. Part I, containing the Reproduction in facsimile of an old MS., with Introduction by Edward G. Browne, 1910. Price 15s. Part II, containing abridged Translation and Indices, 1913. Price 10s.*
15. *The* Earliest History of the Bábís, *composed before 1852 by Ḥájjí Mírzá Jání of Káshán, edited from the Paris MSS. by Edward G. Browne, 1911. Price 8s.*

Cambridge:
PRINTED BY JOHN CLAY, M.A.
AT THE UNIVERSITY PRESS

THE GEOGRAPHICAL PART
OF THE
NUZHAT-AL-QULUB

COMPOSED BY

ḤAMD-ALLĀH MUSTAWFĪ

OF QAZWĪN

IN 740 (1340)

EDITED BY

G. LE STRANGE

AND PRINTED FOR THE TRUSTEES OF THE
"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

LEYDEN: E. J. BRILL, IMPRIMERIE ORIENTALE.
LONDON: LUZAC & Co., 46 GREAT RUSSELL STREET.
1915.

"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

SERIES

VOL. XXIII.

(All communications respecting this volume should be addressed to G. le Strange, 63 Panton Street, Cambridge, who is the Trustee specially responsible for its production.)

(Translations of the three Inscriptions on the Cover.)

1. *Arabic.*

"These are our works which prove
what we have done;
Look, therefore, at our works
when we are gone."

2. *Turkish.*

His genius cast its shadow o'er the world,
And in brief time he much achieved and
wrought:
The Age's Sun was he, and ageing suns
Cast lengthy shadows, though their time be
short."

(*Kemál Páshá-zádé.*)

3. *Persian.*

*"When we are dead, seek for our
resting-place
Not in the earth, but in the
hearts of men."*

(*Jalálu 'd-Dín Rúmí.*)